تحریر شرح تقویم ضمیمه ۱
شماره
۲ ضمیمه شرح بیست باب در اسطرلاب عمومی* حواله به تعمیر
* ضمیمه ۲. قواعد و اصطلاحات نجوم داود بن محمد جعفر خادم ارنوی
ضمیمه ۲ بیست باب در معرفت تقویم
۱۲/ ۱۶

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب مجموعه (فارسی)
مصنف
مؤلف متن از نظام الدین عبدالعلی بیرجندی شرح از علامه ...
خطی نستعلیق شکسته، محمد بن ...
چاپی ضمیمه دارد
سال چاپ یا تحریر — عدد اوراق ۱۵۵
جزء کتب ریاضی و هیئت شماره خصوصی
شماره عمومی ۱۲۹۴۹ شماره قبض
واقف شیخ عبدالله مجتهد پور تاریخ وقف ۱۵/۵/۴۲
طول ۲۱/۵ عرض ۱۷ شماره صفحات

وبه نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای بی ریب در یا قدیر را سزاست که کلک صنعت و اوراق افلاک را بر مقتضای انا
زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب بارقام ثوابت و دراری سیارات مرقوم و مصور ساخت و شکر و سپاس
بیحد و قیاس حکیمی را سزاست که دست قدرت او صفحه عالم خاک را بموجب والارض فرشناها بجداول انهار
واقلام اشجار مجدول و مزین گردانید فلک رفعت کلک تقدیر اوست زمین بقعه ملک تسخیر اوست و تحف
تحیات و صلوات زاکیات بعدد ادوار فلک دوار و بعدد کواکب ثوابت و سیار به سپهر روح
منور و قالب معطر سلطان سریر رسالت صاحبقران جهان جلالت قطب معدلت مسیر دایره شریعت
و قوت نقطه مدار خط استوای عالم حقیقت و طریقت ماه فلک مستقیم کرم و جود مهر سپهر نور وجه
افتاب روشن و النجم انجم انجمن افروز و النجم اذا هوی مسافر سفر سبحان الذی اسری بمحرم حرم فکان قاب
قوسین او ادنی نظم ان خواجه که شد فلک غلامش ارایش عرش گشت نامش ان محرم سر ذوالجلال خورشید

سپهر لایزالی مهری که بجوی اورا عرشست کمینه پایه اورا برفرق هم فلک قدم زده برزروه
لامکان علم زده والشمس حکایت ز روی روشن والیل روایتی ز موی مشکین مقصود زمین و آسمان اوست پیغمبر آخر الزمان
اوست دین کشته ز رو روشن خلق ختم همه انبیا محمد صلی الله علیه و آله التقیا سیما کاشف مضمون لو کشف
الغطا صاحب لوای انا مدینة العلم و علی بابها داد المنصوص بنص انما المخصوص بحدیث انت منی بمنزلة هارون
من موسی امیر علی المرتضی والاولاده الاخیار و عترته الابرار و الذی اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا
اما بعد بر ارباب فهم و فطرت و اصحاب ذکا و فطنت محجوب و مستور نماند که علم هیأت که هر ابنیه مشتمل است
بر معرفت انواع اجرام علوی و سفلی و بر حقیقت احوال اجسام بسیط از جمله اشرف علوم حقیقیه و اکمل
صنایع حکمیه است و عالم این علم شریف و ناظر این فن لطیف در زمره الذین یذکرون الله قیاما و قعودا
و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض داخل و لاحق و از اینجاست که اکثر علمای نامدار و اغلب
فضلای عالیمقدار این صنف رفیع منزلت را بر قات و معارج سموات علا و منهاج مدارک اودع الله فیها
تعریف و توصیف فرموده اند و در این تصنیفات و تالیفات پرداخته اند بنابر متابعت ان جماعت بزرگوار
بنده خاکسار ذره بمقدار المحتاج الی رحمة الله الاحد مظفر بن محمد قاسم الجنابذی با قلت بضاعت و عدم استطاعت از
کتب و رسایل اکابر و افاضل این فن محظوظ و بهره مند گردید تا در خلال احوال بمطالعه رساله هیأت بابی نام
در معرفت تقویم تام که مرقوم قلم افضل المتاخرین و اکمل المتبحرین و افضل العلماء صفوة اماثل الادباء

مولانا نظام الدین عبد العلی بیرجندی

مولانا نظام الدین عبد العلی بیرجندی گردیده بود مشرف گشت و چون از غایت اختصار و نهایت اقتصار عزیز
فرائد و درر فوائد آن در کسوت ایجاز و ایجاد از نظر ارباب معنی جلوه ظهور مینمود لاجرم بخاطر فاتر خطور میکرد که جهت تفصیل مجملات و تبیین
مغلقات ابواب آن شرحی هم بزبان فارسی منظم و مرتب باید که منتهی و مبتدی از فوائد و منافع آن مستفید و مستفیض گردند تا آنکه در
این اوان بجهت تراکم علائق و تلاطم عوائق و تسلط هموم و استیلای غموم تایید الهی بسعی این عزیمت مقرون شد •
مقاصد این کتاب بر وجه مسطور و طریق مزبور سرانجام یافت و در اکثر الفاظ مصطلحه که محتاج الیه بود معنی لغوی نیز توضیح
در بعضی مرکب تعبیر بفارسی شده و از مباحث هیات و سایر فنون نیز آنچه بمقام منوط و مربوط بود ایراد آن
لازم داشت و آنچه موقوف بر این اندیشه و اگر بود حواله بکتب اصل کرد و از تطویل و اطناب اجتناب نمود و موشح
بالقاب همایون و دعای دولت روز افزون حجاب بارگاه عرش اشتباه مهر سپهر خلافت و شهریاری ماه
برج سلطنت و کامکاری خسرو ممالک عرب و عجم نایب محمد اله فی العالم حامی بلاد اهل الاسلام والایمان ماحی لشعار الظلم
والطغیان واضع میزان العدل والانصاف قامع بنیان المیل والاعتساف مالک ملوک المشارق والمغارب
هادم الاساس الخوارج والنواصب ناصر الشریعة القویمة المصطفویة سالک الطریقة المرتضویة المرضیة شاهی که
کیوان فروز خورشید منظر است • در بیشه جلالت صولت غضنفر است • از تیغ تیز کینش نایب جور قیامتست • در
لشکر کشی کو نام شه سکندر است • اسم اضطراب علم در صف طارم است • اسم انقلاب زلزله در صف
گوهر است • عکس بحر شاه که در شرع و در کرم • اسم مظفر جانب ام مرتضی فرست • خلد الله تعالی ملکه و سلطانه
و افاض علی العالمین بره و احسانه ما دام الافلاک التسعة دوارة و النجوم السبعة سیارة اللهم ارفع

اعلاء و ثبت کالشمس فی السما وامد ظلال معدلته علی مفارق الصغار والکبار بالنبی و آله الاخیار علیهم و ما مول از

اهالی و موالی خصوصاً جمعی که به زیور علم و حلیهٔ فضل آراسته و پیراسته‌اند ملازم کتاب ایمان از انکه اگر بر سهوی و خطایی که

از لوازم ذات بشریت مطلع کردند و بذیل عفو ظلمت دستور دارند تا در دایره و الکاظمین الغیظ و العافین

عن الناس داخل کردند فمن عفی و اصلح فاجره علی الله مقدمه در بیان بعض الفاظ مصطلحه که پیش از شروع در مسائل شرح محتاج

الیه است بدانکه حیثیت آنرا که هر چیزی از اعراض مقدار است اگر در هیچ جهتی از جهات بهیچ نوع از انواع منقسم نشود

آنرا نقطه خوانند و اگر منقسم شود لیکن در یک جهت بس در طول فقط او را خط خوانند و نهایت خط اگر متناهی

الوضع باشد نقطه باشد و اگر در دو جهت قبول قسمت کند یعنی در طول و عرض فقط او را سطح و بسیط خوانند و نهایات

سطح متناهی الوضع لا محاله خط باشد و اگر در سه جهت که طول و عرض و عمق باشد ممکن الانقسام بود او را جسم تعلیمی خوانند

و نهایت آن یعنی یکی از نقطه و خط و سطح نتواند بود و خط دو قسم است مستقیم و منحنی مستقیم آن است که اطراف او ساتر

ما عدای او شود در هر کجا واقع شود و در بعضی از شروح بعید یا آنکه اقصر خطی باشد میانه دو نقطه معینه و در کتب مبسوطه

دیگر تعریفات متعدده هست و منحنی او بود که معرف بهیچ یک از این تعریفات نشود چون خط اطلاق کنند و گویند

که مستقیم یا منحنی مراد خط مستقیم باشد و سطح نیز مستوی بود و غیر مستوی مستوی آن است که اخراج خطوط مستقیم

در جهت طول و عرض آن سطح ممکن و میسر باشد یا آنکه خط مستقیم وصل میانه هر دو نقطه مفروضه بر آن سطح از آن

سطح بیرون نیفتد و چون مستوی محاط باشد بر خطی منحنی لا بشرط آنکه نقطه در آن سطح متعین باشد

که جمیع خطوط واصله میان آن نقطه و آن خط محیط متساوی باشد آن سطح را حقیقتاً و آن خط را مجازاً

١٢٣٤٥٦٧

دایره خوانند و قوسی عکس این گفته‌اند و بعضی از محققین می‌گویند و تصدیق نموده‌اند و آن نقطه معینه را مرکز گویند

و هر یک از آن خطوط را نصف قطر دایره و هر خط مستقیم که دایره را منقسم به دو قسم کند او را قطر خوانند

و پاره‌ای که از محیط جدا کنند قوس خوانند و اگر خط بمرکز گذرد و او نیز قطر خوانند و تصور این ... کردن

از این شکل توان نمود

و جهت ضبط حرکات و مقادیر ابعاد و محیط هر دایره را

بسیصد و شصت جزو متساوی تقسیم کنند و قطر او را البعد و بیت و هر یک را جزو و درجه

گویند و گفته‌اند که از التقای دو خط در سطحی بهم رسد او را زاویه سطحیه خوانند پس اگر آن دو خط بر وجهی باشند که بعد

از اخراج هر یک چهار زاویه متساوی حادث گردد آن زاویه را قائمه خوانند و هر یک را از آن دو خط

عمود بر آن دیگر بر این صورت

و الا بزرگتر را منفرجه و خوردتر را حاده و بر این صورت

مقدار زاویه مستقیمة الضلعین قوسی از دایره که مرکز آن راس زاویه باشد و هر سطح که محاط بخط یا

زیاده باشد او را سطح مشکل خوانند پس اگر محاط به سه خط باشد او را مثلث خوانند بر این صورت

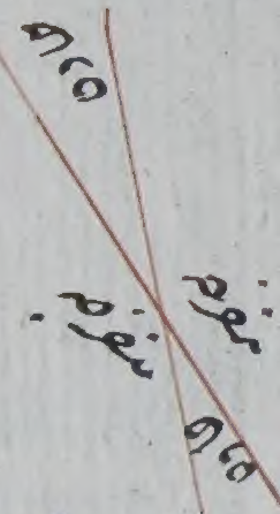
و این باعتبار تساوی و اختلاف اضلاع سه قسم است متساوی الاضلاع متساوی الساقین و مختلف الاضلاع

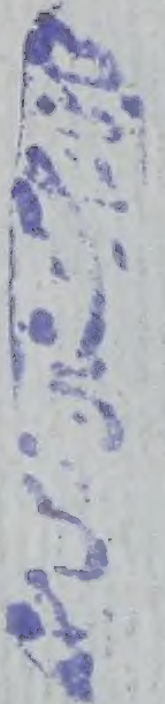
و اگر محاط بچهار خط باشد او را ذو اربعة اضلاع خوانند و این منقسم میشود بر پنج قسم اول آنکه اضلاع او

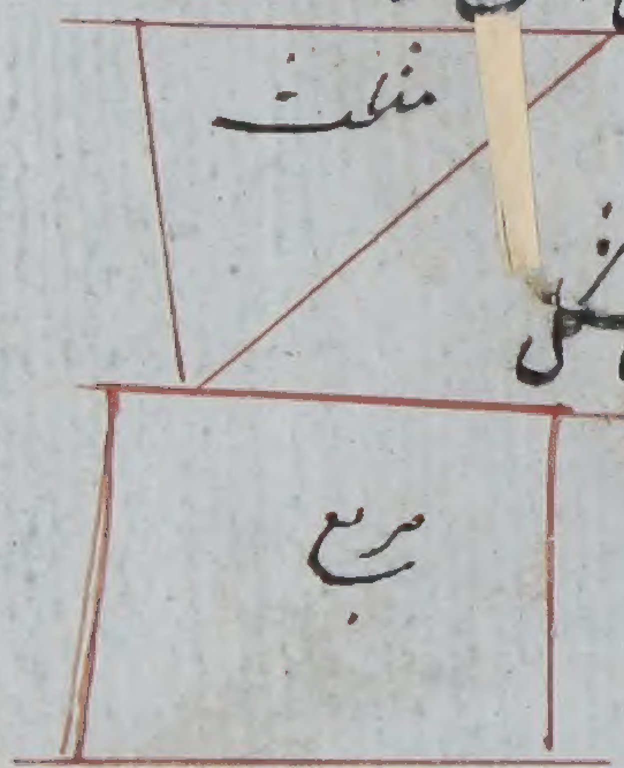
متساوی و زوایای او قائمه باشد و او را مربع خوانند و بر این شکل

دوم آنکه با تمام زوایای اضلاع متساوی نباشد و او را مستطیل خوانند بر این شکل

پنجم آنکه بر خلاف اقسام چهارگانه باشد او را منحرف خوانند مثل این شکل







معین

شبیه معین

منحرف

و هر جسم که محاط یک سطح یا زیاده بود انرا جسم مشکل خوانند پس اگر یک سطح محیط باشد چنانچه در اندرون این سطح فرض توان کرد که خطوط مستقیمه واصله میان نقطه وان سطح متساوی المقدار بود ان جسم را کره وان سطح را محیط کره و سطح مستدیر نیز خوانند وان نقطه را مرکز کره و هر یک ازان خطوط را نصف قطر کره و دایره که از قطع سطح مستوی هر کره را حادث شود اگر قطع بر مرکز واقع شود انرا عظیمه خوانند والا صغیره و هر جسم که محاط سطحی بود که یک نهایتش نقطه بود و نهایت دیگر محیط دایره و بر وجهی که جمیع خطوط مستقیمه واصله بینهما ازان سطح بیرون نیفتد انرا مخروط مستدیر خوانند وان دایره را قاعده مخروط و خط واصل میان مرکز این دایره و راس مخروط را سهم مخروط و هر خط که بر سطح قائم شود بحیثیتی که اگر خطوط مستقیمه از موضع قیام دران سطح اخراج کنند هر یک با ان خط قائم بزاویه قائمه محیط شود وان خط عمود باشد بران سطح والا فلا و چون دو خط بر وجهی باشند که بعد جمیع نقاط مفروضه بر احد الخطین از الخط دیگر برابر بود وان دو خط را متوازیان گویند و مراد ببعد نقطه از خط اقصر خطوط مستقیمه است بینها که اقصر ازان ممکن نباشد و بعضی دو خط متوازی را چنین تعریف کرده اند که اگر ایشان را از جهتین الی غیر النهایه اخراج کنند ملاقی نشوند و پنهان نیست که این تعریف مخصوص است بخطوط مستقیم و تعریف اول شامل خطوط منحنیه نیز هست و دو سطح را نیز که بدین صفت باشند هم متوازیان گویند و چون کره بر نفس خود متحرک باشد هر نقطه که بر محیط ان کره فرض توان کرد بعد از اتمام دورها دایره رسم کنند سوای دو نقطه متقابل که از دو قطب کره و قطب حرکت نیز گویند وان دوایر را مدارات ان نقاط خوانند وازان جمله یکی را که بعد ... بین القطبین متساوی بود منطقه گویند و انرا بمجاز فلک نیز گویند و هر کره

مستقیم

مستقله که انفکاک اجزای او مستحیل بود اگر فی الجمله نیز و منیر بود انرا کوکب گویند والا فلک و ان دو قسم بود مصمت و مجوف مصمت فلک تدویر باشد و مجوف که هر اینه بر دو جهت که دو سطح متوازی یا و محیط است سایر افلاک و حرکت فلک نیز دو قسمت بسیطه و مختلفه بسیطه که انرا متشابهه نیز گویند ان است که در ازمنه متساوی از محیط ان فلک قطع کند و زوایای متساویه در مرکز احداث نماید و مختلفه بخلاف این باشد و باز منقسم است بمفرده و مرکبه مفرده انست که از یک فلک صادر شود مرکبه انست که زیاده از یک فلک صادر شود و هر مفرده بسیطه است چه از جسم بسیط واحد دو حرکت مختلفه ممتنع است کما ثبت فی الحکمیات و هر مختلفه مرکبه است چه علت اختلاف حرکت بسایط غیر از ترکیب امری دیگر نتواند بود و صدور حرکات از افلاک مختلفه المراکز یا متحده المراکز منتقاطعه المناطق باشد اما هر بسیط مفرده نیست و هر مرکبه مختلفه چه حرکت صادره از افلاک متحده المراکز منطبقه المناطق یا انکه مفرده نیست بسیطه است یا انکه مرکبه است مختلفه نیست و هر کمیته که او را بر وجه و ما یتالف الطلاق کنند انرا عدد گویند و چون واحدی را با جزای متساویه تجزیه کنند بعضی ازان اجزا را کسر گویند و مجموع انرا مخرج نیست چه بتقدیر کذب بیان وجه بود و تتبع مصطلحات در هر محلی که تقریر اقتضا کند بتحریر در آید پس این هنگام شروع در مقصود اولی باشد فقال المصنف رحمه الله بسم الله الرحمن الرحیم نحمدک یا کریم اما بعد این غلط است در معرفت تقویم تام مشتمل بر سی باب تقویم در لغت بمعنای تصحیح و استقامت قومه تقویما از ازال عوجاجه و در اصطلاح قوم چون تقویم کوکب اطلاق کنند مراد بعد موضع او باشد از اول حمل بر توالی البروج بعضها بعضا و بمعرفت زیج تقویمات وان صفحات که مشتمل بود بر تقادیم بعض

هرچند

از اوضاع و متعلقات کواکب سبعهٔ سیاره در مدت یکسال شمسی که از زیج و کتب احکام مستخرج شده باشد
پس اگر با تقاویم کواکب جمیع اوضاع و متعلقات مخصوصه بدیر تقویم یا اکثر مثبت باشد آنرا تقویم گویند
و اگر اکثری از آن متروک باشد آنرا تقویم ناقص و تقویم شمسی و اگر تقاویم کواکب متروک باشد و بعضی از اوضاع
متعلقات اختصار کنند آنرا روزنامه و تقویم قمری گویند و تسمیهٔ جمیع ذلک فی فن الطلاب بما انه قائله
و بعضی منجمان بجهت بعضی مردم بر ایام اسابیع و عربیه هلالیه و اتصالات قمر و سعد و نحس نظرات او با کواکب
و تحلیل از متعلقات اکتفا نمایند و در جدول مصرح ثبت کنند و آنرا تقویم فارسی خوانند و ظرفا آن را
بتقویم ابلهی تعبیر کنند **باب اول** در معرفت حساب جمل است که آنرا مشهور با راجحی مقطع باشد حروف
تهجی و حروف هجا خوانند یقال الهجو و الهجا و التهجی التعداد و حروف معجم و معجم نیز گویند یعنی منقطه
از جهت اختصاص اکثر این حروف بنسبت بحروف خطوط سایر امم و اگر مرکب باشد یا ثلاثی یا رباعی
او را حروف جمل گویند جمع جمله یعنی مجموع و این بحسب ترتیب و ترکیب منقسم میشود با کهای مختلفه و مشهور از
اسمای جمل ابجدی و ابتثی و ابقعی و اهطمی و افضل اسم ابجدی چه بنای زیجات و تقاویم بر آنست و نیز در
جفر از امام ناطق جعفر بن محمد صادق ع منقولست که حروف الابجدیه بترتیبها مرسومه فی اللوح المحفوظ و لهذا
مصنف اطلاق جمل بر جمل ابجدی کرده اهل حساب بجهت ضم اعداد در ابجدیه سهولت و اختصار بارقام حروف
بیست هشت گانه لغت عرب که بر ترتیب ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ است
وضع کنند و در ذخایر الاسماء فی الجفر مذکور است که وضع این ترکیب از پنج حکیم از حکمای یونان

بلغت

بلغتست که او را اهنت لیسر لغه که هر یک را آنجر نامی ساخته است که حروف این در اسم دیگری مندرج
باشد و بلغت سریانی بر این اسما معانی اطلاق کنند اما وضع حروف بعضی گویند از پیش آدم صفیست
بتعلیم ملک علام و بعضی دیگر از ابا ادریس نسبت کنند و گویند بیست هشت صورت حرفی را از صور بیست هشت گانه
منازل قمر نقل نموده و اشارها بعضی بعضی بصدق این قولست اما سبب آنکه حروف مذکورها را بلغت عرب مخصوص
ساخته آنست که در الفاظ بعضی از امم بعضی از این حروف را مدخل نیست چنانکه هشت حرف از اینها در کلام
فارسی منافقه است الا نادر و آن هشت ثاء مثلثه و حاء مهمله و صاد و ضاد و طا و ظا و عین مهمله و قاف
و شاعری اینها را در سلک نظم کشیده است باین نوع **نظم** هشت حرفست که اندر فارسی ناید همی ° تا بیاموزی
نباشی اندرین معنی معاف ° بشنو از من تا که هستان حروف یاد گیر ° ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف
و بعضی حروف را در حل در آرند و طریق وضع آن چنانست که از الف تا طا بترتیب ارقام احاد گیرند
یعنی هر یک از ارقام این حروف موضوعست از برای عقد احاد که آن از یکیست تا نه بتزاید یکیک عدد
پس ا یکی باشد ب دو ج سه د چهار ه پنج و شش ز هفت ح هشت ط نه و از ی تا
تا صد بترتیب ارقام عشرات گیرند یعنی هر یک از ارقام این حروف موضوعست از برای عقد عشرات
عدد که آن از ده است تا نود بتزاید پس رقم ی ده باشد ک بیست ل سی م چهل ن پنجاه س شصت
ع هفتاد ف هشتاد ص نود و از قاف تا ظا بترتیب رقم مآت یعنی هر یک از ارقام این حروف
موضوعست از برای عقد مآت عدد آن که صد است تا نهصد بتزاید صد صد پس ق رقم صد باشد ر دویست باشد

شصد سه صدت چهارصدث پانصدخ ششصد ذ هفتصد ض هشتصد ظ نهصد غ ورا رقم الف
گیرند و توضیح این مقال بر وجه کمال آنست که هر یک ازین عقود ثلثه تا الف که اینهارا اصول اعداد
گویند مشتمل است بر افراد متناهیه که آن نه است اصل رابع که ازا افراد غیر متناهیه است افراد اصول ثلثه
اول یعنی اصل رابع بیست هشت باشد که ازا اعداد مفرده خوانند و چون حروف جمل بر بیست هشت
پس هر یک از ارقام این حروف را بترتیب وضع کرده اند و از برای هر یک این اعداد مفرده بترتیب قرار داده اند
وارقام باقی اعداد یعنی اعداد مرکبه را از این ارقام که موضوعست از برای اعداد مفرده ترکیب کنند
تا بطریق که رقم عدد اکثر را بر رقم عدد اقل مقدم دارند چه ترکیب اغلب اعداد در الفاظ فارسی برین نهج است
مثلا صد و چهل و پنج را چنین نویسند قمه چه قاف که رقم صدست و اکثر از میم که رقم چهل است
مقدمست بر وام چنین هم را بر ها اما این طریق گاهی منظورست که الف مضاعف نکنند و اگر کنند
مره اکثر رقم تضاعیف الف را چنانکه کمتر از الف باشد للاشتباه مثلا دو هزار و صد و چهل و پنج را
چنین نویسند بغقمه چه اگر رقم با موخر از غین باشد مشتبه بهزار و دو صد و ... ماند که مثال
خیر استطرادیست زیرا که اعداد مرقوم تقویم هرگز از نود نگذرد و در زیج ... زیاده نشود مگر
دریکموضع که بشصت کمتری رسد و در موضع دیگر از هزار رد لیت و عادت اهل نجوم باین جاری شده است
که جیم بتر نویسند بدین صورت ج تا فرق تام باشد میانه آن و حا و خا و دال را برین صورت د نویسند
زیرا که اگر بصورت اصلی نوشته شود مشتبه شود بواو و هم چنین دال

[illegible]

از اینجا قدری افتاده

البته

٧

افتاب نهاده اند و مدت یکدور آفتاب را بعد از احکام مفارقتش از نقطه معین مثلا اول حمل
تا معاودت بان نقطه یکسال اعتبار کرده اند و ماه گردش بر دور ماه نهاده اند نیز از احکام مفارقت
او از وضع معین با افتاب مثل هلال تا معاودت بهمان وضع یکماه اعتبار کرده اند چون دوازده دور ماه نزدیک
بیکدور افتاب یعنی دوازده دور ماه را یکسال اعتبار کرده اند و اینرا سال قمری گویند وان دیگر را سال شمسی و چون
دور ماه نزدیکست بسیر افتاب در یکبرج یعنی مدت سیر افتاب را در یکبرج یکماه اعتبار کرده اند و اینرا ماه شمسی گویند
وان دیگر را ماه قمری پس هر یک از سال و ماه شمسی باشد و قمری و هر یک از هر دو حقیقی باشد که سیر حقیقی نیرین در و
معتبر باشد و در عدد ایام و شهور و اصطلاح که عدد دران معتبر باشد نه سیر اقسام است قسم شهور هر یک را
در ضمن تواریخ بیان خواهم کرد انشاء الله تعالی لفظ تاریخ معرب درشرح زیج سلطانی آورده است که بعضی گفته اند عربیست که
ماخوذ است از ارخ بضم همزه و سکون را که بچه گاو دشتی است و چون باب تفعیل گاهی بمعنی ازاله باشد
پس معنی تاریخ وقت ازاله کهنگی و جهالت ان وقت باشد و بعضی گفته اند که لفظ تاریخ عربی نیست
بلکه معرب اوست و اصلش آنست که در وقت وضع تاریخ عرب هرمزان که یکی از ملوک عجم بود و در زمان
عمر بن خطاب بشرف اسلام مشرف شده و در میان صحابه گفت که عجم را حسابیست که انرا ماه و روز گویند و چون کیفیت
و استعمال ان شرح کرد صحابه را پسند آمد و ماه و روز را معرب ساخت مورخ گفته تاریخ مصدر است
و هم چنین توریخ و تاریخ بهمزه اما در اصطلاح کوشیار گوید که تاریخ روز معین است که از منه که بعد از ان
باان نسبت کنند و بعضی گفته اند که تعریف وقت حاضرست باسناد کردن ان بوقوع حادثه از
حوادث شد بالجمله اول ساله که دران سال حادثه عظیم واقع شده باشد چون ظهور ملتی یا دولتی

یا توفانی یا زلزله یا امثال اینها را مبداء سازند تا چون ضبط اوقات حوادث دیگر خواهند
که کنند بان مبدأ نسبت کنند و انرا تاریخ خوانند و ان نزدیک هر قومی چیزی دیگر باشد
چنانکه بعد از این معلوم شود اما ایام اسابیع جمیع اسبوع که بفارسی هفته گویند در میان خاص و عام مشهورست
از انجمله هفت است بنابران که هست و ارقام ان بحساب ابجد اینست ا یکشنبه ب دوشنبه ج سه شنبه د چهارشنبه
ه پنجشنبه و جمعه ز شنبه و چون در دفتر تقویم علامات اشیای متعدده ارقام اعداد ان میباشد
و مذهب جمهور اول هفته یکشنبه است چه ابتدا خلق آسمان در روز یکشنبه شده است چنانچه اسد الله الغالب
امیر المومنین علی ابن ابی طالب در اختیارات ایام اسابیع فرموده است که و فی الاحد البناء لان فیه بدی الله فی
خلق السماء ایس الابد است که الف علامت یکشنبه مع هذا که مصحف با حدیث و که علامت شنبه که آخر
ایام هفته است و بعضی که اول هفته را شنبه میدانند علامت شنبه صفر نهند چه صفر بر الف که باتفاق علامت
یکشنبه است مقدمست ای تواریخ مشهوره چهار است اول تاریخ عرب که بشرف شهر تواریخست چه مبداء آن
هجرت حضرت رسالت پناه است صلی الله علیه و آله و لهذا اشهر هجریه اشهر ایشان گفته است و سال ایشان
دوازده ماه قمریست و مراد از کلام رب العزة که ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهراً
فی کتاب الله این شهورست و بنا بر این سبق ذکر یافت سالها و ماههای این تاریخ باین اصطلاح
قمری حقیقی باشد و اصلا در ان کسر نباشد و اسامی شهور ایشان اینست محرم و این ماه اول است
از سال ایشان و وجه تسمیه محرم است که در این ماه قتال از محرمات بود و ماه دوم صفر ماخوذ از صفر بعضی

مکان خالی

مکان خالی چه در این ماه مکه معظمه از حجاج خالی شده که عظمت اوطان خود کردندی ربیع الاول
ماه سیوم است ربیع الاخر ماه چهارم بود و این دو ماه ربیع از انجهت گویند که در وقت تسمیه شهور
دو ماه در فصل ربیع افتاده جمادی الاول ماه پنجم بود جمادی الاخر ماه ششم بود و وجه تسمیه انست
که در این دو ماه انجماد انهار بحصول پیوست رجب ماه هفتم بود ماخوذ از ترجیب و تعظیم بسبب انکه این
ماه را رجب تعظیم کردندی یقال رجبه و رجبه ای عظمه با انکه در اینماه مجادله و مقاتله حرام بود یقال رجل
ارجب ای الکان مقطوع الیه و روایتست از حضرت رسول صلی الله که رجب نام جویست در بهشت از شیر
شیرین تر و از برف سفیدتر هر که در اینماه روزه دارد از ان جوی آب دهند باین سبب ماه مذکور را
رجب نام نهاده اند و اهل جاهلیت انرا شهر الله الاصم خوندندی زیرا که در اینماه منع منکرات زیاده از
شهور دیگر بودی و صدای سلاح و الات غنا بگوش نرسیدی و بعضی گفته اند که چون قتال حرام بوده قعقعه
سلاح بر نیامدی شعبان ماه هشتم بود چه در اینماه ارزاق عباد منشعب شود و فیها یفرق کل امر حکیم
رمضان ماه نهم بود ماخوذ از رمض لانه یرمض الذنوب ای یحرقها شوال ماه دهم بود و گویند که
سبب تسمیه او انست که در اینماه عرب صید کردندی یقال اشول الکلب و نهنه ارسله للصید یا انکه در
اینماه اشتران مست شدندی یقال اشول الناقه و منها الطلب الفحل ذو القعده ماه یازدهم بود
و وجه تسمیه انکه در اینماه از محاربه و مقاتله قعود کردندی چون از جمله اشهر حرمست ذو الحجه ماه
دوازدهم بود و وجه تسمیه انکه در اینماه حج کنند و اول ماه از رویت هلال گیرند نه انکه

مبدأ سال سایر اشکال قریب است داو در این وضع بمنزله موجهات بعد از عدد ایام هر ماهی که
آن عبارت است از ابتداء غروب تمام جرم آفتاب که قریب برؤیت هلال بود تا غروب جرم او که قریب بود
برؤیت هلال بعد از آن بیست نباشد کمتر نه یا بود بیشتر نه و هم چنین تا چهار ماه متوالی سی سی آید
و زیاده نه و تا سه ماه بیست و نه آید و زیاده نه و اینها همه باستقراء و امتحان معلوم شده و سبب این اختلاف
مرئات
اختلاف قربهات و سیر او و اوضاع او منضم باختلاف آفاق و بیان آنها موجب المطالب و هلال در
لغت مستنیر قرئی جرم ماه را گویند در شب اول و دوم و سیم و در عرف منجم اهل در شب اول گویند
و پس روز اول هر ماهی را غره گویند که ماخوذ است بر وجه استعاره از سپیدی پیشانی اسب و روز سیم را
سلخ گویند که مستعار است از بیرون آوردن گوسفند از پوست چه در این روز البته ماه از زیر شعاع آفتاب
بیرون می آید و چون وضع هلال مختلف و نامضبوط است اهل حساب تعیین اول ماه در این تاریخ از
اجتماع وسطی شمس و قمر گیرند بر طالب محقق مخفی نماند که خطی خارج از مرکز عالم چون بمرکز شمس و قمر گذشته
بفلک اعلی منتهی شود بموازات خطی که از مرکز فلک خارج مرکز شمس بمرکز جرم او واصل گشته خط وسطی
شمس گویند برین صورت و بیان حساب این افلاک
در باب آینده بتفصیل گفته انشاء الله این هر دو خط گرد چون
مرکز عالم متشابه الحرکت باشد خط وسط شمس کما ثبت فی علم الهیئة و چون خارج

مرکز خارج مرکز
مرکز عالم
فلک خارج مرکز
فلک ممثل

خطاز

٩

خط در موضعی از فلک البروج جمع آیند از اجتماع وسطی گویند و مخفی نماند که مصنف که ذکر شمس و قمر
بجهت توضیح نموده و الا اطلاق اجتماع وسطی کافیست و میان هر دو اجتماع آن بعد از آن بیست نه روز است و
دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه و ذکر کیفیت و حد این مدت بعضی بطول است پس سال قمری که دوازده
این عدد است سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه باشد و محرم را سی روز گیرند و صفر را
بیست و نه روز و همچنین بر ترتیب یکماه سی روز گیرند و یکماه بیست و نه روز تا آخر سال عادت اهل حساب چنانست
که چون کسر نصف بود یا زیاده از نصف او را درجه گیرند پس چنانکه کسر بیست و نه روز که دوازده ساعت و چهل و
چهار دقیقه است زیاده از نصف شبانه روز است محرم را سی روز گرفتند و در ماه دوم کسر زاید را
بنقصان کسر مقدم حساب کرده و جزوی از کسر او باقی ماند کمتر از نصف پس ماه دوم را بیست و نه روز گرفتند
و باز در ماه سیم کسر از نصف زیاده بود از آن سی روز گرفتند و در ماه چهارم آن کسر زاید را بنقصان مقدم
حساب کردند آنچه باقی ماند کمتر از نصف بود آن ماه را بیست و نه گرفتند و تا آخر سال بر این قیاس یکماه سی گرفتند
و یکماه بیست و نه روز و اگر کسر زاید نصف شبانه روز می بود یعنی همین دوازده ساعت و بس شش ماه سی می
گرفتند و شش ماه بیست و نه و در آخر سال هیچ کسر نمی ماند لیکن چون چهل و چهار دقیقه از دوازده ساعت زیاده
است که در آخر سال هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه که حاصل الضرب دقایق مذکور است در عدد شهور بر سر

شهور	[illegible]	ایام
محرم	بو	ل
صفر	اح	کط
ربیع الاول	بو	ل
ربیع الآخر	ند	کط
جمادی الاولی	هم	ل
جمادی الآخره	یکه	کط
رجب	بو	ل
شعبان	هه	کط
رمضان	کد	ل
شوال المکرم	دح	کط
ذی القعده الحرام	حد	ل
ذی الحجة الحرام	بع	کط

وانرا فضل است نیز خوانند ولا محاله ان خمس و سدس شبانه روزی است و باین طریق این حساب
در جدول آورده ایم تا معلوم شود که در اول هر ماهی کسر چه مقدار است و چند بجهة نقصان ماه مقدم حساب نه
و چند مانده و جدول اینست و در هر سی سال یازده سال از آن قمری است که ذی الحجة سی روز گیرند انرو سی ام ذی الحجة کبیسه خوانند
وان در سال دوم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و پانزدهم و هیجدهم و بیست یکم و بیست چهارم و بیست
ششم و بیست نهم بود و اینها را در لفظ بهزیحیه کادوط جمع است و بعضی بجای پانزدهم شانزدهم را کبیسه دارند
وان بترتیب بهزیجوج کادوط باشد پس باعتبار منجمان سالها و ماههای قمری اصطلاحی باشند
قبل از این مذکور شد که اگر کسور زاید ماهها بعد از جمع نقصانات در هر سال کسر زاید می ماند چنانکه کفتیم و این
کسر خمس و سدس یک شبانه روز است و اقل عددی که از خمس و سدس باشد سی است و خمس آن شش است و سدس آن
پنج که مجموع یازده بود پس در مدت سی سال ان کسور یازده روز تمام شود که هیچ کسر نماند و در این یازده سال
ذی الحجة را سی روز گیرند باضافه این روز زاید با یام اصل او که بیست نه روز است اما تعیین سالها که در آن
این روزها زیاده کنند بر این وجه است که در سال اول که کسر از نصف کمتر بود چیزی زیاده نکنند و در سال
چون از نصف زیاده بود نیز از انکه روز میگیرند و زیادت کنند در سال سیم ان کسر زاید را بجهة نقصان
امروز حساب کنند و انچه باقی مانده با کسر سال چهارم و کسر سال پنجم جمع کنند چون زیادت از نصف نشود در سال

پنجم یکروز

سالها	تاریخ
ا	جد
ب	بو
ج	بکه
د	اج
ه	هکه
و	بع
ز	بو
ح	حکه
ط	اج
ی	بد
یا	دع
یب	طو
یج	جکه
ید	اج
یه	جد
یو	هع
یز	هو
یح	دکه
یط	اج
ک	جع
کا	بع
کب	او
کج	[illegible]
کد	طج
که	بع
کو	جع
کز	کو
کح	دکه
کط	هج
ل	دع

پنجم یکروز زیادت کنند و بر این قیاس تا آخر و منجمان را در رفع کسور دو طریق است یکی انکه چون کسر از نصف
افزاید واحد گیرند و دیگر انکه تا از نصف زیاده نشود از آنرا یکی نگیرند و طریق اول اسهل است و دوم بقیاس
نزدیکتر بنابر آن قاعده که اکثر حکم کل دارد بنابراین بعضی سال شانزدهم را کبیسه کنند چه در ان سال از نصف زیادت است
و ما اینجا جدولی آورده ایم و در آنجا بازاء هر سالی از این سی سال کسور زایده را ثبت کرده ایم و بعد از حذف
شبانروز چون این کسور شبانروز شود یا بیشتر رقم عدد سالی که روز زاید دارد بسواد نوشته شده
و باقی بحمره اما کبیسه مشهور آنست که ماخوذی از کبس است یعنی پر کردن چاه از خاک چه امروزیست که کسور
جمع کرده اند و بعضی گفته اند کبیسی را بر آوردن سر بستار گریبان چه امروزیست که بحساب در میان ایام سال
آورده است چنانکه در گریبان در آوردن دکمه یعنی نکموس است وصفت روز است و تا علامت
نقل است از صحیفه یاسمیه و بعضی ان سال کبیسه در دو واقع شود و بمجاز کبیسه گویند و مبدأ این تاریخ
هجرت
زمان هجرت پیغمبر است از مکه معظمه بمدینه طیبه شرفهما الله تعالی یعنی روز اول محرم ان سال که هجرت فرموده اند
و هجرت در لغت ترک وطن است و مفارقت از آن بموضعی دیگر و مقام سخن در آن بحسب عرف
خصوصیت ترک وطن خالصا لله بجهة آنکه قیام توان نمود با متثال اوامر شریعت نبی هاشمی و بدانکه عرب را
پیش از اسلام تواریخ مختلفه بوده است مثل تاریخ بنای کعبه و تاریخ ریاست عمرو بن ربیعه که وضع عبادت
اصنام از پیش از جهی او بود تا عام الفیل این تاریخ مستعمل بود بعد از آن تاریخ عام الفیل مستعمل شده

ودر زمان حضرت مصطفی ص تاریخ ننهادند لیکن بعد از هجرت هر سالی را نامی نهاده اند اول سنة
الاذن دویم سنة الامر سیم سنة التمحیص چهارم سنة الترفئة پنجم سنة الزلزال ششم سنة الاستیناس
هفتم سنة الاستغلاب هشتم سنة الاستواء نهم سنة البراءة دهم سنة الوداع و بعد از وفات
هیچ تاریخی منظور نداشته اند تا در زمان عمر بن خطاب اشتباهی واقع شد و انچنان بود که ابوموسی اشعری که از قبل
او حاکم بوده و بدار الخلافه نوشت که از جانب شما بعضی صکوک آمده که محل انها شعبان است نمیدانم که شعبان
کدام سال است اگر من بعد تاریخ اختیار نمایید دور نیست پس اتفاق و اجماع عرب بران شد که تاریخ
وضع کنند بعضی از یهود که بشرف اسلام مشرف شده بودند گفتند ما را مثل این تاریخی هست اشاره
بتاریخ رومی کردند مرضی قوم نیفتاد و حساب ان نگاه داشتن که ایشان طولی دارد و بعضی بتاریخ فرس
کردند و ان هم بهمین سبب مرضی نیفتاد پس رای ایشان بران قرار گرفت که روزی را از ایام حضرت
رسول ص مبدا سازند و از اوقات منسوبه بان حضرت چهار وقت را مذکور ساختند زمان ولادت و زمان
بعثت و زمان هجرت و زمان وفات و در زمان ولادت اختلاف بسیار بود چه سال ولادت
متردد بود میان چهل و چهل و دویم و چهل و سیم از سلطنت انوشیروان و در ایام او نیز اختلاف بود چه
متردد بود میان شب دویم و شب هشتم و شب سیزدهم و دوازدهم از ربیع الاول پس از اتفاق

ترک کرد

ترک کردند بعد از ان جمعی گفتند از بعثت یاد گیرند و جمعی وفات را اختیار کردند اما بعضی
گفته اند هیچکدام از این هر دو نزد ما پسندیده نیست چه اگر از بعثت گیریم هر لحظه بواسطه انکه در انوقت
در کفر بوده ایم پریشان خاطر شویم و اگر از وفات گیریم حزن و مصیبتها ما زیاده گردد پس صواب انست که
که از زمان هجرت گیریم که در انوقت ابتدا شوکت اسلام بود و ما نیز در خدمت سید انام بشرف
اسلام مشرف شدیم پس قوم متابعت ایشان لازم شمرده باجماع مبدا تاریخ از هجرت گرفتند دویم از
تواریخ مشهوره تاریخ رومیست چه مستعمل و متداولست و این منسوبست به پادشاه اسکندریه که مالک ملک
سبعه بوده است و انرا تاریخ اسکندری نیز گویند و اسامی شهور ان بلغت سریانی اینست
تشرین الاول تشرین الاخر کانون الاول کانون الاخر شباط اذار نیسان ایار حزیران تموز اب ایلول
و مشهور در شباط سنین معجمه است و جوهری در صحاح اورده که سنین مهمله است و شاید که اصل این سنین معجمه باشد
و معرب این سنین مهمله و اول سال که یکم تشرین الاول است در این زمان در اواسط میزان است و بمرور ایام
اندک تغیری واقع می شود و سبب انکه مبدا سال در میزان گرفته اند معلوم نیست و سال ایشان سیصد و
شصت و پنج روز و ربعی بوده است و این دلیل انست که سالها در این تاریخ شمسی اصطلاحیست چه شمسی حقیقی بحسب ارصاد
مشهوره از این کمتر است و مقدار یک بر رصد بطلمیوس چهار دقیقه است و چهل و پنج ثانیه و بر رصد ایلخانی که منسوبست
بمحقق طوسی یازده دقیقه و بر رصد محی الدین مغربی دوازده دقیقه بر رصد بتانی سیزده دقیقه و سی و شش ثانیه

دو بار رصد از اهل ختا نه دقیقه و بر رصد سلطان المرحوم الغ بیک گورکانی ده دقیقه و چهل و نه ثانیه
و بعضی گفته اند که اهل روم ان کسر را بر رصد ربعی تمام یافته اند موافق رصد بطلمیوس و ابرخس که از متقدمین اند
پس بر این تقدیر سال ایشان شمسی حقیقی باشد و سبب اختلاف چند چیز تواند بود اول قصور در الات رصدی دوم
ناهمواری زمین رصد خانه سیم رقت و غلظت هوا چهارم ضعف و قوه باصره هر یک از تشرین الاخر
و نیسان و حزیران و ایلول سی روز باشد و هر یک از ماههای دیگر سی و یک روز الا شباط که بیست و هشت روز
باشد علی هذا اما ماههای این تاریخ اصلاحی اگر چه مدت ماههای شمسی حقیقی باین شهور موافق نیست چنانکه در
باب چهارم معلوم شود مصنف در شرح زیج سلطانی اورده که سبب انکه ایام ماهها باین نوع کرده اند معلوم نیست
و ان ربع را باید در مدت چهار سال روزی تمام شود و این ظاهرست پس انرا در شهر شباط افزایند
و امروز کبیسه باشد و سبب انکه در شهر شباط می افزایند انست که ایام ان کمترست از ایام باقی ماهها و بعضی
گفته اند که جهت انکه اخر شهور نزدیک باخر سال المسیحی است چه ان در اواخر حوت و مبداء این تاریخ بعد از
انقضای دوازده سال است از وفات ذو القرنین اسکندر بن فیلقوس الرومی و در مبداء این تاریخ خلاف
بسیارست بعضی از مورخان گفته اند که اول جلوس پادشاه اسکندر است و کوشیار در زیج جامع اورده که مبداء
این تاریخ اول سال هفتم است از جلوس پادشاه اسکندر و در ان سال از ولایت خود بیرون امد که در

اطراف

اطراف عالم سیر کرد اما اکثر منجمین بر انند که این تاریخ را بدوازده سال بعد از وفات اسکندر
بنام او وضع کرده اند و باین سبب مصنف این قول اختیار کرده است و این بحسب ظاهر اگرچه بعید مینماید
بجهت انکه لازم است که بعد از وفات پادشاهی تاریخ بنام او وضع کنند اما در بعضی رساله بجهت این توجیه
حکایتی اورده اند که قریب بوقوع ظاهر مینماید انست که چون ملک اسکندر از بلاد یونان خروج
کرده بعزم تسخیر فارس بر بیت المقدس افتاد جماعتی از رهبانان که در معظم بنی اسرائیل اند ساکن بودند اینرا
فرمود که تاریخ که از زمان حضرت موسی علیه السلام میگرفتند ترک کنند و بنام او تجدید کنند ایشان فرمان
اورا قبول نکردند و گفتند که در اخبار امده است که چون هزار سال از این تاریخ بگذرد و انرا ترک
کنند و هر واقعه که در ان سال روی نماید انرا مبداء هزار سال دیگر گیرند و چند سال دیگر هزار سال تمام
خواهد شد بنام تو بنا کنیم و دران حین بیست و هفت سال از عمر اسکندر گذشته بود و بعد از ان چون
اندک زمانی منقضی شد اسکندر از عالم نقل کرد و بعد از دوازده سال از فوت او هزار سال
مذکور تمام شد و چون هیچ امری از امور عظیمه دران سال حادث نشد و از اسکندر نیز تعهد کرده بودند
و بوعده وفا کردند اسم او را مبداء این تاریخ ساختند والله اعلم بالحقیقه سیم از تواریخ مشهوره
تاریخ فرس قدیمست چه مستعمل فرسیان بوده و بحسب وضع اقدم است بر سایر تواریخ و انرا چون باسم

یزدجرد شهریار مشهور شد و تاریخ یزدجردی نیز گویند و وجه آن در آخر باب بیاید ان شاء الله و اسامی شهور
آنست فروردین ماه اردی بهشت ماه خرداد ماه تیر ماه مرداد ماه شهریور ماه مهر ماه آبان ماه آذر ماه
دیماه بهمن ماه اسفندماه چون اسابیع در میان ایشان نیست هر روزی از ایام ماهها نامی نهاده اند بر این ترتیب
ا اورمزد ب بهمن ج اردی بهشت د شهریور ه اسفندارمذ و خرداد ز مرداد ح دی باذر ط آذر ی آبان یا خور یب ماه
یج تیر ید گوش یه دی بمهر یو مهر یز سروش یح رشن یط فروردین ک بهرام کا رام کب باد کج دی بدین کد دین که ارد کو اشتاد
کز آسمان کح زامیاد کط مارسفند ل انیران گویند جمله اینها اسماء ملایکه است الا اورمزد که اسم الله است و
نام هر روزی در هر ماهی که موافق نام آن ماه باشد آن روز را در آن ماه جشنی سازند یعنی عیدی کنند و سال
ایشان همچون سال رومیانست چه این نیز سیصد و شصت و پنج روز و ربعیست الا آنکه از شهور ایشان
عشر سه رومیه هفت ماه سی و یک روزست و چهار ماه سی یکماه بیست و هشت روز و درین تاریخ هر ماهی را سی روز
گیرند بی تفاوت و پنج روز زایده را بر شهریور در آخر آبان ماه یا آخر اسفندارمذ ماه افزایند و وجه این
تردید عنقریب ظاهر شود و این خمسه مسترقه خوانند پس بر این تقدیر شمسی اصطلاحی باشند و اسامی ایام
خمسه اینست ا اهنود ب اشنود ج اسفند د وهشت ه وهشتوش و آن کسر زاید که در تاریخ رومی
بعد از چهار سال کبیسه میشد در این تاریخ در مدت صد و بیست سال یکماه تمام شود و سال صد و
بیستم را سیزده ماه گیرند و آن ماه کبیسه است بنام آن ماه خوانند که این ماه بآخر آن ملحق باشد و تفصیل
این

آنست که در اول نوبت که این ماه زایده شده آن را در آخر فروردین ماه اضافه میکردند و آنرا فروردی
میگفتند و در نوبت دوم در آخر اردی بهشت اضافه مینموده اند و آنرا نیز اردی بهشت ماه میخوانده اند و خمسه مسترقه
در آخر ماه کبیسه دایم بوده و در سالهای غیر کبیسه در آخر ماه الحاق میکرده اند که کبیسه در آن نوبت بسمی آن ماه بوده
و سبب نیاد کردن کسور یکبارست که بزعم ایشان هر روز از ماه تعلق بملکی دارد و در آن روز باسم آن ملک زمزمه
داشته اند و آن عبادت ایشان بوده که اگر در هر چهار سال یکروز اضافه نمی یافت بطریق رومیان زمزمه ایشان
در تعویق افتادی و نیز گویند که پادشاهان ایشان در هر روز از این روزها طعام خواص خورندی و لباس
خواص پوشیدندی و چون از روز کبیسه ایشان که هزار و چهارصد و چهل سالست نهصد و شصت سال منقرض شده است
نوبت کبیس بآبان رسیده بود و خمسه مسترقه در آخر آبان ماه می افزودند و چون اساس دولت فرسیان
بصدمت سپاه نصرت پناه عرب در هم شکست کبیسه برطرف شد و خمسه در آخر آبان ماه بماند و جمعی از
از اهل مجوس که مانده اند خمسه را همچنان در آخر آبان ماه افزایند و تغیر این جایز ندارند و گویند که از سنتهای
فرسیه هر چند کبیسه متروک شده باشد و بعضی از مسلمان سلف نیز تقلید میکرده اند اما منجمانی که بعد از این
رسیده اند و میرسند آن را در آخر اسفندارمذ ماه که آخر سالست زیاده میکنند چنانچه مقتضی قیاس است
و مبدا این تاریخ اول سال یزدجرد بن شهریار بن کسری است مخفی نماند که وضع این تاریخ در زمان
جمشید کرده اند بعد از آن عادت چنان بوده است که هر پادشاهی که والی مملکت شدی تاریخ را از وقت

جلوس او کرفتندی و چون زمان باخر شدی انرا ترک کرده بنام انکس که استیلا یافتی تجدید
کردندی تا انگاه که ملک بملک یزدجرد رسید تاریخ بنام او نقل کردندی و از روز بیستم ربیع الاول سنه
احدی عشر هجریه بوده است و چون در زمان عثمان بن عفان از لشکر عرب منهزم شده بمرو کریخت و چنانکه
در تواریخ مذکورات که آسیابان مرو او را بکشت و دیگر کسی در عجم استیلا نیافت که تاریخ بنام او کنند
لاجرم تاریخ فرس بنام او قرار کرفت و بهر و مشهور شد و در این زمان این تاریخ را پارسیان استعمال کنند
بعضی سیصد و شصت و پنج روز بی کسر کیرند چه ان قاعده در اول حال متروک شده بود و در ثانی الحال اعاده
ان نکردند پس سالهای این تاریخ هر دو اعتبار شمسی اصطلاحی باشد و خمسه مسترقه را در اخر سال افزایند و
تا در بود که در اخر ابانماه فرو ده شود چهارم از تواریخ مشهوره تاریخ جلالیست و انرا تاریخ ملکی و ملکشاهی
و تاریخ محدث نیز کویند بسبب انکه سلطان جلال الدین ملکشاه الب ارسلان سلجوقی انرا احداث
کرده است و اسامی شهور این تاریخ همان اسامی شهور یزدجردیست و از جهة تمیز اسامی شهور یزدجردی
تقیید مقید سازند و شهور این تاریخ را الجلالی یا ملکی و سبب اتحاد اسامی انست که در وقت وضع این
تاریخ افتاب باول حمل در هیجدهم فروردینماه واقع شده بود پس ان هیجده روز را که از سال مقدم
بود بطریق کبیسه فرس از این سال اعتبار کرده اند و اسم فروردین تغیر نداده اند و باقی شهور را استطراد
بحال خود کذاشته اند و سال این تاریخ شمسی حقیقی باشد و ان بحسب زیج جدید سیصد و شصت و پنج روز و

پس انگاه

نام ماههای جلالی منقول از زیج ...
اول فروردین ماه
دوم اردیبهشت ماه جلالی
سیم خرداد ماه جلالی
چهارم تیرماه جلالی
پنجم امرداد ماه جلالی
ششم شهریور ماه جلالی
هفتم مهر ماه جلالی
هشتم آبان ماه جلالی
نهم آذر ماه جلالی
دهم دی ماه جلالی
یازدهم بهمن ماه جلالی
دوازدهم اسفندارمذ ماه جلالی

پنج ساعت و چهل و سه دقیقه و پانزده ثانیه و چهل و هشت رابعه است و وضع تقاویم از زمان سلطان
ملکشاه تا حال بر این تاریخ است و مناسب انست که ماههای این تاریخ نیز شمسی حقیقی باشد چنانکه بعضی
اعتبار کرده اند یعنی مبدء اول هر ماه روزی باشد که افتاب در نصف النهار انروز در درجه اول برجی باشد
از بروج اثنی عشریه بشرطی که در نصف النهار روز اخر برجی مقدم بود اما چون ایام مکث افتاب در بروج مختلفست
و جمهور خواسته اند که اول هر ورقی از اوراق تقویم اول ماهی باشد و لهذا نخواسته اند که ایام اوراق
در تقویم مختلف شود بنا بر این کفت که در هر ماهی در این تاریخ سی روز باشد بی تفاوت پس بر این تقدیر
ماههای شمسی اصطلاحی باشد و خمسه مسترقه در این تاریخ باتفاق در اخر اسفندارمذ ماه افزایند
بخلاف تاریخ فرس که بعضی در اخر ابانماه افزایند و بعضی در اخر اسفندارمذ ماه و در هر چهار سال
و پنج سال یکروز که از کسر زاید جمع شود در اخر خمسه افزایند و انرا کبیسه خوانند و سبب تردد کبیسه
سالست از ربع و باستقرا معلوم شده است که چون شش بار یا هفت بار بچهار سال کبیسه افتد
یکبار به پنج سال افتد و اول فروردینماه که اول سالست انرا نوروز سلطانی کویند روزی باشد که
افتاب در نصف النهار انروز در درجه اول حمل باشد بشرط انکه در نصف مقدم در حوت بود و مبدء
این تاریخ کبیسه ملکشاهی است حکایت کنند که در عصر سلطان ملکشاه جماعتی از حکما مثل حکیم عمر خیام
و خواجه عبد الرحمن خازنی و غیرهما بودند و سلطان باشان فرمود که بنام او رصدی بنا کنند حکما

بایکدیگر مشوره این امر عظیم نموده بعد از قیل و قال اسانی را بر دشواری ترجیح داده بسلطان عرض
نمودند که کمتر زمانی که رصد تمام شود سی سالست و ما را معلوم نیست که تا آن عمر وفا کند و بران تقدیر
که رصد تمام شود چون در حرکات کواکب بمرور ایام تفاوت فاحش پیدا میشود لاجرم احتیاج
میشود برصد دیگر باین سبب این زیج که ما در ان زیج بریم منسوخ گردد و زحمتها عبث شود لیکن صواب آنست
که چون بسبب عدم کبس که تاریخ فرس که مستعمل این زمانست اوایل سالها مختلف میشود ما بجهة سلطان
تاریخی وضع کنیم که اول سال آن همیشه در یک موسم باشد و بمرور زمان متغیر نشود و بدان اسم پادشاه
ابد الله هر باقی بماند پس سلطان برای این امر راضی گردید تاریخ مذکور را مطابق سال شمسی حقیقی ساخته نام
سلطان کردند و احکام باطراف و جوانب نوشتند که منجمان بعد از این تقاویم را بر این تاریخ
وضع کنند و روز اول فروردین ماه این تاریخ را نوروز دانند چه در آنوقت اوایل نباتات از سر
گرفته شود و نمودار آید که نسبت بحیاة و بعد از ممات و چون هیجده روز از فروردین ماه قدیم بطریق
که مذکور شد در حینی وضع تاریخ کبس گذشته بود مبدا این تاریخ بکبیسه ملکشاهی اشتهار یافت
و در تقویم علامات این تواریخ یعنی تواریخ اربعه مذکوره چون از جمله اشیاء متعدده اند از کام
اعداد ایامست پس اعلامت یکم ا باشد و علامت دوم ب باشد و علی هذا القیاس تا آخر ماه
و آنکه علامت ایام فرس با سامی بعد است رسم قدیمست در این زمان در جدول نمی نویسند مگر که در

میان مجوس

میان مجوس مستعمل باشد بعد هذا باید دانست که از جمله اوراق تقویم تمام شمسی دوازده ورق
متشابه بنوعی که معرفت یکی از آن در معرفت باقی کافی باشد بجهة دوازده ماه ملکی بترتیب و چند
ورق دیگر بجهة جمیع متفرقه و هر ورقی مشتمل بر دو صفحه بود یکی بر یمین ناظر باشد صفحه یمین گویند و آن
دیگری را صفحه یسری و هر یک از متعلقات این دو صفحه یمین گویند و آن دیگر را صفحه یسری و هر یک
از متعلقات این دو صفحه را بر ترتیب خاصی در جداول جا دهند اما در تقویم قمری منتخب هر دو صفحه را نقل یک
صفحه نمایند چنانکه شیخ ... بجهة شهور اثنا عشریه مرتب ساخته اند پس بعون رحمة الله از جمله جداول صفحه یمین
ابتدا بمعرفت جداول ایام اسابیع و تواریخ که مقدم بر معرفت سایر جداول است نموده میفرماید که
در تقویم شش جدول باریک در صفحه یمنی جا دهند جدول در اول یعنی ایمن جداول ایام اسابیع وضع کنند
چه ایام شهور بقوه او معلوم میشود و در دوم ایام عربی هلالی بسبب آنکه اشرف است و مستعمل
اهل شرع و اعیاد مسلمین و سایر ایام متبرکه مبنی بر آنست و در سیم ایام عربی حسابی چه هر دو یکمعوله اند
و در چهارم ایام جلالی زیرا که بعد از تاریخ این تاریخ اشرفست چه وضع آن در زمان اسلام بامر پادشاه
اسلام بوده است و در پنجم ایام رومی که اشرف است از ایام فرس چه این ظاهر است
و در ششم ایام فرس قدیم که اکنون تواریخست چه مستعمل مجوسیست و چون ماهی از این ماهها
تمام شود چنانکه در عربیه ... بجهة کمال و نقصان شهر در جلالی و فرسی بلام ... و در

روی بلا اگر شهور سبعه که ایام او سی و یکیست یک باشد یا بلام از شهور اربعه که ایام او سی است باشد
یا به ۲ اگر از ایام شباط باشد در سال غیر کبیسه یا کط در سال کبیسه در همین صفحه یمنی یعنی در
جدول که بر یمین جدول ایام اسابیع است از جدول القلالات کلیه گویند نام ماههای آینده بازاء
اول ان ماه اگر مسافت صالح بهم باشد والا در ذیل آن ثبت کنند و در جلالی فرس نام خمسه بازاء اول
ایام او نیز ثبت کنند و در اکثر تقاویم اسم ماه جلالی را در فوق جدول القلالات کلیه نویسند چه
معلوم است که روز اول پنجه اول اسفند گاه باشد که ایام را در تقویم بخصوصه نویسند و بر اسم انما اکتفا نمایند
چه معرفت ان ایام بمقابله معلوم است و ایام عربی حسابی را نادر بود که در تقویم شمسی نویسند و در تقویم
قمری الا ایام غره الهلاله دیگر همه مشکوک باشند مگر ایام فرس که گاه باشد که جهت آنکه اکابر بعضی از انرا
نحس داشته‌اند در جنب جدول ساعات نویسند باب سیم در معرفت بروج و کواکب و تقاویم ایشان اولا
نموده می شود که دایره عظیمه که بر فلک نهم فرض کنند بنوعی که محاذی منطقه فلک هشتم باشد انرا منطقه
نیز گویند بمجاز و این دایره با منطقه فلک نهم متقاطع بود بر دو نقطه متقابل که انرا دو نقطه اعتدال
خوانند و دایره عظیمه که هم بر فلک اعلی و هم بر دو قطب فلک هشتم بگذرد و انرا دایره عرض گویند پس
چون فرض کنیم که منطقة البروج بدوازده قسم متساوی شود ابتدا از نقطه اعتدال و بر مبداء هر قسمی
یک دایره عرض بگذرد لا محاله فلک اعلی و سایر افلاک بسطوح موهومه این شش دایره بدوازده قسم

متساوی

متساوی شود (منقسم) چنانکه هر قسمی مقعر بود میان دو نصف متجاوز از دو دایره عرض مانند پهلوهای خربزه
هر یک هر یک برجی گویند اینست معنی قول مصنف که دور فلک را بدوازده بخش کرده‌اند و هر بخشی را برجی نام
نهاده‌اند و برج در لغت قصر عالی را گویند چه هر یک ازین بروج قصری اند هر کوکبی را که حامل باشند در
برج و اسامی بروج که ماخوذند از صوری که متوهم شده‌اند بر منطقة البروج و حوالی ان کواکب ثابته
که در وقت تسمیه بر محاذی ان اقسام بوده‌اند و علامات اینست ۰ حمل ا ثور ب جوزا ج سرطان د
اسد ه سنبله و میزان ز عقرب ح قوس ط جدی ی دلو یا حوت و تفصیل صور بروج
بعد ازین بیاید ان شاء الله اگر کسی گوید که چرا علامات بروج بر قاعده کلیه ارقام اعداد ایشان نیست چنانکه
ا علامات حمل باشد و ب علامت جوزا باشد و همچنین گوییم زیرا که تقویم کوکب که بعد اوست از اول
در جدول به رقم موضوع است اول برج دوم درجه سیم دقیقه پس اگر علامات بنا بر قاعده کلیه مرقوم
باشد ناظر تقویم کواکب را انچه هست یک برج زیاده خیال خواهد کرد مثلا اگر کوکب در
دهم درجه سرطان بود بدین صورت مرقوم خواهد بود د ی پس در اینحال خواهیم گفت که چهار برج
و ده درجه از اول حمل دور شده است و حال آنکه سه برج و ده درجه است فتامل هر برجی را که عبارت
از دو شیئی است از منطقة البروج که محصور باشد میان دو نصف متجاوز از دو دایره عرض نسبی درجه
قسمت کنند یعنی بسی قسم متساوی کنند و هر قسمی را درجه گویند پس مجموع درجات فلکی سیصد و شصت باشد

که اقل عددی است که از او کسور تسعه مخرج میشود الا تسع و درجه لغت بمعنی پایه نردبان است چه آفتاب
بسبب طی هر یک از انها مثل صعود بطبقه و انچه هر درجه را الی شصت دقیقه و هر دقیقه را الی شصت ثانیه
قسمت کرده میشود تا که ثانیه بعاشره پس قسمت اول جزو کل باشد دوم جزو جزو و قسمت سیم جزو جزو جزو و هکذا
اختیار رفت در این اقسام بسبب سهولت است که در حساب ظاهر میشود چه اقل عددی است که از او کسور تسعه بیرون
می آید الا التسع و ثمن و سبع و مع هذا الست و اول اورا با و سهولت میسر است اما کواکب بر دو قسمند
سیارات و ثوابت چه اگر در حرکات قدر و جهة موافقند در جمیع دوره انرا ثوابت گویند و الا
سیارات هفت اند باین ترتیب اول زحل که موسوم است بکیوان دوم مشتری که معروفست
ببرجیس سیم مریخ که موسوم است به بهرام چهارم شمس که مشهور است بآفتاب پنجم زهره که مسمات بناهید
ششم عطارد که ملقب است بکاتب هفتم قمر که مشهور است بماه هر یک از این هفت کوکب را فلکیست علیحده
زیرا که سوای حرکت شبانروزی هر کدام را بخصوص حرکتی باشند از مغرب بمشرق غالبا و در مقدار
مخالف یکدیگر پس هر یک را در بادی النظر فلکی اثبات کرده اند چه بنابر اصول ایشان بجسم بسیط را دو حرکات
مختلفه ممتنع است و ایضا محال است که کوکب در فلک بطریق ماهی در آب حرکت کند که خرق و التیام
باعتقاد ایشان در فلک روا نیست و فلک زحل فوق همه است و ادام چنانی فلک هر کوکب بترتیبی که
مذکور است فوق کوکبی است که بعد از اوست بطریق احاطه چنانکه سطح مقعر هر یک مماس سطح

محدّب فلکیست که در جوف اوست مثل تو بهای پیاز اما ترتیب باین صفت بچند
وجه ثابت شده است اول الطریق کسف و آن چنانست که مشاهده کرده اند که زحل
در حین مقارنه منکسف شده است بمشتری و مشتری بمریخ و مریخ بزهره و زهره بعطارد
و عطارد بقمر و هیچ شک نیست که فلک کوکب کاسف در تحت فلک کوکب منکسف است
اما باین طریق معلوم نتوان کرد که آفتاب در تحت و فوق کدام کوکب است چه کواکب
در حال مقارنه آفتاب مضمحل میشوند الا قمر که بواسطه کسوف معلوم شده است که در تحت
شمس است چه جرم قمر است که ساتر شمس میشود و مانع ضوء او از ابصار میکند پس در حصول مطلوب
رجوع کرده بطریقی که از اختلاف منظر گویند و ان زاویه است که حادث شود در مرکز
کوکب از تقاطع دو خط که یکی از مرکز عالم و دیگر از موضع ناظر خارج شود و هر دو بفلک
اعلی منتهی شوند و شک نیست که این زاویه در مرکز هر کوکب که بزمین اقرب است اوسع است
از انکه بعید است چنانکه از تصور معلوم میشود و بعد از امتحان مقدار این زاویه را در
قمر بیشتر یافته اند پس باین طریق نیز معلوم شد که شمس فوق قمر است و در شمس اندکی
محسوس بود و در کواکب علویه که مریخ و مشتری و زحل است اصلا محسوس نشد از غایت صغر

اختلاف منظر
کوکب قریب
کره ارض
مرکز ارض
موضع ناظر

زاویه پس ازاین معلوم شده که فوق فلک زهره و عطارد است یا در تحت ایشان
یا در مابین ایشان چه تحقیق اختلاف منظر در زهره و عطارد متعذر است زیرا که از آلتی که اختلاف
منظر میکنند مسماة است بذات الشعبتین مخصوص است بانکه اگر در سطح دایره نصف النهار
رصد کنند و این دو کوکب در حال وصول بدایرهٔ مذکور غیر مرئی میشوند چرا که بعد هر یک از آفتاب
اقل است از دو برج پس ازین طریق عدول کرده بطریق دیگر اقناعی از ان جمله یکی آنکه می باید که
شمس در وسط سیارات باشد استحسانا ما فی ذلک من حسن الترتیب کانها شمسة القلادة
وسطی دوم آنکه مجموع کواکب علویه را با آفتاب ربطی خاص است و سفلیین و قمر را ربطی خاص پس
باید که او در میان علویه و سفلیه باشد و سیعرف الربطات فی ضمن الابواب ان شاء الله سیم
آنکه کواکب غیر شمس هر کدام که اقرب اند بارض اسرع اند از آنکه بعید اند و چون شمس اسرع
از مریخ است و ابطی از زهره باید در میان زهره و مریخ باشد چهارم آنکه اکثری اکابر
متقدمین و متاخرین بحساب ابعاد و اجرام علی سبیل حسن الظن دریافته اند که مرتبت افلاک باین
وضع است پنجم آنکه نقل نموده اند بعضی که زهره را بر روی آفتاب مثل خالی دیده اند
و منهم الشیخ الرئیس و بعضی اورا با عطارد مثل دو خال دیده اند و منهم الحکیم طور دیگر دیده اند
معلوم نماید که رد هر یک ازین ها بسهولت میسر است و لذالک یقولون هذه دلایل

اقناعیه

اقناعیه لا قطعیه و این فقیر را الحال بخاطر رسیده است که در وقتی خاص بطریق اختلاف
منظر که از دلایل قطعیه است مطلوب معلوم توان کرد لیکن ایراد ان لایق این کتاب نیست و شمس را
نیر اعظم گویند و اضوء کواکب است و لهذا هر دو را نیرین گویند و سه کوکب که فوق
شمس اند باعتبار مذکور گویند و از ایشان زحل و مشتری علویین و زهره و عطارد را سفلیین گویند
و قمر با هر دو که باعتبار آنکه تحت فلک شمس اند سفلیه بر قیاس علویه و پنج کوکب غیر از نیرین بسبب
رجوع و استقامت و اقامت و سرعت و بطوء ایشان خمسه متحیره گویند و در تقویم علامت هر کوکب را
از این کواکب سبعه رقم حرف آخر اسم ان کوکب است بدین وجه زحل ل مشتری ی
مریخ خ شمس س زهره ه عطارد د قمر ر اما کواکب ثابته بسیار اند کندی که احصای ان
ممکن نیست و تسمیهٔ انها بثوابت بجهة ثبات اوضاع ایشان است با یکدیگر یا بجهة بطوء حرکت
خاصه ایشان و انهار را کواکب بیابانی نیز گویند بجهة آنکه مانند مردم بیابان نشین براه
و بیراه بهم موضع فرود امده اند یا آنکه بسبب این کواکب مسافران در بیابانها خود را معتقد
میرسند و آنچه از انها برصد در امده موضع انها در فلک البروج معلوم کرده اند هزار و بیست
دو کوکب است و رصد در اصل جمع راصد است همچنانکه خدم جمع خادم است و رصد در لغت

در لغت کسی را گویند که نگاهبان باشد اما در اصطلاح رصد را اطلاق میکنند بر عملی
که رصد کواکب میکنند یعنی منتظر حرکات ایشان باشند و برسیدن ایشان بمواضع معینه بعد از آن
بکثرت استعمال اطلاق کرده اند بر موضعی که در وی رصد کواکب میکنند بمجازی که از تسمیه محل گویند
باسم حال و مخفی نماند که این هزار و بیست و دو کوکب مرصوده غیر آن کوکبست که آنرا ضفیره خوانند
که بطلمیوس از غایت صغر آنرا داخل کواکب مرصوده نشمرده است و خواجه عبدالرحمن صوفی داخل آنها
پس باعتقاد او کواکب مرصوده هزار و بیست و پنج باشند و اهل نجوم اکثر این کواکب بر شش مرتبه
اعتبار کرده اند و مرتبه را قدر و شرف عظیم گویند و هر قدری بر سه مرتبه باشد اعظم و اوسط و اصغر
پس مراتب کواکب هژده بود و فضل هر مرتبه بر مرتبه بعد از او بقدر سه یک اوسط قدر سادس
بود و آنچه ماورای قدر سادس بود آنرا خفیه و مظلمه گویند و آنها داخل کواکب مرصوده نیستند و
پنج کوکب که ایشانرا سحابی گویند که مانند لطخه ابر باشند اگرچه مرصوده اند آنانرا قدر
نباشد پس اعظم کواکب ثابته اعظم قدر اول باشد و اصغر اصغر قدر سادس و از برای تعریف
و تعیین این کواکب چهل و هشت صورت تخیل کرده اند بعضی تمام و بعضی ناتمام چنانچه نصف [illegible] کوکب
از این کواکب بر نفس این صورت واقعه اند یعنی بر خطوطی که این صور از آن خطوط متوهم میشود

یا در میان

یا در میان آن خطوط و آنها را کواکب داخل این صور گویند و چون خواهند که از این
کواکب خبر دهند گویند کوکبی بر سر فلان صورتست یا بر دست راست او یا بر سینه او و علی هذا القیاس
و هشتصد و پنج کوکب دیگر بیرون این صور واقع شده اند و آنرا کواکب خارج صور گویند و چون
از این کواکب خواهند که خبر دهند گویند کوکبی که نزدیک پای راست فلان صورتست یا بقرب
دنب فلان صورت و برین قیاس و از این چهل و هشت صورت بیست و یک در جانب شمال است از
منطقة البروج و پانزده در جانب جنوب و دوازده بر نفس منطقه و حوالی آن که صور بروج
دوازده گانه اند و باینجا یکیک از صور را مفصل بیاوریم و کواکب مشهوره هر یک را تعریف کنیم
اگرچه موجب اطالت بمعرفت تقویم دخلی ندارد و لیکن ناظر سموات و عارفین را مفید باشد
و بالله التوفیق اما از صورتهای شمالی اول صورتی که بقطب عالم نزدیکتر است بنات النعش صغری است
دوم بنات النعش کبری و هر یک هفت ستاره اند چهار از ایشان نعش گویند و سه را که بر
طول آن افتاده بنات و بعضی از این هر دو را بخرس تشبیه کرده اند و اول را دب اصغر گویند
و آن را بی سر تصور کرده اند و دو ستاره که بر سینه او باشد آنرا فرقدان گویند یکی بزرگی
روشنتر باشد و یک ستاره روشن که بر دنب اوست آنرا [illegible] جدی خوانند و با او قبله شناسند
و منجمان او را تصغیر کنند و جُدَی تا با برج جدی مشارکت اسمی نداشته باشد و او نزدیکترین

ستاره ایست بقطب شمالی بدین واسطه حرکتش بهر نگهد وخارج این هفت ستاره ستاره ایست
کوچک انرا اسم اهو کوینه و دویم را دب اکبر واو تمام اندامست ازاین سبب اورا اکبر خوانند
ونزدیک کوکب دویم از دب او ستارهٔ باشد در غایت صغر ونور چشم را بدان امتحان کنند
وانرا سها خوانند وستارگان داخل این صورت بیست وهفت اند وخارج هشت سیم صورت
تنین نهم اژدهای را مانند کرد بر کرد قطب شمالی فلک البروج بر امده وبرسر او چهار کوکب است
بر هیات منحرف اورا عوایذ خوانند وستارگان او سی ویک اند چهارم صورت قیقاوس
اینست بلغت یونان بمعنی پادشاه وبعضی از عوام گویند معرب کیکاوس است ملکی را ماند تاج برسر
نهاده ودو دست وپاها جنبانند وبرای دویدن واز دو پای او جدی مثلثی واسع متخیل شود
وستارگان او یازده اند خارج دو پنجم صورت عوا است وارا عوا وصاح نیز گویند مردی را
ماند دو دست دراز کرده گویا بانگ میکند سر دست چپ او وبر بالای کوکب احراز کوکب ثالث البیش
کبری است ودست راست او واو لحیه از پس کواکب صورت ششم که بعد ازاین بیان خواهد شد
وبا این صورت عصای بر بالای سر کرفته ستاره گان او بیست و دو اند خارج یکی که انرا سماک
رامح خوانند واورا حارس السما وحارس شمالی نیز گویند چه در اکثر مواضع مرئی باشد ودوان
ستارهٔ دیگر را با او دست وبر ساق چپ این صورتست رمح رامح گویند ششم صورت فکه است

که عوام انرا

۲۰

که عوام انرا کاسه درویشان خوانند ومنجمان اکلیل شمالی دایرهٔ را مانند ناتمام ستارگان
او هشت اند وبیرون شان نیر الفکه خوانند هفتم صورت الجاثی علی رکبتیه است واورا رقص نیز
خوانند مردی را ماند بر سر زانو ایستاده از برای پای کوفتن کواکب او بیست وهشت اند خارج یکی
هشتم صورت شلیاق است واورا سلحفات ومعرفه وچنگ رومی نیز گویند سنگ پشتی را مانند ستارگان
او ده اند وبر یک طرف او ستاره ایست روشن با دو ستاره دیگر تاریک بر مثال مثلثی خرد ودرین
عوام اورا آخور خوانند ومنجمان نسر واقع بجهت مشابهت او بکبری که بال فراهم کرده باشد وان ستاره
بمنزله بال اوست نهم صورت دجاجه مرغی را ماند کردن دراز کرده سوی مغرب بجهت انچنین
وبال ها کشاده بجهت طیران هفده ستاره است خارج او وبر سر آن کوکبی است انرا منفس
مجره در جنوب کوکب نسر واقع بعد اریکثیره اورا منقار الدجاجه خوانند وبر سر دم او
کوکبی است روشن در میان مجره اورا ردف کویند وبرپشت ردف چهار کوکب روشن اند
بر خطی نشیبه مستقیم بر عرض مجره یکی ازان بر بال راست جاجه است ویکی بر سینه ودو بر بال چپ
واین چهار کوکب را فوارس خوانند ودم دجاجه چون تابع این چهار است ازین
جهت اورا ردف گویند دهم صورت ذات الکرسی زنی را ماند که بر کرسی نشسته که اورا قایمه
چون قائمه منبر وپایها فرو کرده نشسته سیزده کوکب است ودر صور عبدالرحمن صوفی مذکور است که

بعضی در موضع صورت مشتری تخیل کرده اند که داخل صور جبل هشت کانه نیست بلکه کوکب
او بعضی از صورت ذات الکرسی است و بعضی از مرأت المثلثة و بعضی از حامل راس الغول و
بعضی غیر مرصوده چنانچه چهار کوکب از صورت ذات الکرسی بر خطی اند شبیه بمستقیم که مجره را
قطع کرده است و بر عرض آن بریده اند شتر نیز و از طرف جنوبی آن خط سطری مقوس از کواکب خفیه
متصل شود بچهار کوکب متقارب که بمنزله سر شتر بود و آن سطر مقوس بمنزله گردن و در تحت این کواکب
در جنوب مجره دو کوکب می آید قریب بیکدیگر و او بر دست شتر است و آن کوکب سبحانی
که بر نفس مجره است و در تحت این کواکب بر سر شتر است و عرب این کواکب را کف الخضیب
و کف الثریا گویند چه از نزدیک ثریا سطری از کواکب خارج شود با این کواکب روشن که
بر مجره است متصل شود و آنرا ید الثریا گویند و این کواکب روشن بمنزله آن دست بود
و هر یک کوکب بمنزله یک انگشت خضاب کرده اما اهل نجوم از آن کواکب یکی را که بیشتر
نهی اید از الکف الخضیب گویند و سنام الناقه نیز خوانند چه بر کوهان شتر است و قطب العلماء
در نهایت ادراک آورده که چون کف الخضیب بمنتصف النهار رسد البته دعا مستجاب شود الا
دعاء ظالم یازدهم صورت حامل راس الغول واو را برساوش نیز گویند مردی را مانند بر پای
چپ ایستاده سر سوی شمال و پایها سوی جنوب و پای راست برداشته و بر دست چپ

سرغولی

سر غولی با خویش گرفته و دست راست بر بالای سر آورده و الف قطعی بر دست گرفته کواکب
او بیست و شش از خارج سه و در بدن راس الغول کوکبیست سرخ از قدر ثانی از آن راس الغول گویند
دوازدهم ممسک العنان مردی را مانند بر پا ایستاده بیکدست عنانی و بدست دیگر تازیانه گرفته کوکب او
چهارده اند و بر جانب جنوب او ستاره ایست روشن و سرخ و در اکثری از مواضع با ثریا
طلوع کنند از عیوق خوانند چه رقیب ثریاست مشتق از عوق بمعنی باز داشتن و نگاهبان
چه نگاهبان باز دارنده بود امور و ستاره دیگر از عیوق باریکتر که باد و باران که بعد از این
در باب دوازدهم معلوم گردد بر مثلثی منفرج الزاویه بود بر زاویه منفرجه باشد از الکعب ذو العنان
گویند سیزدهم حوا مردی را مانند بر پای ایستاده و پایهای او در شمال برج عقرب است و بهر دو
دست خود ماری گرفته و سر او و مار در جنوب کوکب ملکه است بیست و چهار است خارج پنج از آن
جمله ستاره ایست روشن و بر سر بالسرین بر مثال مثلث متساوی الاضلاع است از راس الحوا
خوانند چهاردهم صورت حیه است واو را حیة الحوا خوانند ماری را مانند سر و دم برداشته
برابر سر حوا هیژده کوکب است از جمله بر گردن حیه ستاره ایست از قدر ثالث که با سماک
رامح و نیر فکه بر مثال مثلثی است که نیر فکه بر زاویه اعظم آن مثلث است از عنق الحیه خوانند
پانزدهم صورت سهم است واو را نبل نیز خوانند تیری را مانند واقع میان منقار

الدجاجه ونسر طایر در درازی کردنم بیکالش سوی مشرق وسوی فارس یکی بمغرب پنج ستاره
شانزدهم صورت عقابست عقابی را ماند در پرواز روی بمشرق نه ستاره است خارج شش وکوکبی بر ما بین
المنکبین است با دو کوکب طرفین از او باریکتر بر مثال خطی مستقیم وعوام اینها را شاهین ترازو
گویند روشن را النسر الطایر خوانند چون دو کوکب شبیه اند بکرکسی بال گشاده بود بر قیاس نسر واقع
که بال فراهم کرده است هفدهم صورت دلفین است وان حیوانی را ماند بحری که بر شکلی چنگی
منقوع ادمی دوست که اگر غرقی ابیند بر پشت خود گیرد و بکنار اورد وکواکب ده اند از انجمله چهار
کوکبست بر عقب نسر طایر بر معداد وبیرة بر شکل معین عوام اینرا صلیب خوانند ودر پس این صلیب
کوکبی بر آید در روشنی نزدیک باین چهار کوکب اینرا عمود الصلیب وذنب الدلفین خوانند
هژدهم صورت قطعة الفرس است واینرا راس الفرس خوانند سر اسپی را ماند در پس دلفین بقدر
دو گز کوشش بسوی جنوب چهار کوکبست نوزدهم صورت فرس اعظم است اسپی را ماند
با سر و دست که اورا الکفل و پای نیست کواکب او بیست اند از انجمله چهار کوکبند بر شکل مربعی
فراخ که اضلاع ان قریب بیکدیگر ند لیکن ضلع شمالی ان اصغر از ضلع جنوبیه بود وعرب
مربع را دلو خوانند وان ستاها که بر زاویه شرقیه شمالی مربع اند اینرا سرة الفرس خوانند
وانکه بر شرقی جنوبی است جناح الفرس وانکه بر غربیه شمالیست منکب الفرس ودیگری متن الفرس خوانند

سیم صور

سیم صورت مرأة المسلسلة است وعوام اینرا زن بی شوهر گویند زنی را ماند دستها باز کشیده
ودر هر یکی از دستها او یا دو پای او بر اختلاف اقوال زنجیریست کواکب او بیست اند از انجمله کوکب
روشن و سرخست اراقه ربانی بر دنبال سرة الفرس مقدار هفت گز نحینا مایل بشمال و بر پهلوی او صورت
او جیب المسلسله گویند و بطن الحوت نیز خوانند بیست یکم صورت مثلث است مثلثی را ماند
متساوی الساقین چهار ستاره است یکی بر رأس مثلث بود واینرا راس المثلث خوانند سه بر قاعده
ان مجموع کواکب داخل این صورت سی وسی یک کوکبند خارج بیست نه اما از صور منطقة البروج
که صور بروج اثنی عشریه اند اول صورت حمل است کبشی را ماند که مرور او در پشت مقدم او بطرف
مشرق ومؤخر بطرف مغرب ودو پای او بطرف جنوب منعطف شده است بطرف مؤخر جهه
نوعی که گویی ایستاده میخارد کواکب او سیزده اند خارج پنج دوم صورت ثور گاوی را
ماند که اورا الکفل وپای نیست سربر گشته یا در پیش انداخته بر اختلاف اقوال مقدم او بطرف مشرق
ومؤخر او بطرف مغرب ستاره های او سی دو اند خارج یازده سیم صورت جوزا واو را
توامان ودوپیکر نیز گویند دو ادمی را ماند متعانق در شمال کاهکشان سر ایشان در طرف شمال
ومشرق است و پایها بطرف جنوب ومغرب دلفی مجره وجوزا باین سبب گویند که مردرا
این صورت بر میان اسمان است بقال جوز کل شیء وسطه وبعضی گویند که چون جبار را که صور
جنوبیست جوزا گویند بجهة ببانی اکثر کواکب او که مستعار ستاره از کوسفندی که وسط او سفید بود

پس تو امان که اهم در جوزا وست بمجاز جوزا گوینه کواکب او نزده است خارج هشت چهارم
صورت سرطان خرچنگی را ماند مقدم او بطرف مشرق و موخر او بمغرب و جنوب و ستارگان او نه اند
خارج چهار پنجم صورت اسد شیر را ماند روی بطرف مغرب و پشت او بشمال و بیست و هشت
ستاره است خارج هشت از انجمله کواکب داخله کوکبی است روشن و سرخ که بر قلب اسد است
انرا قلب اسد و ملکی خوانند و از جمله خارجه او کواکب متکاثفه مجتمعه است که عربان در هلیله خوانند
و آن سه کوکب که بطلمیوس ضفیره خوانده است از این کواکب است ششم صورت سنبله و او را عذرا
نیز گویند زنی را ماند دامن فرو انداخته و دست چپ او او بخته و دست راست بر داشته
و با و خوشه گرفته و کوکب روشن بر کف دست چپ اوست او را سماک اعزل گویند از
جهت ارتفاع او سماک و از جهت آنکه بی سلاح است اعزل برابر سماک رامح که نیزه دارد و کواکب
او بیست و شش است خارج شش هفتم صورت میزان ترازوی را ماند دو کفه او بجانب مغرب
و عمودی او بمشرق است ستاره است خارج سه هشتم صورت عقرب کژدمی را ماند سر او
بطرف شمال و دم بر داشته بجانب جنوب و مشرق و کواکب او بیست و یک اند خارج سه
نهم صورت قوس و انرا رامی نیز خوانند دابه را ماند بار کردن تا اخر از اصل کردن
او نصف مردی بیرون تا کمر عمامه بر سر نهاده و از او علاقها او بیزان و کمانی در دست گرفته
و بدست دیگر بر کشیده سی یک کوکب است دهم صورت جدی بزغاله را ماند که دو شاخ

دارد وسر

دارد سر و دو دست او بطرف مغرب و پشت او بشمال و از پشت تا دم موخر ما هییت کواکب او
بیست و هشت اند یازدهم صورت دلو است و او را اسکب الماء و والی نیز گویند مردی را ماند
بر پای ایستاده سر او در شمال و پایهای او در جنوب و میل بهم بطرف مشرق و دستها دراز کرده و یک
دست کوزه گرفته و از او آب میریزد و بطرف قدم خود آب جریان میکند تا دهن حوت
جنوبی کواکب او چهل و دو است خارج سه و بعضی گویند که او را بدین سبب دلو گویند که مربعی را که در
صورت فرس اعظم گفتم عرب دلو گویند و این محاذی این صورت است و بر قیاس چهار تو امان
دوازدهم صورت حوت است و او را سمکتین نیز خوانند و ماهی را ماند سر یکی بطرف مغرب است
و دم بطرف مشرق و سر دیگر بطرف شمال و دم بطرف جنوب نزدیک و شاخ حمل و اهل
شده دم این ان بخطی متقوس طویل که از کواکب صغار متو صور شده و انرا خیط الکتان
گویند کواکب او سی و چهار است خارج چهار و مجموع این کواکب این صور دویست و هشتاد و شش
خارج بیست و هفت سوی ضفیره بعد ها برای ارباب فهم مخفی نماند صور دوازده گانه بحرکت فلک
ثامن متحرک کند چنانکه سایر صور فلا محاله از موازات اقسامی که او را بروج اعتبار کنند بیرون روند پس
کواکب حمل بثور و دو کواکب ثور بجوزا و علی هذا القیاس چنانکه در این زمان کواکب اول
حمل او منتقل شده و از صورت جوزا الاقدام او دور نمانده لیکن اهل فن تمیز اسما جایز ندارند
تا تطابق ارصاد و اسان باشد چه مدعا اقسام بروج است نه صور از انتقال صور خللی با قسام نشد

اما در جنوبی اول صورت که بمنطقة البروج نزدیکست صورة قیطس جنوبیست حیوانیرا ماند
بحری که اورا دو پایست و دمی چون دم مرغ کواکب او بیست و دو است از انجمله دو کوکب بر
دو شعبهٔ دم اوست بمقدار دو نیزه از یکدیگر دو را که بطرف جنوبیست قیطس جنوبی گویند و آن دیگر را
که اعظم است ذنب قیطس شمالی گویند دوم صورت جبار و عوام اورا نیز ازو جوزا خوانند و جوزا
نیز گویند چنانکه بندکور شد مردیرا ماند با کمر و شمشیر بر پای ایستاده و بر دست راست عصای بر
بالای سر کرده و در دست چپ آستینی کشیده و آستینی اندمی اشت ستاره است و سه ستاره
کمر اورا که بر یک سمت اند منطقة الجوزا و نطاق الجوزا و نجم جوزا و نظم و نظام گویند سیم صورت نهر
جوی آبی را ماند که عطفات بسیار دارد و ابتدای او از زیر قدم چپ جوزا باشد بعد از عطف بسیار
بکوکب روشن منتهی شود که اورا آخر النهر گویند سی و چهار ستاره است چهارم صورت ارنب
یکی را ماند رونده و بر دنبال صورت جبار از انجمله اورا الکلب الجبار گویند هژده کوکب است
خارج یازده از جمله کواکب داخله او کوکبیست بر دهن کلب که روشن ترین کواکب ثابته است و
او را شعرای یمانی خوانند چه مغیب او بجانب یمنیست و اورا تنها کلب الجبار خوانند
و کوکبی خوردیست نزدیک او بمقدار سه گز و هم که اورا مرزم یمانی خوانند صورت ششم کلب اصغر
و او دو ستاره است یکی را که روشن تر است شعرای شامی گویند بجهة مغیب او بجانب شامست
و آن دیگر را که بقدر دو گز دور است مرزم شامی گویند و سبب این دو ستاره بکلب مشابه آست

بشعر یمانی

بشعر یمانی و مرزم و عرب شعر یمانی را عبور و شامی را غمیصا گویند و از خرافات ایشان آنست
که شعریان خواهران سهیل اند و میان سهیل و جوزا نزاعی دست داد پس سهیل پشت جوزا شکست
و بجانب جنوب گریخت و شعرای یمانی از عقب او مجره بگذشت از انجهة اورا عبور گفتند و شعر شامی
چندان بر مفارقت بگریست که چشمش پوشیده شد از انجهة اورا غمیصا گویند چه غموص در لغت فرو
پوشیدن چشمست هفتم صورت سفینه یعنی کشتی را ماند چهل و پنج کوکبست این کواکب سهیل معروف
و مشهور است بر لنگر کشتی هشتم صورت شجاع مار یرا ماند دراز و باریک که بنزد الغوار عطف
سر او چهار کوکب متقاربست ما بین قلب الاسد و شعری شامی و نهایت دم او در جنوب سماک
اعزل است ستاره کان بیست و پنج خارج او از جمله کواکب داخل کوکبی سرخ و روشن بر
گردن این صورت است در حوالی او هیچ کوکب دیگر نیست اورا فرد الشجاع و عنق الشجاع
گویند نهم صورت باطیه قدحی را ماند که غرق شده باشد کعب او بر پشت شجاع از جهة
اشتراک این دو صورت در دو کوکب هفت ستاره است دهم صورت غراب زاغی را
ماند سر سوی مغرب زیر شجاع نشسته و کوکبی از شجاع بر منقار اوست که اورا منقار الغراب گویند
یازدهم صورت قنطورس حیوانی را از سر تا پشت بصورت آدمی و از انجا تا آخر بصورت مؤخر
فرس بطریق راه می سی و هفت ستاره است و کوکبی روشن از آنها بر دست این دابه است قریب
بافق جنوبی و ارتفاع او از ارتفاع سهیل کمتر است از آن جهت قنطورس خوانند دوازدهم صورت

ثریا را ماند و قنطورس پای او را گرفته است نوزده ستاره است سیزدهم صورت مجمره
عودسوز گویند زیرا که ماند که شعله میزده باشد هفت ستاره است چهاردهم صورت اکلیل جنوبی
شکل صنوبری را ماند و عرب آنرا قبه خوانند سیزده ستاره است پانزدهم صورت حوت
جنوبی است ماهی را ماند عظیم سر او بجانب مشرق و دم او بمغرب یازده کوکب است
خارج ششتی و از جمله کواکب داخله است کوکب روشن از قدر اول بر دهن این صورت از فم
الحوت جنوبی خوانند مجموع (کواکب) نقش این صورت صد و نود هفت است و خارج نوزده است
تمامی سخن در معرفت صور و کواکب ثابته مشهوره ۞ فلنرجع الی ما کنا بصدده فقال المص رحمه الله
علیه و ثوابت بر فلک ثامن اند فوق فلک زحل قبل ازین مذکور شد که در یککره دو حرکت مختلف
متعذر است و بدین سبب بر بیتی که گفتیم سبعه سیاره را چون مختلف الحرکت بودند هفت فلک
اثبات کردند بعد از آن بنظر دقیق در کواکب ثابته حرکت بطیئی یافتند همه موافق در جهت و مقدار
پس احتیاج شد با آنکه ثابته را نیز فلکی اثبات کنند و چون هر یک از سیاره کاسف میشوند
ثابته را که در ممر ایشان واقع است بالضروره این فلک را محیط بافلاک سیاره اثبات
کردند و در سطح این فلک تماس شده است جرم اعظم ثوابت را بر دو نقطه متقابل از
سطح او و باقی ثابت مرکوزند در او و علی ما شاء الله و این فلک فلک البروج و فلک کوکب
و فلک معمور و سماء ثامنه نیز گویند و کرسی نیز گویند عبارت ازین فلکی است و فوق این فلک یعنی
فلک ثوابت فلک تاسع است که افلاک دیگر را از مشرق بمغرب حرکت میدهد چون

کواکب

کواکب سیاره و ثابته را غیر حرکت خاصه ایشان که موجب اثبات افلاک ثابته شده است
حرکتی دیگر است سریع چنانکه قریب بشبانروزی یکدور میکنند محتاج شدند بفلک دیگر که
حرکت شبانروزی مستند باو باشد و بواسطه تحرک افلاک ثابته با تحرکت این فلک را
محیط بکل اثبات کردند و قطب سلیم شاهد است با آنکه تحرکت فلک داخل خارج را که در وسعت
و ثخن اضعاف او باشد ممتنع مینماید و بر آن هیچ کوکب نیست و از آنجهت این فلک غیر مکوکب
و فلک اطلس خوانند و چون محیط است بکل این افلاک اعظم و فلک اعلی گویند و چون محرک
سایر افلاکست این افلاک الافلاک گویند و چون محیط منتهی افلاکست این افلاک رفیعی گویند
و چون غایت ابعاد است این را محدد جهات گویند و در عرف اهل شرع این را عرش گویند
و هر یک از افلاک ثابته مذکوره را حرکتیست (مغرب) از مشرق بخلاف حرکت فلک اعظم که آن از
مشرق است بمغرب چنانکه نظر جلیل و دقیق بر آن دال است و چون بروج را ابتدا از مغرب
کرده اند حرکات از مغرب بمشرق همه بر توالی بروج باشند و صورت افلاک تسعه اینست

عناصر اربعه که بر ترتیب در جوف
فلک قمر بند بحسب تسطیح

باید دانست که از افلاک مذکوره هشت فلک را که متعلق بکواکب سبعه سیاره است
فلک کلی آن کواکب خوانند و در ضمن هر یک افلاک دیگر است که از افلاک جزئیه گویند
و چون در این رساله بعضی نکات مندرج است که ادراک آن موقوف بر معرفت افلاک جزئیات است
واجب نمود که درین اثنا هیات و کیفیت هر یک بیان کنیم بعون الله تعالی بعد ازان گوییم که فلک
کلی هر کوکب را فلک ممثل آن کوکب گویند بجهت آنکه مماثل فلک البروج است چه مراکز ایشان با مرکز
فلک البروج که از مرکز عالم گویند متحد اند و مناطق و اقطاب ایشان نیز در محاذات منطقه و قطب
اوست و در حرکات نیز با او موافق اند هم در مقدار و هم در جهت سوی ممثل قمر که مقدار حرکات
او بر خلاف توالیست و زیاده از مقادیر حرکات سایر ممثلات و منطقه هر یک از ممثلات را
بمجاز ممثل گویند و چون اجرام سوای بسایط اند و حرکاتی که از سیارات مشاهده میشود
متشابه نیستند و مقتضی بساطت آنست که متشابه باشند باین سبب که در ثخن ممثلات دیگر
اثبات کرده اند بعضی شامل ارض و بعضی غیر شامل چنانکه شمس را دو فلک است یکی ممثل که

فلک کلی

فلک کلی اوست و آن معلوم است دوم خارج مرکز و آن فلکیست متوازی السطحین که در داخل
ثخن ممثل و مرکزش نقطه بود غیر مرکز عالم لیکن منطقه اش در سطح منطقه البروج و سطح محدب او مماس محدب
ممثل بر نقطه مشترک را اوج گویند و سطح مقعر او مماس مقعر او بود بر نقطه مشترکه را حضیض گویند
و چون فرض کنیم که خارج مرکز از ممثل منفصل شود هر آینه دو کره مختلفة الثخن از ممثل باقی ماند یکی محیط بخارج
مرکز دیگری او و اول را متمم حاوی گویند و دوم متمم محوی و رقه حاوی از جانب اوج بود و غلظش از جانب
حضیض و رقه و غلظه محوی بر عکس و متممان باین سبب گویند که چون بعد از افراض هر دو منطبق خارج مرکز سازند
ممثل تمام شود و شمس جرمی است کری مصمت مغرق در ثخن خارج مرکز چنانکه سطح او راس دو سطح خارج مرکز
شده است بیک نقطه و کواکب علویه و زهره را بعد از ممثل دو فلک دیگر است اول خارج مرکز و او در ثخن
ممثل است چنانکه در آفتاب گفتیم الا آنکه منطقه این افلاک در سطح منطقه ممثلات خود نیستند بلکه مقاطع اند
با ایشان تدویر آن فلکی است مصمت در ثخن خارج مرکز بهمان نوع که آفتاب در ثخن خارج مرکز خود و کوکب
در تدویر مغرق است چنانکه سطح تدویر با سطح کوکب بیک نقطه مماس گشته است و فلک خارج مرکز را
در غیر شمس فلک حامل خوانند و قمر را غیر از ممثل سه فلک دیگر باشد اول مایل و آن فلکی بود که
متوازی السطحین که در جوف ممثل چنانچه سطح محدب او مماس سطح مقعر ممثل است و سطح مقعر او مماس
عالم کون و فساد این فلک اگرچه با ممثل متحد المراکز است اما منطقه هر یک مقاطع آن دیگر است
بر دو نقطه که از عقدتین گویند و فلک ممثل او را جوزهر گویند دوم حامل است در داخل در ثخن مایل

چنانکه حامل سایر کواکب در ثخن ممثل بود و منطقه این فلک بر منطقه مایل منطبق باشد سیم تدویر
ان متحرق باشد در حامل الطریق مذکور و باقی کواکب منطقه این فلک دایما در خارج در سطح منطقه حامل بود بخلاف سایر
کواکب عطارد و در ابعاد از ممثل سه فلک دیگر بود اول مدیر و ان در ثخن ممثل بود بطریق حوامل جواد در متممات
خود منطقه اش مقاطع منطقه ممثل خود بود دوم حامل و ان در ثخن مدیر بود چنانچه مدیر در ثخن ممثل
و منطقه اش در سطح منطقه مدیر بود سیم تدویر بود در ثخن حامل علی الرسم و هر یک از این دو
کوکب نیز علی الرسم متحرق اند در تدویر خود و از آنچه گفتیم لازم می اید که عطارد را دو اوج باشد
یکی مشترک میان ممثل و تدویر و انرا اوج مدیر خوانند و یکی مشترک میان مدیر و حامل و انرا
اوج حامل خوانند و در حقیقت بهمان طریق نیز او را اجهار متمم باشد دوازده ممثل و دوازده
مدیر و صورت افلاک هر کوکب بحسب سطح بدین گونه است

اما تقویم

اما تقویم کواکب عبارت از موضع اوست از راس حمل یعنی قوسیست از منطقه البروج میان اول
حمل و موضع کوکب بر توالی بروج و انرا طول کوکب نیز گویند و مراد بموضع کوکب در طول طرف
خطی بود که از مرکز عالم بمرکز کوکب بگذرد بفلک اعلی منتهی شود اگر کوکب بر منطقه البروج بود و الا
نقطه تقاطع دایره عرض بود که بطرف خط مذکور گذرد و با منطقه البروج ان تقاطع که اقرب بود بطرف
خط مذکور و این خط را در عرف اهل هیات خط تقویمی گویند و حرکتی که کوکب بان حرکت این قوس را
قطع کند حرکت طول و حرکت تقویمی خوانند و در تقویم شمسی بعد از جدول تواریخ مشهوره بجهة تقادیم کواکب
سبعه سیاره هفت جدول بیاورند و ابتدا بالشمس کنند زیرا که اشهر و اقوی است و در اختیارات
با حوال قمر احتیاج بیشتر از سایر کواکب است پس خمسه متحیره را ابتدا از زحل بر ترتیب افلاک
بیاورند و اسم هر یک از ستاره در سطری که بر فوق جدول ان است منخرج بنویسند و در

جدول هر کوکب موضع ان کوکب از فلک البروج یعنی منتهی قوس تقویمی کوکب از منطقه البروج در
نصف النهار هر روزی از ایام اسابیع و تواریخ بازاء روز ثبت کنند تا معلوم شود تا که در نصف روز
تقویم کوکب چه مقدار است و اختیار نصف النهار از جهت الاوقات جهت آنست که باعتقاد منجمین مبدا
شمار روز است چنانکه در باب ششم معلوم شده پس رقم اول برج و ان هرگز از یازده متجاوز
نگردد چه اگر دوازده شود باول حمل انتقال شود و دور از سر گرفته و رقم صفر دران مرتبه ثبت شود و
رقم دوم موضعست جهت درجه و ان هرگز از بیست و نه زیاده نمیشود چه اگر سی شود ازان مرتبه
ساقط شود و عوض ان یک برج بر رقم اول زیاده شود و این را رفع گویند و رقم سیم موضعست جهت
دقیقه و ان هرگز از پنجاه و نه نگذرد چه اگر بشصت رسد ازان مرتبه ساقط شده و بر مرتبه ما قبل خود
رجوع کند یک درجه اضافه رقم ان مرتبه شود و مراتب تقویم کوکب در دفتر زیاده از دقیقه نباشد الا
نادر او گاه باشد که در چند روز متوالی یکی ازین ارقام مکرر شود بسبب آنکه مقدار حرکت کوکب در ان
در غیر مرتبه ان رقم معد شود و دران حال از اینجا ان رقم را در ان روزها جهت تخفیف کتابت الا در
روز اول و آخر ننویسند و جای آنرا خالی گذارند تا مراتب مشتبه نشود چه اگر خالی باشد باید دیگر
رقمی از مرتبه دیگر آنجا نوشته شود و ناظر ازین مرتبه اعتقاد کند و باقی مراتب نیز بابع سبب
متحیل شود و گاه باشد که زیاده از رقم در چند روز متوالی مکرر شود و جایگاه او را خالی گذارند

باب چهارم در سیرات کواکب و رجعت و استقامت ایشان مراد از سیرات اینجا مدت یکدور
کوکب است و مدت مکث او در برجی و مدعا از دور کوکب مفارقت او است از نقطه معینه از

فلک البروج

فلک البروج تا معاودت او باز بهمان نقطه برصد و امتحان معلوم شده است که دورات
متتالیه کواکب سیارات متفاوت المده است الا شمس که تفاوت دورات او محسوس نیست پس
بواسطه این تفاوت مدت دوره وسطی هر کوکب که فی الحقیقه متشابه الحرکت است و از او حرکت
وسط گویند که مستعرف بجای مدت دوره حقیقی ان کوکب منظور داشته و جهت سهولت کسوران
اسقاط ان نموده و دوره حقیقی ازین دوره گاه کمتر است و گاه بیشتر پس میفرمایند که آفتاب در مدت
یک الف دوره تمام کند تحقیقا سال شمسی چنانکه سبق ذکر یافت عبارت از دوره اوست و برجی را
در سی روز تمام کند تقریبا و فیه تقریبا جهة اختلاف مدت مکث اوست در بروج بسبب سرعت و بطوء
حرکت او و در این زمان بحساب زیج جدید سلطان الشهید مکث آفتاب در برج حمل سی روز پانزده ساعت است
و در ثور سی یکروز و دو ساعت و نیم تقریبا و در جوزا سی و یکروز پنج ساعت و در سنبله سی روز یازده ساعت
و در میزان سی روز شش ساعت و در عقرب بیست و نه روز نوزده ساعت و در قوس بیست و نه روز و دوازده
ساعت و در جدی بیست و نه روز ده ساعت و در دلو بیست و نه روز شانزده ساعت و در حوت سی روز
دو ساعت و ماههای شمسی حقیقی عبارت ازین مدتهاست و تغیر فاحش درین ازمنه نشود مگر در
مدتهای مدیده و مدعا از روز در این مقام شبانروز است و قمر دوره را در بیست و هفت روز و ثلث دوری
تمام کند تقریبا چه تحقیقا از ثلث کمتر است به هفده دقیقه ساعتی لیکن چون تفاوت اندکیست معه
مقید بتقریبا نکرده است و برجی را در بیشتر از دو روز و کمتر از سه روز تمام کند بحسب سرعت و بطوء

سیر او دکاه باشد که چون در حد و د غایت سرعت بود در دو روز یا کمتر از دو روز باید کی کمتر از
یک عشر برجی تمام کند در حل در قرب سی سال دوره تمام کند قید قرب بسبب انست که دوره وسطی و حقیقی
بیست و نه سال پنجاه سه روز و شانزده ساعت و بیست و یک دقیقه است و مراد از سال در این مباحث
سال شمسی است و از ماه ها روز و برجی در دو دو روز نیم تمام کند تقریبا قید تقریب اینجا دو وجه دارد
یکی انکه زمان دوره متساوی بر عدد بروج قسمت کرده است و حال انکه مکث او در بروج بحسب بطوء
سرعت سیر او متفاوت است دوم انکه بر تقدیر تساوی مکث چون مدت دوره تقریبی است خارج قسمت او
بر دوازده هم تقریبی باشد و مشتری دوره را در قرب دوازده سال تمام کند و بحسب تحقیق مدت دوره
وسطی او یازده سال و ده ماه سیزده روز یازده ساعت نه دقیقه است و برجی را در یکسال تقریبا دو وجه تقریب
اینجا دو است و مریخ دوره را در قرب یکسال و ده ماه بیست یکروز و بیست و دو ساعت و پنجاه دقیقه است
و برجی را در یکماه نیم تمام کند تقریبا چون سریع السیر بود و ما یکسال استقرا نمودیم در حال سرعت
سیر در مدت چهل روز یافتیم که کمتر برجی را تمام کرد و هر یک از سفلیین دوره را در قرب یکسال تمام کنند
قید قرب نظر بدوره حقیقی ایشان باشد والا در وسطی احتیاج نیست و چون مستقیم و سریع باشد
و زهره برجی را در بیست و هفت روز تقریبا تمام کند و عطارد در شانزده روز تقریبا قید تقریب انکه
انست که هر یک از این دو کوکب گاه باشد که در سرعت سیر بیشتر یا کمتر از این مدت برجی تمام
کنند لیکن در عطارد بمقدار یکی دو روز رسد و ما یکسال استقرا نمودیم زهره در حال سرعت سیر در بیست و چهار
روز دیگر می

روز و کمتری برجی تمام کند و قید سرعت سیر در این کواکب از سبب انست که گاه باشد
که در حال سرعت سیر در برجی باشد و در حال بطوء در برجی و تفاوت میان مدت مکث ایشان در
این دو برج بسیار است بخلاف علویین که در مدت قطع کردن برجی ام بطی شوند وام سریع چون چنین
باشد تفاوت میان مدت سیر ایشان در دو برج اندکی بود و قید مستقیم در عطارد لست فقط
چنانچه محقق رحمه الله طوسی در سی فصل گفته چه اورا در سرعت نیز سرعت سیر است و زمان مکث او در
در برجی که در ان راجع و سریع بود متفاوت بازمان مکث او در برجی که در ان مستقیم و سریع گردد
بکسری و خلاف مریخ و زهره که ایشان را در حین سرعت نیست چه سرعت عبارتست از زیادتی حرکت
تقویمی کوکب بر حرکت وسطی چنانکه بعد از این بیاید و حرکت رجعی ایشان در هیچ وقت بحرکت وسطی نرسد
پس سرعت سیر در ایشان کافی باشد و این که مع زهره را در قید مستقیم داخل داشته ممکن است
که از اد را مفید بیانی معتبر کنم و در عطارد با حترازی لیکن بر تقدیری که سرعت کوکب اعم باشد از انکه
در تمام برج بود یا در بعضی که اگر مخصوص باشد تمام برج قید مستقیم در هر دو کوکب سفلی بیانی خواهد بود
که کواکب ثابته دوره را در بیست چهار هزار سال تمام کنند و برجی در دو هزار سال که خارج قسمت
بیست و چهار هزار است بر عدد بروج و درجه را در شصت و شش سال که خارج قسمت دو هزار است
بر عدد درجات برجی تقریبا و جه تقریب ملتان سالست که کسر خارج قسمت ۳۰ بجهت سهولت
اسقاط کرده است براد هان مستقیم مخفی نماند که کمیته حرکات ثوابت را الحسب ارصاد مختلف
یافته اند و قدما را مثل ارسطو تبع و عقیده ان بوده است که ایشان را غیر حرکت یومیه حرکتی دیگر نیست

و لهذا استادان حرکت فلک ثامن کرده اند و چون نوبت بابرخس رسیده است
بعضی از ثوابت قریب بمنطقه رصد کرده و برایشان حرکتی یافته است از مغرب بمشرق ولیکن از غایت بطء حرکت
آن مطلع نشده است بعد از آن بطلمیوس بطریق تدقیق چون مرتکب این امر شد رای ایشان بران
قرار گرفت که در هر صد سال درجی قطع میکند و جمعی از متاخرین مثل ابن بطلیوس و غیره در تحقیق مطلوب استقصای
تمام نموده گفتند که در هفتاد سال درجی قطع میکند و این موافقت بانچه محقق طوسی و سلطان
المغفور در ارصاد خود دریافته اند اما بعقاید جماعتی که در زمان خلیفه رصد کواکب کرده اند انست که در شصت و
شش سال درجی قطع میکند و حکیم فاضل محی الدین مغربی که از ارصدان مراغه است چند کوکب را
مثل عین الثور و قلب العقرب رصد کرده مطابق یافته است بانچه در زمان مامون یافته اند و در اعتماد
مصر برین قولست و هر یک از خمسه متحیره گاهی مستقیم باشند یعنی بر توالی حرکت کنند و گاهی
راجع یعنی برخلاف توالی حرکت کنند و گاهی مقیم یعنی ساکن نمایند چه اگر مقدار تقویم کوکب
یک نصف النهار بیشتر از نصف النهار سابق بود مستقیم باشد و اگر کمتر بود راجع و اگر مساوی بود مقیم
و اقامت باین نوع که گفتیم در کواکب علویه و زهره محسوس شود و در عطارد چون سریع السیر است مدت
اقامت یکشبانروز نرسد و اگر احیانا در دو نصف النهار متوالی بر یک دقیقه باشد آن اقامت
نبود بلکه بعد از نصف النهار از ان دقیقه بگذرد و در شبانروز راجع یا مستقیم بود و در نصف
النهار ثانی بهمان دقیقه عود کند و در حوالی مبدأ رجعت و استقامت یعنی قبل از انتهای احد الحالین

و قبل از

و قبل از ابتداء آن دیگر مقیم شوند چه در علم حکمت مقرر است که در ما بین دو حرکت مختلف فی الجهة
سکون متخلل است و پیش از شروع در شرح کلام چاره نیست از تحقیق رجوع و آنچه بان متعلق است پس
میگوئیم که چون خطی از مرکز عالم اخراج شود از جانبین تدویر مماس او شود منطقه تدویر ما بین دو نقطه
مماس به دو قسم مختلف منقسم شود اعلی و اسفل لا محاله قسم اعلی اعظم بود از اسفل و ظاهر است که قوسهای
متساوی از قطعه علیای تدویر آنچه بذروه اقرب اعظم نماید از آنچه ابعد است و آنچه قوسهای متساوی
از قطعه سفلی آنچه اقرب بحضیض تدویر اعظم نماید از آنچه ابعد است پس حرکت تدویر در قسمی اعظم
سریع نماید و در قسمی اصغر بطی و مراد بذروه و حضیض تدویر دو نقطه تقاطع محیط تدویرست با خطی که از مرکز عالم
خارج شود و از مرکز تدویر گذشته بفلک اعلی منتهی شود آنکه دورتر است ذروه مرئی گویند و آنکه نزدیک
ترست حضیض مرئی و حرکتی که این خط بان حرکت متحرک باشد حرکت مرکز معدل گویند چه مرکز
تدویر بران خط است و آن حرکت همیشه بر توالی باشد و چون مرکز هر یک از حوامل متحیره
از مرکز عالم خارجست لا محاله مرکز تدویر از مرکز عالم در یک قطعه حامل بعید بود و در قطعه دیگر قریب و غایت
بعد وقت وصول او باشد بنقطه اوج و غایت قرب وقت وصول او بود بنقطه حضیض
و ازین لازم آید که حرکت مرکز معدل در قطعه بعیده بطی بود و در قطعه قریبه سریع و حرکتی که واسطه باشد
تقریبا میان این سرعت و بطؤ از حرکت وسط کوکب گویند فاذا تمهد هذا باید دانست که چون
افلاک تداویر شامل ارض نیستند لاجرم اعلی ایشان بر توالی حرکت کند حرکت اسفل برخلاف
توالی خواهد بود چنانکه در متحیره است و اگر اعلی برخلاف توالی باشد اسفل برخلاف توالی خواهد بود

چنانکه در قمر است و هر یک از کواکب متحیره چون در اعلی تدویر باشند حرکت شان متوالی سریع
نماید چه کوکب در این حال مجموع حرکت کوکب بتوالی الطوی پیدا کند بسبب آنکه در این کوکب بمقدار
فضل حرکت مرکز معدل بتوالی بر حرکت تدویر بخلاف توالی حرکت کند و بنا بر آنچه قبل مذکور
شد هر چند کوکب بحضیض نزدیکتر شود حرکت تدویر بخلاف در توالی سریعتر و فضل مذکور کمتر شود
شود و کوکب بطی‌تر نماید اما چون هنوز حرکت مرکبه کوکب بتوالیست کوکب را مستقیم گویند
تا بجایی رسد که حرکت تدویر بخلاف توالی حرکت مرکز معدل بتوالی مقاومت کند و کوکب چندگاه
چنان نماید که در جای ساکنست و در این حال کوکب مستقیم گویند و بعد از آن حرکت تدویر
بخلاف توالی زیاده آید بر حرکت مرکز معدل بتوالی و کوکب بمقدار زیادتی بر خلاف توالی
متحرک باشد و درین حال کوکب را راجع گویند و هر چند بحضیض نزدیکتر شود حرکت او در
رجعت سریعتر باشد تا کوکب بحضیض مرئی رسد و آنجا غایت سرعت او باشد در رجعت
و وسط زمان او چون از حضیض بگذرد در رجعت بطوئی پیدا کند و هر چند بر آید بطی‌تر
شود تا باز نوعی که گفتیم مقیم گشته و بعد از آن مستقیم و تا رود در استقامت و وسط زمان آن
و بعد از آن حالت اول عود کند و از آنچه گفتیم لازم می‌آید که کوکب یکدوره تدویری دو بار مقیم گردد
و یکی بعد از استقامت و پیش از رجعت و آنرا مقام اول گویند و دیگری بعد از رجعت و قبل
از استقامت و آنرا مقام ثانی گویند و قمر را اگرچه تدویر هست اما حرکت او در قطعه علیا بخلاف
توالیست اسرع از حرکت وسط او نیست پس رجعت لازم نیاید لیکن در قطعه علیا بطی در قطعه سفلی
سریع نماید و چون حرکت مرکز معدل بنسبت بمرکز عالم مختلفست لا محاله مدت استقامتی با استقامتی

[illegible]

در جوعی با رجوع متفاوت باشد و هرگاه حرکت مرکز معدل سریع باشد تکافی حرکتین در اواخر
استقامت دیرتر دست دهد و در اواخر رجعت زودتر و هرگاه بطی باشد در اواخر استقامت
زودتر دست دهد در اواخر رجعت دیرتر پس زمان استقامت در گاه اول بیشتر باشد و در گاه ثانی
کمتر و زمان رجعت بعکس و اعظم زمان استقامت بنا بر استقراء جد اول پنج زحل را هشت ماه چهار روز است و مشتری را
نه ماه چهارده روز و مریخ را دو سال یازده روز و زهره را یکسال شش ماه چهار روز و عطارد را سه ماه
چهار روز و مراد از ماه در این مقام سی روز است و اصغر زمان و زحل را هفت ماه و بیست و شش روز است و مشتری را
نه ماه و مریخ را یکسال و دو ماه و هفت روز و زهره را یکسال پنج ماه و بیست روز و عطارد را سه ماه
سه روز و اعظم زمان رجعت زحل را چهار ماه و بیست یک روز است و مشتری را چهار ماه و سه روز و مریخ را
دو ماه و بیست یک روز و زهره را یکماه چهارده روز و عطارد را بیست و سه روز و اصغر زمان رجعت زحل را
چهار ماه و شانزده روز است و مشتری را سه ماه و بیست و هشت روز و مریخ را دو ماه و شش روز و زهره را
یکماه ده روز و عطارد را بیست یک روز و در تقویم تام و شمسی علامت مبدا رجعت و استقامت هر کوکبی
از متحیره در اثنای تقویم آن کوکب ثبت کنند بنوعی که فاصله باشد دو روز را که در ما بین نصف النهارین
آن دو روز کوکب ابتداء رجعت یا استقامت کرده باشد و جهت تعیین وقت آن بر حاشیه نیز نویسند یعنی در
جدول انقلابات کلیه در محاذی روزی که در آن روز یا شب قبل از آن ابتداء رجعت یا استقامت کرده
باشند و علامت مبدا استقامت مت باشد و از مبدا رجعت عب و چون خواهند که بر حاشیه
ثبت کنند اول علامت مبدا استقامت یا رجعت نویسند [illegible] بعلامت کوکب راجع یا مستقیم پس

روز که ان م و علامت شب که ان ل پس علامت یکی از ایام اسابیع طی علامت روز یا شب
پس علامت ساعات و دقایق گذشته از اول روز یا شب و در بعضی تقاویم بهمین اکتفا نمایند و در اثنای
تقویم کواکب پنج نویسند و در تقویم قمری بر حاشیه ثبت کنند اما علامت ساعات و دقایق کمتر نویسند
و در بعضی تقاویم تام و شمسی هر یک از جدول تقویم هر یک از علویین در وقت اقامت این نقطه مقیم مفرع نویسند
چنانکه با علامت رجعت یا استقامت مقاطع ثبت شوند و مدت اقامت در زحل هفت روز است و در
مشتری پنج روز و سیر تقویمی کوکب خواه راجع باشد و خواه مستقیم در شبانروزی که او را بهت ان کوکب
خوانند اگر مساوی سیر شبانروزی اوسط ان کوکب باشد انرا سیر وسط گویند و کوکب را در این حال
متوسط السیر و معتدل السیر خوانند و اگر زاید باشد بر سیر وسط و هر چند برآید ان زیادتی در تزاید بود
انرا سیر زاید متزاید گویند و اگر ناقص بود انرا سیر زاید متناقص گویند و کوکب را در این دو حال سریع السیر
خوانند و اگر سیر تقویمی ناقص باشد از سیر وسط و هر چند برآید روی در تناقص نهند انرا سیر متناقص
گویند و اگر روی در تزاید نهند انرا سیر ناقص متزاید گویند و کوکب را در این دو حال بطیء السیر خوانند
و در تقویم تام گاه باشد که این احوال را در اثنای تقاویم کواکب سبعه در سر جدول او نیز ثبت کنند
و علامات انها این است سط سیر اوسط ید متد سیر زاید متزاید ید متق سیر زاید متناقص قص متق سیر
ناقص متناقص قص متد سیر ناقص متزاید و حرکت وسط مر زحل را در شبانروزی دو دقیقه است و
مشتری را چهار دقیقه و پنج ثانیه و مریخ را سی و یک دقیقه و بیست ثانیه و شمس را پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه
و زهره و عطارد را همین مقدار و قمر را سیزده درجه و ده دقیقه و سی و پنج ثانیه باب پنجم در معرفت میل

افتاب و عروض

افتاب و عروض کواکب و جوز هرات ایشان و الا بباید دانست که بعد از نقطه از دایره در سطح
کره قوسی بود از عظیمه که بان نقطه و قطبان دایره گذرد و مابین ان نقطه مفروضه از منطقه فلک نهم که انرا
معدل النهار گویند دایره فرض کنند که بدو قطبان فلک و ان نقطه گذرد و قوس کو از این دایره
میان نقطه گوشه از معدل النهار و بعد اجزای منطقة البروج را از معدل النهار میل اول ان جزو گویند و بقیاس
میل ثانی ان جزو که او قوس باشد از دایره عرضیه که بجزو معروض گذرد و مابین منطقة البروج و معدل النهار
از جانب اقرب و لفظ میل چون مطلق مذکور شود مراد میل اول باشد و چون افتاب دایما بر منطقة
البروج است میل او جزوی که افتاب در وی بود میل افتاب نیز گویند و بخلاف کواکب دیگر که چون اکثر اوقات
بر منطقة البروج نا ایستند بر ایشان میل اطلاق نکنند بلکه بعد کوکب از معدل النهار گویند و دایرهٔ میلی که بر راس
سرطان و جدی گذرد و انرا دایره ماره باقطاب اربعه گویند بجهة مرور بقطبین معدل النهار و قطبی فلک
البروج و قوسی از این دایره مابین منطقة البروج و معدل النهار باشد از جانب اقرب انرا میل کلی و میل
اعظم گویند چه اعظم است از باقی میل کلی را الحب ارصاد مختلف یافته اند و بحسب زیج جدید الغ بیک و بیست درجه
و سی دقیقه و هفده ثانیه است اما میل افتاب یعنی میل اول او و بعد افق است از معدل النهار که منطقه فلک
نهم است و او را معدل النهار بدین سبب گویند که چون مرکز افتاب بسطح این دایره رسد تقریبا
شب و روز متساوی شوند بر جمیع مواضع و فصل مشترک میان سطح این دایره و سطح کره ارض را خط استوا
گویند و او را یعنی افتاب را مداریست مرسوم از مرکز او بحرکت خاصه او که داخل در سطح منطقه فلک
هشتم است که انرا منطقة البروج گویند از جهة مرور این دایره باوساط بروج و لهذا منطقه اوساط بروج

دایره عرضیه که بمرکز کوکب کذرد و میان خط تقویم کوکب و منطقة البروج از جانب اقرب پس
شمس را عرض نباشد مرکز او دایما در سطح منطقه خارج مرکز است و منطقه خارج در سطح ممثل و در سطح منطقة
البروج و مرکز قمر مدار نیست در سطح منطقة البروج بلکه متقاطع است با منطقة البروج
بر دو نقطه متقابل بدانکه مرکز قمر بر منطقه مدیر است و منطقه مدیر در سطح منطقه حامل و منطقه
حامل در سطح منطقه مایل پس منطقه مایل مدار قمر باشد و مرکز از زوایل نشود چون
این منطقه متقاطع است با منطقه جوزهر که در خارج سطح منطقة البروج است پس متقاطع
منطقة البروج نیز باشد و چون عظیمه است تقاطع بر دو نقطه متقابل بود چنانکه در معدل النهار و منطقة البروج
گفتیم از این یعنی آن نقطه را از دو نقطه مذکوره که چون قمر حرکت خاصی چون از آن بگذرد عرض شمالی شود
یعنی بطرف شمال منطقة البروج آن نقطه راس و مجاز شمالی قمر گویند و آن دیگر را که چون قمر از آن
بگذرد عرض جنوبی شود نقطه ذنب و مجاز جنوبی قمر گویند در راس و ذنب بسبب آن گویند که شکلی را
که حادث شده است در ما بین نصف مایل و نصف ممثل از جانب اقرب تشبیه کرده اند باژدها
و منتهی طرفین او این دو نقطه است و تخصیص مجاز شمالی براس و مجاز جنوبی بذنب بسبب سعادت اول
و نحوست ثانیست و هردو را عقدتین و جوزهرین خوانند اما تسمیه آنها بعقدتین بسبب آنکه
تشبیه کرده اند هریک را بعقده که در میان خیط افتد که اینجا عبارتست از این دو دایره است
و اما بجوزهرین بعضی گویند بجهة آنکه جوزهر معرب جوزهر است که مراد چنان معنی اول باشد و بعضی دیگر
کفته اند

کفته اند که معرب گوزهر است چه بر دو طرف اژدهای مذکور واقع اند و صعود و هبوط و زیاده
و نقصان در عرض بقیاس میل معلوم شود یعنی از وقت گذشتن قمر از عقده راس تا غایت بعد
میان این دو نقطه که غایت عرض قمر است و مقدار آن بحسب اکثر ارصاد پنج درجه است عرض
شمالی صاعد زاید باشد اگر قمر از سمت الراس در طرف جنوبی کذرد چنانکه در اکثر اقالیم و الا
شمالی هابط زاید باشد چنانکه در بعضی از غایت عرض تا رسیدن بعقده ذنب عرض شمالی
هابط ناقص باشد و اگر در طرف شمال سمت الراس کذرد شمالی صاعد ناقص بود و از عقده ذنب
تا رسیدن بغایت بعد عرض جنوبی هابط زاید باشد اگر قمر از سمت الراس در طرف جنوبی
کذرد چنانکه در اکثر معموره و الا جنوبی صاعد زاید بود چنانکه در بعضی از غایت عرض تا باز بعقده
راس عرض جنوبی صاعد ناقص بود و اگر در طرف شمال سمت الراس کذرد جنوبی هابط ناقص بود
و اهل احکام کوکب صاعد را شبیه به النوبر گویند و اگر هابط باشد مسترخی التوبر و صورت مدار
با منطقة البروج و تزاید و تناقص عرض او برین نهج است
و هریک از راس و ذنب ایشان متحرک بر خلاف توالی دایما در
یک دو نقطه متحرک اند از فلک جوزهر که بخلاف توالی متحرکست
و مقدار آن حرکت در ارصاد مشهوره هر شبانروزی سه دقیقه
و ده ثانیه یافته اند و در تقویم تام شمسی موضع راس و قمر را در جدول بعد از جدول تقویم عطارد
در نصف النهار هر روزی بازاء آن روز بیاورند بسه رقم اول برج دوم درجه سیم دقیقه

بر قیاس تقویم کواکب و موضع ذنب برج ششم موضع راس باشد بهمان درجه و دقیقه چه
موضع دو نقطه متقابل در فلک برین وجه است پس ایراد موضع یکنقطه کافی باشد و علامت راس
در تقویم ـس باشد و احتیار این صورت بجهة انست که اگر سین نویسند برقم شمس مشتبه شود پس ب
علامت ذنب و گاه باشد که علامت راس س نویسند چه بعضی قراین مانع اشتباه است
جنانکه بعد ازین معلوم شود بباید دانست که جنانکه مرکز جرم قمر را مدار ایست مقاطع منطقة البروج
و بهمینجهت مرکز هر یک از ند اویر خمسه متحیره را مدار ایست مقاطع منطقة البروج بر دو نقطه متقابل که
یکی راس باشد و ان در کواکب علویه نقطه بود که چون مرکز تدا ویر ایشان از ان بگذرد در شمال
منطقة البروج بود و در زهره نقطه که چون مرکز تدویر او از ان بگذرد باوج متوجه شود و در عطارد
بحضیض و دیگری ذنب که در کواکب علویه نقطه بود که چون مرکز تدویر ایشان از ان بگذرد متوجه
حضیض شود در عطارد متوجه اوج و تفاوت تعریف این دو نقطه در علویه و سفلیه بنا بر نکته ایست
هیائیست که کتب هیأت معلوم می شود و بیان اینجا لایق نیست و احتیار مرکز تدویر این
کواکب درین امر بجهة عدم دوام جرم ایشانست بر یکمدار چه گاهی بر مدار مرکز تدویر رانند و گاهی
در طرف شمال ان و گاهی در طرف جنوب ان بخلاف قمر که با مرکز تدویر خود دایما متحد
المدار است و جوزهرات خمسه متحیره را سیر ایست مستقیم چه هر یک نقطه نقطی اند از ممثلات که بحرکت
فلک البروج متحرک شود بمقدار حرکت هر شبانروزی انست نالثه ثانیه و در بعضی تقاویم نام موضع راس

هر یک از خمسه

هر یک از خمسه متحیره در اول هر ماهی از ماههای جلالی بر سر جدول تقویم ان کوکب ثبت کنند
اگر موقف صالح بوده باشد و الا در صفحه یسری بر سر جدول هر کوکب که بجهة نظرات ان کوکب
یا قمر کشیده باشند ثبت کنند بچهار رقم یکی برج دوم درجه سیم دقیقه چهارم ثانیه و داخل ساختن
ثانیه بجهة انست که حرکت جوزهر این کوکب در مدت یکسال شمسی سه دقیقه نمیرسد پس ثبت ان
بدون ثانیه در اول هر ماه عبث باشد و موضع ذنب با هر کوکب برج هفتم موضع
راس ان کوکب باشد بهمان جزو اجبانکه موضع ذنب قمر بنسبت راس او در تقویم نام
مقدار میل افتاب را در جدول باریک در پهلوی یسری جدول تقویم ان در نصف النهار هر روزی
بازاء ان روز بیاورند بدو رقم یکی درجه دوم دقیقه و همچنین مقدار عرض هر کوکب در جدول
باریک در پهلوی یسری جدول تقویم او بطریقی که در میل گفتیم بیاورند و در بعضی تقاویم همین
همین بعرض قمر اختصار کنند و در بعضی دیگر عروض باقی کواکب را در هر ده روز بازاء روز یازدهم
ثبت کنند و در عطارد در هر پنج روز دور ایکم پنج نویسند و مقدار غایت عرض هر کوکب بحسب زیج
جدید الغ بیک بر موجبست زحل ـ مشتری ـ مریخ ـ زهره ـ عطارد
و علامت شمالی شق است و از جنوبی ـ و از صاعد ص و از هابط ه و از زاید ـ
و از ناقص نص و این علامات را متصل یکدیگر در ذیلهای جدا اول میل و عروض کواکب هر گاه یکی
از این صفات مبدل بدیگری شود ثبت کنند بعد از انکه بر سر جدول نوشته باشند پس علامات

شمالی صاعد زاید همچنین باشد شمعد و علامات شمالی هابط زاید چنین باشد شهزط و شمالی هابط ناقص چنین باشد شهوطص و شمالی صاعد ناقص چنین باشد شمعص و جنوبی هابط زاید چنین باشد جهزط و جنوبی صاعد زاید چنین باشد جصعد و جنوبی صاعد ناقص چنین باشد جصعص و جنوبی هابط ناقص چنین باشد جهبطص و گاه باشد که علامت زاید و ناقص ننویسند چه هر میل و عرض شمالی صاعد و همچنین صاعد ناقص لیکن این مخصوصست بمواضع معموره که هیچیک از سیاره از سمت الرأس بموضع بطرف شمال نگذرد که اگر موضعی باشد که بطرف شمالی گذرند ایراد علامت زاید و ناقص الزام آید و کما لا یخفی علی المتأمل فیما تقدم والله اعلم

باب ششم

در معرفت ساعات و غایت ارتفاع آفتاب و ظل او در نصف النهار اولا باید دانست که دایره عظیمه که یک قطب او سمت الرأس و دیگری سمت القدم موضعی باشد از دایره افق استوائیه و منتقیه و مستقیم گویند و اگر قطب معدل النهار سمت الرأس موضع باشد آنرا افق رحوی گویند و ما سوای این دو افق را آفاق مایله گویند عظیمه که بدو قطب افق و دو قطب معدل النهار با جمیع آفاق بنقطه مشرق و مغرب گویند و عظیمه که بدو قطب افق و دو قطب معدل النهار گذرد آنرا دایره نصف النهار گویند از جهة انتصاف نهار حینئذ حین وصول آفتاب باین دایره فوق الارض در اکثر ربع مسکون و عظیمه که بدو قطب افق و مرکز کوکب گذرد آنرا دایره ارتفاع آن کوکب گویند و صغیره که از خط تقویمی کوکب مرتسم شود و بحرکت فلک کلی آنرا مدار یومی آن کوکب گویند و آن

معدل النهار

معدل النهار لا محاله یا متوازی باشد یا متحد پس اگر آن مدار دایره را قطع کند آنچه از آن فوق الارض هست قوس النهار آن کوکب گویند و آنچه تحت الافق است قوس اللیل و آنچه میان طرف خط تقویمی کوکب و افق شرقی باشد از قوس النهار و افق غربی از قوس اللیل آنرا دایره الکوکب گویند اما شبانروزی نزد عامه مجموع یک شب و یک روز است و مبدأ آن نزد متشرعه اول شب چه ظلمت اصلست و نور طاری و نزد اهل روم و فارس اول روز چه نور وجودیست و ظلمت عدمی اما نزد اهل حساب تا رسیدن آفتابست بتقاطع مدار با دایره نصف النهار چه باین اصطلاح در جمیع مساکن مقدار شبانروزی مساوی بود تقریبا بخلاف اصطلاحات دیگر که بحسب هر بقعه متفاوت است چنانکه بر عالم هیأت مخفی نیست و معتبر نزد حکمای یونان تقاطع علیاست و نزد حکمای خطا ایغور تقاطع اسفل اما مبدأ روز در عرف اهل شرع از ابتداء طلوع صبح صادقست و مبدأ شب بعد از استیفاء غروب آفتاب و نزد اهل روم و فارس مبدأ روز از طلوع جرم آفتاب و مبدأ شب از غروب جرم و این وضع طبیعیست چه وجود نهار مشروط بطلوع شمس است و چون دلیل مشروط بغروب او ذکر شب در روز و اجرای آن که مقصود در ضمن ابواب خواهد کرد بر این اصطلاحست و نزد بعضی از براهمه هند باین ابتداء طلوع صبح صادق و طلوع آفتاب و ما بین غروب آفتاب و غروب شفق بمنزله فصل مشترکست میان شب و روز و داخل احکام نیست شبانروز زیرا که عبارتست از مجموع قوس النهار و قوس اللیل آفتاب به شصت و چهار قسم متساوی کنند چه زمان امریست ممتد که بحسب اهم استغراق دارد

پس قبول قسمت کند وان اقسام را ساعات مستویه مبتذله گویند وازجهة دوام تساوی

مقدار ونسبت بساعات معوجه که عنقریب مذکور بشود وانقراز معدل النهار که در ساعتی از ساعات

معوجه یا مستوی طلوع کند اجزا اجزاء ان ساعت خوانند پس اجزاء هر ساعت مستوی ربع

سدس دور فلک است تقریبا که پانزده درجه معدل النهار باشد واگر روز وشب هر یکی را یعنی

هر یک از قوس النهار وقوس اللیل افتاب علی حده بدوازده قسم متساوی کنند ان اقسام را ساعات معوجه

وزمانیه گویند چه بطول وقصر شب طویل وقصیر شوند پس ازین حیثیت که زمان این ساعات طولا

وقصرا تابع زمان شب وروز است انرا ساعت زمانیه گویند وازین حیثیت که مقدار ساعات

روز با مقدار ساعات شب مختلف است اختلاف طول وقصر ملوین انرا ساعت معوجه گویند

وبجهة ان اقسام خطوط ان بر الات قیاس حدبیه ساعات قیاسیه نیز گویند ودر ساعتی را خواه مستوی

وخواه معوج بشصت دقیقه قسمت کنند وهم چنین هر دقیقه را بشصت ثانیه وهر ثانیه را بشصت ثالثه وهکذا

تا بعاشره ولا محاله دقایق وثوانی ساعات مستوی با دقایق وثوانی ساعات معوجه متفاوت

بود بحسب اختلاف شب وروز واکثر ربع مسکون عدد ساعات مستویه روز وکسور ان وهم چنین

اجزای ساعات معوجه از وقت گذشتن افتاب از اول جدی تا رسیدن با اول سرطان روز بروز

در تزاید باشد ودر نصف دیگر یعنی از اول سرطان تا اول جدی در تناقص وساعات شب

عکس این باشد یعنی عدد ساعات مستویه واجزای ساعات معوجه شب از اول جدی تا اول سرطان در

تناقص بود

در تناقص بود ودر نصف النهار دیگر در تزاید واز اول حمل تا میزان عدد ساعات مستویه واجزای

ساعات معوجه در تزاید باشد بر مستویه ومعوجه شب واز اول میزان تا اول حمل با نقص وسر این

اوضاع انست که چون منطقة البروج ومعدل النهار دو دایره متقاطع اند هر دو جزو از منطقة البروج

که بعدشان از نقطه انقلاب متساوی بود بحرکت معدل مداری رسم کند وافاق استوای

جمیع این مدارات را بمتساوی تنصیف کند بشکل شانزدهم از اولی اکر ثاودوسیوس پس افتاب

در هر مداری که بود قوس النهار او با قوس اللیل مساوی بود پس انجا شب وروز انجا متساوی بود تقریبا

اما در افاق مایله معموره چون قطب شمال معدل النهار از افق مرتفع وقطب جنوبی منخفض است

هر اینه افق اهای نصف معدل النهار باشد وپس سایر مدارات بتقاطع افق منقسم بدو قسم مختلف

شود چنانکه ظاهر از مدارات شمالیه اعظم قسم باشد از قسم خفی ولهذا انرا مدارات عالیه خوانند

واقسام مدارات جنوبیه که انرا مدارات منخفضه خوانند بعکس این بود بشکل نوزدهم از ثانیه

این کتاب پس چون افتاب بر مدارات شمالیه بود یعنی در مابین اول حمل واول میزان قوس النهار

زیاده باشد از قوس اللیل وهم چنین ساعات نهار از ساعات لیل وچون بر مدارات جنوبیه

یعنی مابین اول میزان واول حمل بعکس این باشد وچون بر معدل النهار بود یعنی در اول یا میزان

مساوی باشند وبشکل بستم از مقاله مذکوره هر مدار که از قطب شمالی معدل النهار ابعد است

اجزاء قسم ظاهر او اقل است از اجزای قسم ظاهر ان مداری که اقرب است واجزای

قسم خفی بعکس هر مداری که قطب شمالی معدل النهار ازوست اجزای قسم ظاهر او اکثرست
از اجزای قسم ظاهر مداری که ابعد ست و قسم خفی بعکس پس از وقت گذشتن آفتاب از اول جدی که
مدار او بعد مدار ست اجزای بر جهت از قطب شمالی تا رسیدن باول سرطان که مدار اقرب
اغداراست بآن قطب قوس النهار متزاید بود و هم چنین ساعات النهار و قوس اللیل و ساعات
اللیل متناقص و از گذشتن آفتاب از اول سرطان تا اول جدی قوس النهار و ساعات النهار
متناقص و قوس اللیل و ساعات اللیل متزاید و از آنچه گفتیم معلوم شد که اطول ایام و قصر لیالی وقت
وصول آفتاب باول سرطان و قصر ایام و اطول لیالی وقت وصول آفتاب باول جدی
و در تقویم ساعات و دقایق مستوی هر روزی که از طلوع مرکز آفتابست تا غروب آن بازاء
آن روز ثبت کنند در جدول بعد از تقویم راس و در تقویم قمری بعد از جدول ماه ترکی بیاورند که
بعد از این معلوم کهف بد و در رقم یکی رقم ساعات و دوم دقیقه و چون خواهند که ساعات
و دقایق شب معلوم کنند ساعات و دقایق روز را از بیست و چهار ساعت که ساعات
شبانروزیست نقصان کنند باقی ساعات و دقایق شب باشد و طریق نقصان کردن
چنانست که از بیست و چهار ساعت یکی را شصت دقیقه فرض کنند و دقایق مذکور را از آن
شصت نقصان کنند و ساعات تام را از بیست و سه آنچه باقی ماند ساعات و دقایق شب باشد
و در بعضی تقاویم که منجمان خود نگاه میدارند باول تقویم که بی واسطه از زیج مستخرج میشود

ساعات و دقایق

ساعات و دقایق نیم روز نویسند چه بعضی از اعمال نجومی موقوف بر معرفت ساعات نصف النهارات
پس چون خواهند که ساعات و دقایق تمام روز حاصل کنند آنرا مضاعف کنند ساعات و دقایق تمام روز حاصل آید
اما ارتفاع کوکب یعنی کواکب بعد از افق یعنی قوسیست از دایره ارتفاع میان خط تقویمی کوکب
و افق در فوق الارض بشرطی که از ربع زیاده نباشد و قید فوق الارض جهت آنست که اگر قوس مذکور
بشرط مذکور در طرف تحت الارض بود آنرا ارتفاع کوکب نگویند بلکه انحطاط آن گویند و آن ارتفاع که
اعظم از آن نباشد در آن مدار که کوکب بران بود از مدارات یومیه آنرا غایت ارتفاع الکوکب
گویند و در اغلب آن قوسی بود که کوکب بر تقاطع اعلی مدار و دایره نصف النهار بود لاجرم در آن وقت
دایره ارتفاع بر دایره نصف النهار منطبق باشد و اگر کوکب بر سمت الراس بود در این صورت غایت
ارتفاع ربع دور بود و آن غایت ارتفاع باشد مطلقا و در تقاویم تامه غایت ارتفاع آفتاب
در هر روزی بازاء آن روز در جدولی بعد از جدول ساعات بیاورند بدو رقم یکی درجه و یکی دقیقه و غایت
ارتفاع کواکب دیگر در تقویم ثبت کردن مصطلح نیست اما ظل نصف النهار باشد نه بر سمت الراس
بود آن روز ظل نصف النهار معدوم باشد و مراد از افق اینجا حسیست نه افق حقیقی که قبل از این بنمودیم
و آن صفحه ایست موازی افق حقیقی که مماس سطح ارض باشد از جانب فوق و قاعده نصب
کردن مقیاس چنانست که اول سطح زمین را هموار کنند بروجهی که اگر آب برو بریزند از همه
جانب برابر سیلان کند چه اگر بعضی اجزاء زمین اخفض از بعضی بود آب بآن جانب

اخفض میل کند چنانکه مقتضی طبع اوست واز برای تسویه زمین التی سازند مثلث متساوی
الساقین که انرا کونیا کویند واکثری ان بود که این الت را از چوب سازند بایه که چوب این
دو ساق بوزن برابر بود والا المقصود حاصل نشود وبعضی زاویه راس انرا قائمه سازند بجهة امتحان
زوایای عمارات وغیرها وبر منتصف قاعده ان نشانی کنند واز راس مثلث شاقولی
در اویزند وان جسمی بود ثقیل مثل سرب که از طرف خطی اویخته باشد وسطح زمین را چنان زنند که مثلث
بدو طرف بکردانند شاقول بران نشان اید وچون چنین بود ان سطح داخل در سطح افق حسی بود
وموازی افق حقیقی ومقیاس جسمی بود مستقیم مخروطی الشکل وبایه که ثقیل بود تا در موضع خود قایم
بایستد وبعضی از چوب سازند وقاعده ان را مثقوب ساخته سرب بار از زیر پس دایره
زمین هموار بکشند ومقیاس را برین دایره نصب کنند بنوعی که سهم مقیاس مرکز دایره
عمود بود وبجهة امتحان در سه موضع ما بین محیط دایره و راس مقیاس اندازه کیرند اگر هر سه برابر باشد
ان مقیاس عمود بود بر ان سطح مستوی که فی الحقیقه سطح افق است وسایه که در وقت غایت
ارتفاع افتاب از مقیاس برین سطح افق افتد ظل نصف النهار بود انرا فی زوال کویند
وان لا محاله اقصر ظلی بود که در ان مدار از ان مقیاس بحصول رسد وتقدیر ظل باقسام مقیاس
کنند ومقیاس را کاهی بدوازده قسم کنند وکاهی بهفت قسم پس اکر مقیاس بهفت بخش کنند
ان ظل را که از ان مقیاس حاصل شود ظل اقدام کویند بجهة ان کویند که عادت عوام بان
جاری شده که تقدیر ظل بقامت خود کنند وقامت را باقدام تقدیر میکنند وغالب آنست که

طول قامت

طول قامت هر کسی مساوی هفت قدم او باشد وبعضی شش قدم نیم برقسمت کنند چه قامت بعضی مردم
باقدام او شش قدم نیم می افتد واکر مقیاس دوازده قسم کنند ان ظل را خود از ان مقیاس خود
از ان مقیاس را ظل اصابع خوانند واصابع بجهة ان کویند که اغلب ان بود که اشبار از شبر
تقدیر کنند یا بجهة انکه اکثر مقیاس که از ان ظل کیرند شبری بود وشبر هر کس مقدار دوازده اصبع
باشد از اصابع هر قدمی الی شصت دقیقه قسمت کنند واهل جداول هر اصبعی را در تقویم نام در جدول
اخر صفحه یعنی فی زوال هر روز برا باصابع باقدام بازاء ان روز وضع کنند تا اکر کسی را احتیاج
افتد یعنی زوال از تسویه زمین ونصب مقیاس بی انتظار رسیدن ظل بغایت قصر وتقدیر ان فارغ باشند
بدو رقم یکی رقم اصبع اکر استخراج ان بحسب ظل اصابع کرده باشند باقدام یا بحسب اقدام کرده
باشند ودوم دقیقه از اصبع یا قدم وکاه باشد که دو جدول اورند در یکی ظل بحسب اصابع
ثبت کنند ودر دیکری بحسب اقدام وهو العلام باب [illegible] در معرفت نظر وتناظر وحجاسد
وانصرافات وتحویل وعکس چون دو کوکب از کواکب سیاره در یک جزو از فلک البروج یعنی منطقه
البروج جمع شوند باین معنی که نصف دایره که متحد باشد بقطبین بروج بطرف خط تقویمی هر دو
کذرد انرا السبت بحال کوکب تحتانی قران ونسبت بحال هر دو مقارنه کویند واین مقارنه حقیقی است
واکر در یحال خط تقویمی کوکب هر دو بر یکدیکر منطبق باشد انرا مقارنه عرضی حقیقی کویند
واکر دو خط از بصر خارج شود وبمرکز هر دو بکذرد ودر سطح نصف از دایره متحد بقطبی
بروج باشند انرا مقارنه مرئی خوانند واکر قطبین منطبق باشند انرا مقارنه عرفی

مرئی خواهند لیکن غیر دو نوع مقارنه حقیقی در تقویم ثبت کردن متعارف نیست چون شصت
درجه یعنی سدسی از منطقة البروج بعد باشد میان ایشان یعنی میان موضع این دو کوکب انرا التسدیس
خوانند و لا محاله یکی در برج سیم دیگری بود یا در برج یازدهم اگر میان موضعین ایشان نود درجه
بعد باشد که ربع منطقة البروج است انرا التربیع خوانند و در اینجا یکی در برج چهارم دیگری باشد
یا در برج دهم و اگر بعد صد و بیست درجه باشد که ثلث منطقة البروج است انرا تثلیث خوانند لا
محاله یکی در برج پنجم دیگری باشد یا در برج نهم و هر یک ازین سه نوع دو صفت باشند ایمن و دلیر چه اگر
کوکب تحتانی درین اوضاع بتوالی بیشتر از فوقانی باشد ایمن بود و اگر فوقانی بتوالی
بیشتر باشد دلیر و اهل احکام گویند اتصال ایمن را ابرا یسر تقوقیت و چون صد و هشتاد درجه که
نصف منطقة البروج است بعد باشد انرا مقابله گویند چه در انوقت موضع هر یک از کوکبین مقابله
ان دیگری باشد یعنی در برج هفتم یکدیگر باشند اهل احکام ابعاد غیر ازین چهار بعد که اینها را
مقادیر انظار خوانند بجهة عدم تاثیر اعتبار نکرده اند و بدایت و نهایت این ابعاد اگرچه
در برج مختلف اند اما در درجه و جزء ان متحد باشند و هر یک ازین پنج نوع را که مقارنه و تسدیس
و تربیع و تثلیث و مقابله است نظر و اتصال و مشاکله نظری گویند و بعضی مقارنه را اتصال بجرم
خوانند و باقی نظرات را اتصال بشعاع موضع قران از امطرح شعاع و قران و نهایت
ابعاد معتبره را در سایر نظرات مطرح شعاع ان نظر گویند و کوکب تحتانی را در این امور
ناظر و متصل

ناظر و متصل و دافع تدبیر گویند و ان
دیگر را منظور الیه و متصل به و قابل تدبیر و قسیم
در این احوال دائما متصل باشد و زحل
متصل به و سایر کواکب متصف بهر دو صفت
توانند شد چنانکه بر ضمیر بصر است صورت
انظار بحسب تقسیم فلک برین گونه است
و نظرات قمر را با کواکب دیگر مراجات و ممارجات و امرجات گویند بسبب کثرت اتصال
قمر با سایر کواکب و امیزش دادن طبایع ایشان بیکدیگر و قران نیرین را اجتماع خوانند بجهة انکه حکما
شمس را مذکر گیرند و قمر را مؤنث و این وضع بمنزله مقالات ایشان بود و شاید که این اصطلاحات
بنابر مناسبت کلام رب العزة باشد که وجمع الشمس والقمر اینان را استقبال گویند بسبب انکه
قمر از شمس بعد از مقابله در طلوع مبادرت نماید یعنی پیشی گیرد مع هذا روز بروز متقارب باو
شود و لیس مستقبل او باشد چنانکه قبل از مقابله بسبب عکس این دو وضع مستدبر ان بود و بجهة این
مبادرت است که انرا درین حال بدر گویند و بعضی گویند که بدر ماخوذ است از بدره عین
یعنی بدره که مملو باشد از زر یا چیزی که مملو باشد از دمع چه در ینوقت صفحه قمر از نور پر میشود
واز اینجهة است که بمحاق استقبال را امتلا نیز گویند و قران افتاب را با یکی از خمسه متحیره احتراق ان

کوکب که بینند بسبب تشبیه شمس با آتش و اختفاء کوکب تحت الشعاع او احتراق و مقارنه یکی از کواکب
سیاره با یکی عقدتین قمر مجاسده آنکه کوکب با عقده گویند که بمعنی ملاصقه است و بعضی آنرا
دخول نظرات دانسته و غیر از مقارنه نظر دیگر را احکامیان با عقدتین اعتبار نکنند چه ایشان را نور و شعاع
نیست و اختیار عقدتین قمر در مجاسده دو عقدتین کواکب دیگر جهة آنست که این دو عقده جائیکه
سفلی اقربند و خسوف و کسوف که دو امر عظیم اند در این عقده حادث میشود و سفلیین را با آفتاب
غیر از احتراق اصلا نظری دیگر نباشد زیرا که مرکز جرم آفتاب و مرکز تدویر هر یک از سفلیین در تمام مسامت
یکدیگرند تقریبا و از آنجهة است که حرکت وسط ایشان را مثل حرکت وسط شمس گرفته اند تا مسامت
مختل نشود پس لاجرم چون این دو کوکب بذروه و حضیض تدویر خود رسند محترق گردند و چون
از ذروه و حضیض مزایلت نمایند هر آینه در یکی از دو طرف آفتاب باشند که آنرا طرف صباحی
و طرف مسائی گویند و هرگز از آفتاب زیاده از آنچه مقتضی نصف قطر تدویر ایشانست دور
نشوند و غایت آن در زهره چهل هفت درجه است و در عطارد بیست هفت درجه پس این دو
کوکب را با آفتاب الا الاحتراق نظری دیگر صورت نبندد چه مقدار نظر تسدیس که اقل مقادیر
انظار است شصت درجه است در نطقی که سفلیین را با آفتاب نیست و در باب سیم اشاره بآن
رفته است اهمیت و الیاشتر یعنی سفلیین را با یکدیگر غیر از قران و تسدیس نظری
دیگر نباشد بسبب آنکه مرکز تدویر این دو کوکب چنانکه گفتیم دائما مقارن یکدیگرند پس هیچ شکلی

ممرز کرانها

نیست که ایشان را با یکدیگر قران متصور است و چون اتفاق افتد که هر یک در طرفی آفتاب باشند
هر آینه میان ایشان تسدیس نیز ممکن بهیچ غایت بعد ایشان در این حال از یکدیگر بقدر مجموع غایات
بعد هر یک از آفتاب که آن از هفتاد درجه متجاوز است نتوانند رسید و ظاهر است که حد تسدیس شصت
درجه بیش نیست لیکن بمقدار نظرات دیگر برسد چه تربیع که اقل مقادیر این انظار است بعد تسدیس نود
درجه است اما تناظر که از اتصالات و مشاکله محلی گویند بر دو نوع است یکی تناظر نوری و آنرا
زمانی و اتفاق طریقت نیز گویند و آن بودن دو کوکب سیاره است در دو طرف اول
سرطان یعنی نقطه انقلاب صیفی بر وجهی که بعد موضع هر یک از ایشان یعنی از این دو کوکب از انجا یعنی از
سر سرطان متساوی باشد ولا محاله آن بعد در یک کوکب بر توالی بروج باشد و در دیگری بر خلاف توالی
مثلا چون کوکبی در ده درجه ثور بود و دیگری در بیست درجه اسد هر آینه میان ایشان تناظر بود چه بعد
هر یک از راس سرطان یکبرج و بیست درجه است اول بر توالی و ثانی بر خلاف توالی و این نوع را
اتفاق طریقت بسبب آن گویند که دو جزو از منطقه البروج که متساوی البعد بود از نقطه انقلاب
چنانکه سبق ذکر یافت در باب ششم یکدیگر رسم کند پس هر دو در مطلع یکطریق متفق باشند و نوعی
زمانی بسبب آنکه زمان نهار یکجزو و همچنین زمان لیل او با زمان نهار و زمان لیل الجزو دیگر
مساوی بود چه هر دو بر یک مدار دست تناظر مطلعی یعنی دوم از این دو نوع تناظر مطلعی است و آنرا

اتفاق قوت نیز گویند و آن بودن دو کوکب از دو طرف اول حمل یعنی نقطهٔ اعتدال ربیعی بر
وجهی که بعد موضع ایشان ازو متساوی باشد و این بعد نیز در یک کوکب بر توالی بود مثلا چون کوکبی
در پنج درجهٔ دلو بود و دیگری در بیست و پنج درجهٔ ثور بود هر اینه میان ایشان اتناظر واقع شود چه بعد هر یک
از راس حمل بیست و پنج درجه بود و اول بر توالی و ثانی بر خلاف توالی و این نوع را مطلق بسبب آن
گویند که چون معدل النهار و منطقة البروج دو دایره متقاطع اند هر اینه قسی که منطقة البروج که بحرکهٔ معدل متحرک
باشند متفاوت المده طلوع کند لا محاله امتداد قوسی بود از معدل النهار که بآن قوسی از منطقه طالع شود
از مطالع الفوس منطقه جو خوانند و در کتب هیئة مبین شده که مطالع دو برج یا دو جزو متساوی البعد
از اول حمل که تناظر در آن متحقق می‌شود متساوی بود و اتفاق قوت بسبب آن گویند که مطالع هر یک
از دو جزو مذکور چنانکه گفتیم متساوی آن دیگر است پس قوة یکی مثل قوة آن دیگری باشد در طلوع و
غروب چه حرکت بمقدار قوت است و چون در حرکت مساوات بود در قوت نیز مساوات بود و چون کوکب
سیوم بنظر یا تناظر کوکب سیوم مجاسده یکی از عقدتین قمر شود و پیش از رسیدن بحقیقت آن نظر یا تناظر
یا مجاسده حرکت یک کوکب از آن دو کوکب قریب مباین الاتصال یا کوکب قریب مجاسده احد
العقدتین متغیر شود با آنکه از استقامت برجعت یا سرعت ببطؤ راجع یا مستقیم یا بطی یا سریع شود
و بسبب یکی از این عوارض آن نظر یا تناظر یا مجاسده باطل شود آن بطلان را انتکاث گویند

وا بعضی

وا بعضی در نظرات میانهٔ قمر و سایر سیارات صورت نه بندد و بعضی میانهٔ شمس و هر یک از متحیره عالم
علم هیئت مخصوص نیست و انتکاث در بیت بمعنی عهد شکستن و تاب از ریسمان باز دادن است و اهل احکام انتکاث را
دلیل عهد شکستن و پشیمان از کارها و ناامیدی دانسته اما تحویل که آنرا حلول نیز گویند عبارت از انتقال
نقطه ایست از آخر برجی باول برج بعد از آن و اگر انتقال آن نقطه از اول برج باخر برج مقدم باشد
عکس گویند یعنی عکس تحویل مراد از نقطه مراکز کواکب و عقدتین قمر و نقطهٔ اوج هر یک از سیاره و جوز
هراه خمسه متحیره است لیکن ثبت تحویل اوج و جوزهرات خمسه متحیره در تقویم مشهور نیست و بعض نقل کهل را
از بعض بعض مطلقا نیز تحویل گویند و تحویل قمر از برجی ببرجی اصطلاحات انتقال گویند و در تقویم نظرات
آفتاب و خمسه متحیره و تناظرات و انتکاث و مجاسده تحویل عکس ایشان که لازم رجعت و عکس راس
قمر را که عکس ذنب او را چه آن عقابله معلومست در صفحهٔ یعنی بر حاشیه میز در جدول انفعالات کلیه ثبت کنند
و بعضی روز ساعت گذشته از شب و روز که این اوضاع و احوال در آن واقع شود تعیین کنند
و علامات اینها که مذکور شد اینست ﻫ علامت مقارنه س علامت تسدیس ع علامت تربیع ثـ
علامت تثلیث و از آنکه نقطه بهمند چه قرینه بر آن دالست له علامت مقابله است و استقبال
بجهة مرحوم خود از ابهام مقابله الحاق کنند و چیزی ننویسند لهع علامت اجتماع و از علامت تربیع بمقابله
متمیز نیست ﻫ علامت احتراق ج مجاسده ظ علامت تناظر لـ علامت تحویل لـ علامت لیل

و قمر را از علامات استقبال بقران نیرات م علامت یوم و انصرافات و عکس امیرع نویسند و گاه باشد

که علامت کات نویسند و از ابعد منقوط سازند و انجیبی گاه باشد که علامت مجاسده را با راس معس

و با ذنب معنب نویسند و در این زمان این بیشتر مستعمل است و چون ناظر مطلق باشد بجهة تمر بر بالای ان ناظر

حرف عین ع نویسند و اگر دوری باشد حرف م نویسند و اگر ثبت یکی از این دو حرف التزام کنند اهم

مقصود حاصل شود و بعضی علامت ناظر زمانی را که اهمال دوری باشد ط نویسند و ناظر مطلق را طم و در نظرات و تناظرات

اول علامت نظر یا ناظر ثبت کنند پس علامت یک کوکب بتقبیل ناظر نظر یا که فلک او تحت فلک ان کوکب دیگر باشد

ثبت کنند پس علامت ان کوکب دیگر که متصل است پس علامت روز اگر اتصال در روز باشد یا شب

اگر در شب باشد پس علامت یکی از ایام اسابیع ملحق بعلامت روز یا شب پس علامت ساعات و دقایق گذشته

از اول روز یا شب اول که در ان روز یا شب اتصال واقع شده باشد و اینها اهم مشروط است با که درجی

رقم از روز ثبت شود اگر مسافت میان بهم باشد و الا نزدیک بان و در احتراقات همه نیز علامت

شمس ننویسند چه علامت احتراق مشهور است بر انکه قران کوکب با شمس است و در رقم احتراق متصل بعلامت کوکب

محترق نویسند و در مجاسده اول رقم مجاسده نویسند و بعد از ان رقم کوکب مجاسد بعد از ان رقم

عقده راس یا ذنب و اگر علامت مجاسده معس معنب و علامت روز یا شب و اسابیع و ساعات و دقایق

بطریق مذکور ثبت نمایند یعنی بترتیبی که در نظرات و تناظرات مذکور شد ثبت نمایند و در انصرافات

بعد از کتابت

بعد از کتابت لفظ انصرافات یا علامت ان هر کدام اختیار کنند باشند علامت نظر اگر انصراف نظر

می باشد یا ناظر اگر ناظری باشد یا مجاسده اگر مجاسده می باشد پس نویسند علامت کوکب منصرف از دو کوکب که

در اتصال ایشان انصراف واقع شده باشد پس علامت ان کوکب دیگر یا علامت یکی از عقده‌های قمر اگر انصراف

در مجاسده شده بران قیاس که در نظرات و غیرها مذکور شد و در انصرافات ساعت و دقیقه ننویسند الا نادر

زیرا که دریافتن وقت ان معتبر است خصوصا در علویین و در تحویلات اول علامت تحویل ثبت کنند پس

علامت کوکب محول پس علامت برج محول الیه چه برج محول عنه بقرینه معلوم می شود پس علامت کوکب محل پس

علامت روز یا شب و ایام اسابیع و ساعات و دقایق بر قیاس نظرات و غیرها و بعضی تحویل شمس را ابد برج حمل

یا بوجه دیگر غیر سواد ننویسند و اتمام ایشان ان مشهور است و بر این قیاس یعنی بر قیاس تحویل عکس ثبت

چنانکه اول لفظ عکس نویسند پس علامت کوکب عاکس یا راس پس علامت بروج معکوس الیه و بعضی چون خواهند

که عکس ثبت کنند بعد از علامت کوکب یا راس لفظ الی نویسند ظاهر السبب این باشد که لفظ عکس که بمعنی

رد است در عرف نجوم الی مستعمل شود و بر جواز نسخ ظاهر است که ایراد این بی فایده است و اگر نظر یا ناظر

یا غیر آن از تحویلات و مجاسدات و دیگر بعد از این خواهد آمد از رسیدن ان کوکب بمواضع معینه در نیم روز

یا در نیم شب واقع باشد تخفیف کتابت بجای علامت ساعات و دقایق رقم که علامت نصف است نویسند

و در تقویم قمری ساعت و دقایق از اینها که مذکور شد متروک باشد و تناظر نیز درین زمان بعض الا در تقویم

تمام ننویسند باب [illegible] در معرفت شرف و هبوط کواکب و اوجات و حضیضات ایشان بر ادوار مستقیمه

بعضی خاناند که اهل احکام نجوم بالهام و کهانت و تجربه و قیاس از حلول کواکب در هر یک از بروج و اجزای
آن ادراک تاثیرات سعد و نحس کرده اند و درین اعتبارات نموده یکی از انجمله اعتبار شرف و هبوط
کواکب چنانکه هر کوکبی در برجی و در درجه نوعی قوتی یافته اند و درین شرف آن کوکب نامیده اند یا ضعفی و درین
هبوط آن کوکب گفته اند پس بعد ازین بیان موضع شرف و هبوط هر یک در آمده که شرف آفتاب نوزدهم درجه حمل است
و شرف قمر در سیم درجه ثور است و شرف زحل در بیست یکم درجه میزان و شرف مشتری در پانزدهم درجه سرطان و شرف
مریخ در بیست هشتم درجه جدی و شرف زهره در بیست هفتم درجه حوت و شرف عطارد در پانزدهم درجه سنبله است
و در عقدتین قمر نیز اعتبار شرف کرده اند و گفته اند شرف راس در سیم درجه جوزا است و شرف ذنب در سیم درجه
قوس و چنانکه اهل عربیت اول تتبع و استقرای کلام عرب کرده اند در زبانی الی حجته ضبط قواعد صرف و نحو
دلایل استحسانیه ایراد نموده انجنین اهل احکام بعد از تجربه و قیاس دلایل و نکات مستحسنه جهة این معتبرات
در مداخل هند گور ساخته اند و اعتبار اشراف از بیوت طالع عالم کنند و گویند سرطان طالع عالم است
و چون اوتاد ان در انجه طالع و عاشر و سابع و رابع است هر اینه بروج منقلبه اند و سزاوار است که شرف
شمس و کواکب علویه که ابطا سایر سیاره اند درین بروج باشد تا مقاومت آن انقلاب کنند پس شرف
مشتری که کوکب حیات و بقا دست لایق است که در سرطان باشد که وتد طالع است چه طالع متعلق
بجسد و نفس است و شرف آفتاب که پادشاه کواکب است مناسب است که در حمل باشد که بیت عاشر است چه

بتولیت

علی تولیت و متعلق است بحکومت و دولت و شرف زحل که کوکب دهقنت است و فلاحت
موافق است که در میزان باشد که بیت رابع است و رابع خانه ضیاع و عقارست و شرف مریخ که کوکب
مخالفت و عداوت است قیاس است که در جدی باشد که بیت سابع است چه بیت سابع بیت اضداد و خصومت
و شرف قمر که خلیفه و معین آفتاب است اولی است که در جزو اشرف او باشد پس ثور که جای در حمل است شرف قمر
بود و چون زهره سعد است و کوکب نظافت و نزاهت و بیت نهم متعلق است بدیانت و تقوی و طهارت
باید که خانه نهم که برج حوت است که شرف او باشد و کوکب عطارد که کوکب عقل و علم و فراست و کیاست است
سزاوار است که در سنبله باشد برج [illegible] بیت ثالث است چه بیت ثالث متعلق است بعلم و ادب و
تعلم و تعلیم چون موضع شرف هر یک ازین کواکب با نظر است بطالع و عقدتین قمر از کواکب نیستند اولی است که
شرف ایشان در موضعی باشد که از طالع ساقط باشد و بیوت ساقطه دوم و ششم و هشتم و دوازدهم است
پس ازینها بیت دوازدهم را جهة شرف راس اختیار کرده اند که جوزا است بسبب مجاورت که آن بثور که شرف
قمر است و چون ذنب مقابل راس است پس باید که شرف او نیز مقابل شرف راس باشد که پس قوس که موافق
جوزا است و از بیوت ساقطه شرف او باشد و معرفت طالع و سایر بیوت و منسوبات هر یک بعد ازین
بتفصیل معلوم خواهد گشت و اهل این فن گویند که چون کوکب در برج شرف مثل شخصی باشد در مملکت خود با
حکومت و سلطنت و موضع هبوط هر یک ازینها یعنی ازین کواکب در درجه مقابل شرف ایشان باشد یعنی در برج

هفتم همان درجه مخفی نماند که دو درجه متقابل در فلک ضد یکدیگرند همچنین دو برج چه یکی از ان فوق الارض بود ان
دیگری تحت الارض باشد واگر یکی طالع باشد ان دیگری غارب بود ویکی در سمت الراس بود ان دیگری در سمت القدم
باشد واگر صاعد بود در ارتفاع ان دیگری هابط باشد در مخطط پس ضد یکدیگر باشند وچو هبوط در تاثیر نیز
شرف باید که در موضعی باشد که مقابل موضع شرف باشد بنا وعلی هذا هبوط شمس در نوزدهم درجه میزانست وهبوط
قمر در سیم درجه عقرب وهبوط زحل در بیست یکم درجه حمل وهبوط مشتری در پانزدهم درجه جدی وهبوط مریخ در بیست هشتم
درجه سرطان وهبوط زهره در بیست هفتم درجه سنبله وهبوط عطارد در پانزدهم درجه حوت وهبوط راس
سیم درجه قوس وهبوط ذنب در سیم درجه جوزا و منجمان هند در اعتبار درجات خلاف جمهور کرده اند
بنوعی که سید الفضلا وابلغ العلما عیاثا منصور در مواقع النجوم ایراد فرموده است ومیانه جمهور نیز خلافست در انکه اطلاق
شرف وهبوط بر احاد درجه باید کرد یا بر تمام برج یا بر اوایل برج یا درجه شرف است که معالعدد
بیان مذهب مختار در انده که در برج شرف هم باشند وازان هبوط نیز هم هبوط الا انکه درجه اقوی بود
پس چون کوکب ببرج شرف یا هبوط تحویل کند ابتدای قوت هر یک بود و روز میزاید می شود تا ان درجه
انجا در کمال قوت بود بعد ازان شروع در تناقص کند تا که در علی حلول ببرج دیگر منتفی شود و منقضی بیند
رفته است که هر کوکبی را ابد لا درجه شرف حدیست که شرف انجا منقطع می شود و انکه افتاب را تا بیست و پنجم درجه حمل است

وماه را تا بیست

وماه را تا بیست وسیم ثور ومشتری را تا بیست ششم سرطان ومریخ تا اخر جدی وزهره را تا دوازدهم حمل وعطارد را
تا بیست یکم سنبله ودر تحقیق درجات این طایفه دلیل بسیار گفته اند واکثری ازان خرافاتست بیک در فکر
نمی باید حقیقت انست که در این اعتبار بلکه در جمیع اعتبارات احکامیان مثبتست تجربه سلف شوند
متعرض دلیل نشوند کما قال امام هذه الصنعة ابو الحسن کوشیار الجیلی فی مجمل الاصول ومن متفردین بالعلم الذی
ای الاحکام من یأتی علی جزء دیانه بحجة علی سبیل النظر والجدل وبعض اتباع برهان الحکم بطریقة البرهان فالذی ینبغی ان
یعتقد فی هذا العلم انه مدرک بالتجربة والقیاس اما اوجات کواکب چون مصوا از تحقیق مواضع شرف وهبوط
کواکب فارغ شدند شروع نمود در تحقیق مواضع اوجات وحقیقت ان این بدانکه اوج در لغت معرب اوک است
وان کلمه ایست هندی بمعنی علو و ابعد نقطه ایست از محیط خارج مرکز نسبت بمرکز عالم اما حضیض کلمه عربیست بمعنی
پستی و اقرب نقطه ایست از محیط خارج مرکز بمرکز عالم و بلغت یونانی را افجون و حضیض را افریجون گویند
وچون حقیقت اوجات کواکب را در فن بیان هیئة افلاک جزئیه ایشان مبین شد حسم اسم انجا حاجت
تکرار نیست پس گوییم تقویم اوج که انرا یکی از میر اوج گویند قوسی بود از منطقة البروج میان اول حمل وموضع
اوج بر توالی ومراد بموضع اوج طرف خطی بود که از مرکز عالم خارج شود بنقطه اوج گذشته بفلک اعلی
منتهی شود واگر نقطه تقاطع دایره عرضیه است که بطرف خط مذکور گذرد با منطقة البروج ان تقاطع که اقربست
بطرف خط مذکور چنانکه در سایر کواکب است و چون ممثلات سوی ممثل قمر بقدر حرکت ثوابت متحرک کنند

هر اینه اوجات این کواکب که نقطهٔ خفیه ایست از ممثلات بربان حرکه متحرک باشد و از اینجهت است که مصنف
در تحقیق مواضع اوجات رعایت تاریخ کرده میفرماید که در سال اربعمائه ملکی هیئة بمحاسبه زیج خاقانی
موضع آفتاب یعنی انتهای قوس مذکور در دویم درجه سرطان لعنه موضع اوج زحل در سیزدهم درجه قوس
و موضع اوج مشتری در دویم درجه میزان و موضع اوج مریخ در نوزدهم درجه اسد و موضع اوج زهره
در بیستم درجه جوزا و موضع اوج عطارد یعنی اوج مدیر او نه اوج حامل او در پنجم درجه عقرب و موضع
حضیض هر کدام دایما در مقابل اوج شان باشد یعنی در برج هفتم بهمان درجه اوج و حضیض دو نقطه متقابل اند
از فلک سوی اوج و حضیض عطارد که با یکدیگر متقابل نیستند بلکه حضیض حقیقی او که عبارتست از اقرب
ابعاد مرکز تدویر او است بمرکز عالم بر دو نقطه تثلیث اوج مدیر است چنانکه اهل هیئة باستقراء معلوم کرده اند
پس عطارد را سه حضیض باشد یکی حضیض مدیری که مقابل اوج مدیر است و دو حضیض حقیقی که بر دو نقطه تثلیث
اوست و در اول سال یا بعده و نهزده ملکی هیئة که زمان تحریر این سرخست بمحاسبه زیج جدید الغ بیکی
اوج آفتاب درجه و چهل دقیقه پنج ثانیه سرطان بود و اوج زحل در نوزده درجه و یازده دقیقه و بیست
ثانیه میزان بود و اوج مریخ در بیست چهار درجه و دوازده دقیقه پنجاه پنج ثانیه اسد و اوج زهره در
بیست چهار درجه و چهل و یک دقیقه و سی ثانیه جوزا و اوج عطارد در شش درجه چهل و چهار دقیقه و سی
پنج ثانیه عقرب بود ظاهر نماناد که از آنچه مصنف از زیج خاقانی نقل کرده تا آنچه ما از زیج جدید استخراج کرده ایم

باکه حرکت

باکه حرکت بین الزمانین منظور داریم تفاوت بسیار میکند والله اعلم بحقیقة الحال و هو خیر الموفقین و سریع
الحاسبین و اگر کسی اراده کند که در سالهای بعد از این مواضع اوجات بداند بعد هر سال که از این تاریخ گذشته
باشد پنجاه دو ثانیه بر موضع اوج هر کوکبی افزاید مطلوب حاصل آید و از مواضع اوجات موضع راس هر یک
خمسه متحیره نیز استیلا توان نمود چنانکه پنج برج از اوج زحل و دو برج و بیست درجه از اوج مشتری و سه برج و چهار درجه
از اوج مریخ و سه برج از اوج زهره نقصان کنند و سه برج بر اوج عطارد افزایند تا چه ما حاصل موضع راس
هر یک از این کواکب باشد و در تقویم شرف و هبوط آفتاب و خمسه متحیره راس را یعنی وقت وصول هر یک را
با اول درجه شرف در صفحه معین در میان القالات کلیه نویسند چنانکه اول علامت شرف یا هبوط نویسند
پس علامت کوکب یا رای تلو علامت شرف یا هبوط پس علامت روز یا شب که در آن شرف و هبوط واقع شده
باشد پس ساعت و دقایق بطریق نظرات ثبت کنند و همچنین رسیدن کواکب مذکوره غیر آفتاب
متحیره را با وجات و حضیضات لیکن مثل این طریقه که مذکور شد در میان القالات کلیه ثبت کنند
بر طباع سلیم مخفی نماناد که اکثری منجمان مشهور در این موضع خطای و قعت پس خاص میان الجنالست
که اهل رسد در شمس و حلویه نقطه دیگر غیر اوج او نامیده اند و اسراد بجات ثبت کرده اند بنابر
سهولتی که بر عمل ظاهر میشود بیان آن در اینجا لایق نیست و بجای عمل از پی بعد عمل چون بتحقیق این امر مخفی نیست
وقت رسیدن این کواکب را بآن نقطه بعقیده آنکه اوج است استخراج کرده در تقادیم ثبت میکنند

حال آنکه کوکب هنوز باوج حقیقی واصل نشده چه اوج حقیقی در شمس متاخرست از ان نقطه بدو درجه و انچه در اوج گفتیم در
حضیض نیز بعینه سزاوارست کما لا یخفی و بر اولوا الالباب ظاهرست که اثر بر اوج و حضیض حقیقی مترتب است نه بر
اوج و حضیض اعتباری و علامت شرف کوکب در تقویم ف باشد و از هبوط ط و از رسیدن کوکب باوج ج
و از رسیدن او بحضیض مثلا ض یا حض در اکثر از تقاویم علامت شرف بسبب آنکه بیشتر با احتراق نشود و همچنین
هبوط را به تبعیت شرف بحمره یا لونی دیگر غیر سواد نویسند و قمر در هر اجتماع و استقبالی در اوج باشد و در
تربیع که او را با آفتاب باشد در حضیض بر اهل فهم و فطنت پوشیده نماند که صانع مصنوعات علیه الحکمت
ازلیه چنان ساخته اند که خط وسطی شمس را اما با مقارن مرکز تدویر قمر و نقطه اوج حاملا متوسط است میانه
ایشان و بیانش آنست که چون این هر سه با یکدیگر در نقطه از فلک البروج اول حمل مجتمع شوند هر شبانروز
مرکز تدویر قمر که بحرکه حامل متحرکست بیست و چهار درجه و بیست و دو دقیقه بتوالی از ان دو نقطه حرکت کند و اوج
بحرکه حامل و جوزهر بمقدار یازده درجه و دوازده دقیقه بخلاف توالی از این نقطه مرائیت نماید و چون
این هر دو فلک ظرف حامل اند بمقدار مذکور حرکت مرکز تدویر را و کنند پس بعد مرکز تدویر از خط وسط
شمس سیزده درجه و ده دقیقه ماند چون خط وسط شمس پنجاه نه دقیقه بتوالی حرکت کند و لا محاله بهمین
مقدار بعد مرکز تدویر نیز دیگر و از اوج دورتر شود ما بین او و هر یک از اوج مرکز تدویر دوازده درجه و یازده
دقیقه شود و از انچه گفته شد که حرکت حامل را بعد مضاعف خوانند نیز بعد مرکز تدویر از اوج حامل آید و از

انچه گفتیم

و از انچه گفتیم لازم می آید که مرکز تدویر قمر همیشه در اجتماع و استقبال وسطی در اوج باشد و در تربیع که او را
با خط وسطی افتد در حضیض و در ربطی که ماه را با آفتاب است و در باب سیم موعود بود همینست پس مرکز تدویر در
هر ماهی دو بار باوج و دو بار بحضیض رسد و آنکه ما بجای مرکز ذکر قمر کرده و از ذکر اجتماع و استقبال مطلق
اجتماع و استقبال حقیقی خواسته نه وسطی و همچنین از تربیع مراد او تربیع حقیقیست نه وسطی ظاهرست که قصد تقریب کرده

باب نهم در معرفت طالع اجتماع و استقبال جزء الثانی طالع در اصطلاح قوم جزویست از منطقة البروج
که در وقت معروضی بر افق شرقی باشد یعنی بر طرف شرقی افق حقیقی پس اگر آن وقت زمان ولادت
شخصی بود آنرا طالع الشخص گویند و الا در اول سال شمسی بود آنرا طالع سال گویند و اگر وقت افتتاح کنند
و انچه بر افق غربی باشد در آنوقت ان از منطقة البروج آنرا سابع گویند و انچه منطقة البروج در ان وقت بر
دایره نصف النهار باشد از طرف فوق الارض آنرا عاشر گویند و از طرف تحت الارض رابع خوانند و هر خانه که
بعد از طالع بود بر توالی آنرا ثانی گویند و انچه بعد از ان باشد ثالث و همچنین تا آخر که ثانی عشر است و ثانی عشر
متصل بطالع باشد و تفصیل این اجمال بر وجه کمال آنست که اهل تنجیم فلک البروج را بدوازده قسم تقسیم کنند
و آنرا تسویه البیوت خوانند و این تقسیم بوسیله شش دایره عظیمه باشد یکی از انجمله افق است که در مبدء
قسم اول و هفتم که طالع و سابع است گذرد و دیگری نصف النهار که بر مبدء قسم دهم و چهارم گذرد که عاشر
و رابع است و قوم را در مبادی این بیوت اربعه که از این دو دایره حصول می رسد اختلاف عظیمست

دلهذا اسم میان انها علی التعای بحم اما در مبادی بیوت خلاف کرده اند آنچه جمهور بر آنند که نصف شرقی
قوس النهار جزو طالع و نصف شرقی قوس اللیل را بسه قسم متساوی کنند و دایره میول بمبادی ان اقسام
بگذرانند و آنچه محقق استادی ریحان بیرونی است که ابن امر اگر محقق خواهند آنست که هر یک از ارباع
دایره اول سموات که واقع است میان افق و نصف النهار بسه قسم متساوی کنند و دایره اول سموات
دایره باشد که بسمت الراس و سمت القدم و بنقطه مشرق و مغرب بگذرد و دوایر عظام بمبادی این اقسام بگذرانند
بشرطی که مار باشند بنقطه شمال و جنوب که دو نقطه تقاطع دایره نصف النهار و افق است و آنچه معتقد
حبش حاسب است که هر یک از دو قوس افق را که واقع است میان جزو طالع و نقطه جنوب و شمال بسه قسم
متساوی کنند و دایره ارتفاع بمبادی ان اقسام بگذرانند و این طریق حقیقی تر نیست کرده اند چه اگر منطقه
البروج بسبب دو راس بگذرد و با این طریق تسویه البیوت میسر نیست اگر مستعمل سخن حالات است که هر یک از دو قوس را
از منطقه البروج که واقع است میان افق و نصف النهار بسه قسم متساوی کنند بمبادی ان اقسام دوایر عرضیه بگذرانند
و چون منطقه البروج بدوایر معروفه یکی از این طریق بدوازده قسم شد هر قسمی را بیتی خوانند و ابتدای
اقسام را اگر بیوت خوانند و ابتدا از طالع کرده بر توالی بشمرند و چون شکلی مدور یا مربع
بکشند و دران دوازده خانه رسم کنند و طریق رسم بحسب عبارات مختلف است و بالجمله ابتدا بدو جهت
رسم کنند که متصل باشد بعضی از انها به بعضی دیگر و خانه دوازدهم که آخر بیوت است متصل

بخانه اول

بخانه اول باشد و دو خانه در جدول اول یکجا از بیوت دوازده کانه یعنی قوسی که از منطقه البروج واقع باشد
بمیان اول حمل و مرکز الخانه و بر توالی ثبت کنند و مواضع کواکب سیاره و عقده یا قمر در خانه از ای انها
که افتد ثبت نمایند و این اعمال شکل را زایجه خوانند که ماخوذ است از زیچ معرب زه مار یعنی و این
خطیست که بنایان را در استوای عمارات بان رجوعست و در صحاح مذکور است که اصمعی گفته است که بر
من ظاهر نیست که لفظ زیچ عربی الاصل است یا معرب و بعضی گفته اند که زایجه مشتق است از زیچ بقرینه
آنکه اکثر استعمال آن در موالید است تا جزو اجتماع جزویست از منطقه البروج که در آن جزو اجتماع واقع شده باشد
یعنی جزوی که موضع نیرین در آن متحد باشد و جزو استقبال جزویست هم از منطقه البروج که در آن جزو
استقبال واقع باشد و در حقیقت استقبال از دو جزو متقابل متحقق می شود لیکن چون الجزو ینبغی را
ثبت نمایند الجزو دیگر بمقابلیه معلوم شود پس اگر استقبال در روز بود الجزو یعنی جزو استقبال موضع
آفتاب بود بجهة آنکه درین هنگام الجزو که موضع آفتاب است فوق الارض بود و شاید جزو
فوق الارض را در استقبال اعتبار کنند و اگر استقبال در شب بود موضع قمر جزو استقبال بود چه درین وقت
الجزو که موضع قمر است فوق الارض باشد و اگر اتفاق افتد که استقبال در احد طرفی حقیقی نهار
واقع شود درین حال تیر و استقبال موضع نیر بود که بر افق شرقی بود و در تقویم تام نمیسر طالع و عاشر اجتماع

و استقبال مقرون بجدول ایشان در جدول باریک در میان جدول الفصلات کلیه بیاورند یا مینویسند که
اول علامات اجتماع و استقبال ثبت کنند پس علامات روز یا شب متصل بیکی از ایام اسابیع پس ایام شهر
عربیه ماه مشهور ساعات و دقایق گذشته از اول روز یا اول شب که در آن اجتماع یا استقبال واقع شده پس
طالع اجتماع یا استقبال وضع کنند اول رقم برج دوم درجه سیم دقیقه و برین قیاس طالع هر یکی از عاشر
جزو زایچه رقم ثبت کنند و چون طالع و عاشر ثبت شود هر آینه سابع و رابع بمقابله معلوم گشته چه سابع
در مقابل طالع باشد و رابع مقابل عاشر کما لا یخفی و چون خواهند که ارقام کمیت هر یکی از ساعات
و طالع و عاشر ثبت کنند اول علامات ایشان بنویسند و علامات اینها است ساعة طالع
عاشره و لفظ جزو را مقرون بالف لام ثبت کنند پس حرف من تبعیض پس رقم برج که مقصود است
پس رقم درجه و دقیقه که مقصود است و گاه باشد که جهت اهل تخفیف کتابت علامات روز یا شب
و ساعات و دقایق اجتماع و استقبال در جدول بیاورند چه آن از صفحه تسییری معلوم میشود زیرا که مقارنه
و مقابله شمس که از صفحه تسییری بازاء هر روز مقیده عبارت از اجتماع و استقبال است کما سبحی و بعضی منجمان
در تقاویم تامه چون خواهند که زیاده تدقیق نمایند جهت هر اجتماعی و استقبالی علیحده زایچه وضع
کنند یکی در اول صفحه یمین و دیگری در اول صفحه تسییری و گاه باشد که هر دو را در اول صفحه تسییری
وضع کنند و چون خواهند که نصف ظاهر و نصف خفی منطقة البروج بدایره نصف النهار در افلاک

بر دو قسم مختلف

بر دو قسم مختلف منقسم میشود لاجرم گاه بود که برجی که بحسب عدد عاشر برج طالع بود بحسب واقع
عاشر نباشد بلکه در طرف شرقی دایره نصف النهار بود و در این حال در اکثر معموره برج نهم طالع عاشر باشد یا در طرف
غربی آن بود و در این حال در اکثر مسکون برج یازدهم طالع عاشر باشد مثلا در بلده فاخره هرات صینت عن الآفات و البلیات
هرگاه طالع بیست و پنجم درجه دلو باشد عاشر بحسب عدد برج عقرب است اما بحسب عمل بیست درجه قوس است که برج یازدهم است چه
درین وقت آن بر دایره نصف النهار است و برج عقرب بطرف غربی آن در این هنگام بسبب این اختلاف در تسطیح
زایچه چنین نویسند [illegible] من [illegible] یعنی عاشر که برج عقرب است بحسب عدد از برج قوس است بحسب عمل و لهذا در بلاد هرات هرگاه سه
درجه ثور طالع باشد عاشر بحسب عدد دلو است اما بحسب عمل بیست درجه جدی است که برج نهم است چه در این وقت آن بر دایره
نصف النهار است و برج دلو در طرف شرقی او و در این هنگام چنین نویسند [illegible] من [illegible] یعنی عاشر که برج دلو است بحسب عدد
از برج جدی بیست درجه است بحسب عمل و رابع که مقابل عاشر است نیز باین نوع مختلف شود و مثل این اختلاف که گفتیم
در جاهای دیگر غیر از طالع و سابع نیز واقع شود و چون در تسویة البروج منطقة البروج باقسام مختلفه منقسم میشود هر آینه گاه باشد
که مرکز دوم یعنی برج سیم آن بیت واقع شود یا مرکز دو بیت در یک برج افتد و باین سبب بعضی یا اکثر از بیوت بحسب عدد
عمل بر قیاس عاشر مختلف شود مثلا چون همان بیست درجه دلو که مثال آورده در بلده مذکور طالع باشد بیت حادی عشر
که بحسب عدد قوس است بحسب عمل سه درجه جدی واقع شد پس آنرا در این هنگام چنین باید نوشت [illegible] من [illegible] و بیت ثانی که بحسب عدد
حوت است بحسب عمل اول درجه حمل افتد پس آنرا در این حال چنین باید نوشت [illegible] من و بیت ثالث که بحسب عدد حمل است بحسب عمل بیست درجه
ثور افتد پس آنرا چنین باید نوشت من بیوت نظیره اینها که خامس و ثامن و تاسع است نیز بر این قیاس

[illegible]

بعد چون نقطه طالع مبدأ تقسیم بوده است در اختلاف جانبه و انتهای سابع حمل مقابل اوست باب ششم در معرفت نطاقات
کواکب سبعه سیاره و ظهور جهات خمسه متحیره در رویت اهله اولا باید دانست که در تحقیق خارج مرکز دایره موهوم در که آفتاب بران
حرکت میکند منطقه خارج مرکز خوانند و همچنین در تحقیق حامل هر کوکب دایره را که مرکز شد و بر ان متحرک منطقه حامل آن کوکب
گویند در تحقیق تدویر نیز دایره موهوم را که مرکز کوکب بحرکت تدویر بدان حرکت کند منطقه تدویر آن کوکب گویند و اهل این صناعت
منطقه خارج مرکز آفتاب را و انتهای منطقه حامل سایر کواکب و منطقه تدویر انها را بچهار قسم کرده اند بر وجهی که دو قسم فوقانی
که مساوی اند عظمت از دو قسم تحتانی که هم متساوی اند و ان اقسام را نطاقات خوانند هیئت مبنی قول است که هر یکی از کواکب سبعه سیاره
در فلک اوج آن یعنی فلک خارج مرکز هر یک چهار نطاق است که او را نطاقات اربعه گویند و هر یک از خمسه متحیره را و قمر را که ذی تدویر اند
در فلک تدویر ایشان چهار نطاق دیگر است از نطاق تدویری گویند و نطاق منطقه یک معتبر اند و بعضی گویند که منطقه اخص است
از نطاق چه نطاق در لغت هر چیز را گویند که بر میان بسته شود و منطقه میان بند متعارف گویند و علی التقدیر بر تبع اطلاق
نطاق بر این اقسام از قبیل اطلاق کل است بر جزء و بعد هذا مخفی نماند که بعضی درین قسم نطاقات اختلاف ابعاد را اعتبار کرده اند
و بعضی اختلاف سیر را معتبران ابعاد گویند که مبدأ نطاق اول ابعد هر فلک و در برین نقطه ها از منطقه میان ایشان نسبت
بمرکز عالم و مبدأ نطاق سیم نزدیکترین نقطه ها از منطقه ایشان نسبت بمرکز عالم و معتبران سیر میگویند که مبدأ نطاق اول ابعد هر فلک
انجا بود که حرکه هر یک نسبت بمرکز عالم در کمال بطو بود چنانکه در خارج مرکز مطلق در تدویر قمر است یا در کمال سرعت چنانکه
در تدویر خمسه متحیره است و مبدأ نطاق سیم انجا که در کمال بطوء چنانچه در تدویر خمسه متحیره است پس بحسب هر دو رای مبدأ
نطاق اول و سیم در خارج مرکز اوج و حضیض و در تدویر ذروه و حضیض مرئی بود و کمالا یخفی علی من له ید فی العلم الهیئة

ومبدأ نطاق

و مبدأ نطاق دوم و چهارم نزد معتبران ابعاد دو نقطه بعد اوسط باشند بحسب مسافت یعنی بعدی که واسطه باشد میان بعد
ابعد و بعد اقرب و ان در خارج مرکز دو نقطه تقاطع منطقه اوست با دایره مرسومه بر مرکز عالم بمقدار نصف قطر خارج مرکز
و در تدویر دو نقطه تقاطع محیط اوست با دایره مرسومه بر مرکز عالم بمقدار بعد مرکز تدویر از مرکز عالم و نزد
معتبران سیر دو بعد اوسط باشند بحسب سیر یعنی موضعی که انجا حرکت نه سریع باشد و نه بطیء ان در تدویر دو نقطه تماس منطقه
اوست با دو خط که از مرکز عالم بجانب او اید و در خارج مرکز شمس و عطارد دو طرف خطیست که از مرکز عالم عمود
شود بر خط مار باوج و حضیض و در حامل علویه و زهره دو طرف عمودیست که از مرکز حامل خارج شود
بر قطری که باوج و حضیض ایشان کذرد و در حامل قمر دو طرف عمودیست که خارج شود بر خط مار باوج و حضیض
او از نقطه بر همان خط که بعد او از مرکز عالم در طرف حضیض او بمقدار یازده جزء و ثلثان جزء است تقریبا
باجزائی که نصف قطر فلک مایل او شصت باشد و برهان مهندسی بر انها اقامت کرده اند لیکن ایراد ان
اینجا مناسب نیست و نطاق اول وجه ان بود که چون آفتاب با مرکز تدویر سایر کواکب از اوج کذرد
دور و باشند و باقی بر توالی حرکت خارج مرکز و نطاق اول تدویر انکه چون مرکز کوکب از ذروه
مرئی کذرد دوران باشند و باقی بر توالی حرکت تدویر و کوکب در نطاق دوم هابط
بود و در نطاق سیم و چهارم صاعد و در نطاق چهارم و اول مستعلی بود و در نطاق دوم
و سیم منخفض و اهل احکام اینها را از جمله قوت و ضعف کواکب شمرند چنانچه در

باب نوزدهم معلوم کردن انشاء الله تعالی و از این دو شکل تصویر آنچه مذکور شد معلوم کرد تأمل

و در تقویم تمام نطاقات اوجی

و تقویم بری کواکب را باعتبار ابعاد با سیر هر کدام اختیار کرده باشند در صفحه معینی در سر جدول تقویم نشان
ثبت کنند

ثبت کنند تا معلوم شود که مرتبه از زمانهای سالانه مرکز تدویر هر کوکب در کدام نطاق اوجی آن کوکب جزء در
کدام نطاق تدویر است و علامت این نوع علامت هر یک از نطاقات اوجی و تدویری اینست قا نطاق اول
اوجی قب نطاق دوم اوجی قج نطاق سیم اوجی قد نطاق چهارم اوجی قا نطاق اول تدویری قب نطاق
دوم تدویری قج نطاق سیم تدویری قد نطاق چهارم تدویری و گاه باشد که چون کوکب مرکز تدویری در
نصف النهار در آخر نطاقی باشد و در نصف النهار دیگر که بدان رفت نطاقی دیگر رود و علامت این نطاق
که با او متصل شده در پهن آن نصف النهار در انها رقوم آن کوکب با پیوند تا معلوم شود که مرکز تدویر با کوکب
در کدام نطاق [illegible] این نطاق انتقال کرده و چون حرکت افلاک [illegible] سریع است از افلاک سایره کواکب را باشد
که از جنس نطاقات بر جدول با یک در طرف جدول تقویم اوج [illegible] و در یک طرف پهنای تقویم اوج و در یک طرف
پهنای تقویم اوست عدد نطاقات اوجی و در دیگری که در طرف چپ است عدد نطاق تدویری او ثبت کنند چه اگر آن نطاقها
ثبت کنند چنانکه در سیر کواکب ارقام در این جدول بسیار نخواهد شد و در هم رفته شود اما ظهور و خفا مراد از ظهور کوکب
اول ظهور است که از آن بار در یک از طرف شب بعد از آنکه در تحت الشعاع آفتاب مخفی بوده و مراد از خفای کوکب اول

درآمدن او است در تحت شعاع آفتاب بروجی که اطلاع رؤیت شود در یکی از دو طرف شب بعد از آنکه او
ظهور کرده باشد و مخفی مانده که ظهور و خفای کواکب مختلف می‌باشند بسبب کثرت و قرب بعد از زمین و
بسبب اختلاف عرض شمالی و جنوبی و بسبب سرعت و بطوء او و بسبب کثرت مطالع و مغارب اجزاء بروج و قلت
او اگر چه صغر و کبر جرم او و صفات کلال البصر نیز در این باب دخلیست لکن منضبط اعتبار نکنند اما کیفیت
ظهور و خفای آن است که هر یک از کواکب علویه پیش از احتراق یکند روز در مغرب مختفی شوند و بعد از آن یکند روز
در مشرق ظاهر شوند و سبب آن بود که چون شمس از مقابله کوکب علوی منصرف شود هر آینه بواسطه سرعت در طلوع بر کوکب
سبقت کرد و روز بروز متقارب باید شد تا که بعد میان ایشان بعضی درجه آید و کوکب را در این حال مغربیه خوانند این
شبانگاه بسوی افق غربی مرئی شود و هر چند آفتاب نزدیکتر شود تا در حوالی افق در تحت شعاع آفتاب مختفی شود و در این حال
او را محترق در تحت الشعاع خوانند تا که محترق شود و بعد از احتراق چون آفتاب سرعت از او بگذرد و او در طلوع سبقت کرد
لا از عقب نور خورشید هنوز مرئی نشود تا چون مقداری از یکدیگر دور شوند کوکب صبح در مشرق بنظر در آید و آن ظهور
او بود و بعد از آن او را مشرقی خوانند تا که بعد میان او و آفتاب نیم درجه شود و چون بگذرد به شرقیه بود

و نه مغربیا

و نه مغربیه تا که بعد از مقابله باز بیکدیگر رسد که نصف دور است و حالت اول عود کند و بعضی صاحب شرقی و غربی
سه در علویه بود در حد دانند و احتراق ایشان یعنی کواکب علویه در اوساط ایام استقامت باشد پیش از آنکه ابتدای رجعت و تقدیم
زیرا که تقدیم و رجعت ایشان ساخته است که دائماً بعد کواکب علویه در رجوع مقدار یکد بود که اوساط ایام استقامت مقابله آفتاب
در خصوص که اوساط ایام رجعت در ابتدای ظهور توست بعد از آن انصراف که ابتدای دوایر علویه با آفتاب که در باب تسبیح
در عمده شرح بود اینست و هر یک از سفلیین تقریباً در اوساط ایام استقامت که در وقت وصول ایشان است بذروه تدویر
و اوساط ایام رجعت تقریباً که در وقت وصول ایشان است بحضیض تدویر محترق شوند چنانکه قبل از این در باب انقضا
مذکور شد و در غالب احوال پیش از احتراق در اوساط استقامت در مشرق مختفی شوند که از آن خفای صباحی گویند و بعد از
آن احتراق در مغرب ظاهر شوند که آن را ظهور مسائی گویند و همچنان در غالب احوال پیش از احتراق در اوساط رجعت
در مغرب مختفی شوند که آن را خفای مسائی گویند و بعد از احتراق در مشرق ظاهر شوند که آن را ظهور صباحی گویند و سرّ این
اوضاع آنست که هر کوکب از این دو کوکب در حال ظهور صباحی چون با علّا تدویر تقریباً انتقال کند هر آینه روز بروز
بجانب آفتاب میل کند زیرا که حرکت کوکب در این حال بعد حرکت اعلا تدویر بر توالی بر حرکت آفتاب زیاد
زیاده آید پس در حوالی افق بر سبیل قرب بطلوع آفتاب مختفی گردد و بعد از آن چون بذروه رسد که محل اوساط ایام

استقامت محترق شود پس ابطاء التفات و رجعت سیر آفتاب سبقت کرد و چون بمقداری از آفتاب دور
شود چنانکه در شام شبانگاه در مغرب ظاهر شود و او را در اینحال مغربی خوانند و هر چند بر آید کوکب از افق
دورتر شود چنانکه در شام اول و آخر از شام پیش تر بینند تا بقدر آنکه بمقدار نصف قطر بیند بر او باشد
برسد و آنرا بطء اعظم و حد تغریب آن کوکب گویند و چون از آن بگذرد بایستد و بانتقال کند که
خلاف توالی متحرک است پس روز بروز نزدیک با آفتاب شود چنانکه هر شام ارتفاع او کمتر بینند تا در
اثنای غروب بتحت شعاع آفتاب درآید و در اثنای آن تا رجعت و حضیض رسد که مرجع و وسط رجعت
و لامحاله آنجا محترق گردد و بعد از آن بقدر حرکت اسفل بیند در برکه بر خلاف ظاهر سرعت بطلوع
آفتاب میل کند تا چون بمقداری از آفتاب دور شود بامداد در افق شرقی ظاهر شود و او را
در اینحال مشرقی خوانند و هر چند بر آید از آفتاب دورتر شود چنانکه هر صبح طلوع او از صبح پیشتر بیند
تا بآنکه به بطء اعظم و حد تشریق رسد پس بایستد و منتقل شود و حالت اول عود کند و این
احکام تشریق کوکب علوی و تغریب کوکب سفلی را از جمله قرای ایشان دانند اما تفسیر رجعت
آن است که گاه باشد که غلط شود بعد از ضیاء وسط رجعت اگر چه او را در شرق ظاهر باید

ظاهر شود

ظاهر شود و هر عملی که بر بطء اعظم رسیده باشد و همچنان مخفی نماند تا ... دیگر بسبب آنکه کوتاه مغارب
بود پس ... قبل از احتراق وسط و رجعت در آن حالت ... باشد در زهره هر گاه که در اقلیم پنجم در عکس احتراق
مرئی باشد و او را ... که در برج حوت راجع باشد در حضیض شمالی پس در اینحال قبل از احتراق وسط رجعت مختفی باشد
بعد از احتراق ظاهر در شرق و از این بیان ظاهر شد که چند ... در ظهور و خفا و وسط استقامت و رجعت ... احوال زهره
... در تقویم ظهور و خفای خمسه متحیره در میان ... ان کوکب ... اختفا ظهور
... کنند علامت ظهور ... باشد و از خفا ... علامت کوکب مخفی ظاهر ...
ظهور و خفا را نویسند و در بعضی تقاویم ... علامت کوکب ... پس اگر ظهور ... باشد
بر بالای او یا در پیش حرف ق نویسند و اگر مغربی باشد حرف ب نویسند و گاه باشد که بجای مشرق
و مغرب لفظ ... نویسند و در بعضی تقاویم ظهور و خفای بعضی ثوابت مشهوره نیز نویسند جهت آنکه اکثری
از طالع ... ظهور و خفای بعض از ثوابت مشهوره ... اعداد ... بعضی از اعمال خود
شروط به ... ظهور یا خفای کوکبی ساخته اند که در خواص ... آن عمل باشد ... اعمال ...
ظهور ... از ثوابت مفید باشد و بعضی از دلالات ... احوال ... زراعت ... و غرس ... نماید ...

انضمام آثار ملاحظه وقت ظهور خفای ثابته نمایند که اعمال مذکوره در آن وقت آسان و اولی باشد

و اخبار نیز در آن در ازمنه مخصوصه سهل و غیرها باین امور مفید باشند و از ثوابت مشهوره ظهور شعری یمانی و سهیل نیز

سبب کنند چه بعضی مردم در حال ظهور شعری یمانی ملاحظه نمایند که قمر در کدام برج است و از آن بر حوادث آینده

عالم استدلال کنند و بعضی دیگر اول زمانی که بعد از ظهور شعری واقع شود ملاحظه می نمایند و از آن بر حوادث

آینده احکام کنند و تفصیل آن در رساله که معاد در علم ملاحم نوشته مذکور است و در بعضی بلاد

بعضی از دهاقین قبل از ظهور شعری به مدت دو یک روز تا یکماه از هر تخمی که مدعیه زراعت آن دارند

در موضعی بکارند و در وقت ظهور شعری ملاحظه کنند هر کدام سبز و خرم باشد گویند آن تخم در آن سال

نیکو حاصل شود و اگر زرد و پژمرده شده باشد گویند نیکو نیاید و بظهور سهیل حصول بسیار مقید اند چه از بعضی

بلاد ابتدای زراعت کنند و ابتدای قطع فصلات تاک و قطع بعضی از اثمار و افکندن میوه ها در

وقت ظهور سهیل کنند و نیز بعضی چون سهیل ظاهر شود از لون او و حرکتی که از شعله نور او ظاهر شود

بر حوادث آن سال استدلالات نمایند و سبب ظهور و خفا در این کواکب طلوع و سقوط … می نشیند

زیرا که ظهور و خفای کواکب دیگر … جمیع ثوابت در حین طلوع بود و خفا در ایام غروب بخلاف بعضی

از

از سیارات که گاه باشد که این امر در ایشان بعکس باشد و گاه وقت قمر سابق لازم است

هلال معروف الا آن که صحیح عبارت است از رویت قمر در شب اول ماه و تحقیق آن است که قمر

جرمیست کثیف صقیل … از آفتاب کسب نور کند و جهت صقالت نور از او منعکس شده بر سطح ارض

افتد و از اقمار گویند چون آن جرم کروی الشکل است چنانکه در اکثر اجسام مبین شده و جرم شمس اعظم

از جرم قمر هر آینه نصف بیشتر از کره قمر مستضیء باشد … نصف کره مظلم … در فصل

مشترک میان … از جرم قمر دایره بود چنانکه ارسطرخس حکیم در کتاب جرمها النیرین مبرهن ساخته است

و او را دایره ضیا … خوانند و مخروط شعاعی البصر در حین … چون محیط کره قمر شود … نصف کره

قمر شود از آن نصف مرئی گویند و نصف … و فصل مشترک میان مرئی

و غیر مرئی از جرم قمر دایره بود که او را دایره رؤیه خوانند و اینها در کتب … اقلیدس

مبرهن شده است … دایره … در گشته شوند و در وقت

اجتماع قطعه … ماه بجانب ارض بود و نور آن به جانب آفتاب و در این حال دایره

… باشد بر یکدیگر یا متوازی تقریبا و چون اجتماع زایل شود … دایره …

یکدیگر شوند و قطعهٔ قوس میان ارض مبین کند و لحظه لحظه تزاید شود و ما بکذی کرار بیست ماه کره ذی آفتاب
نمایان شود و در آن هلال باشد و از آن تا وقت رسیدن قمر بعد رؤیت هلال بر فوق الارض
دانند که باشد و در آن بعد که آن را البعد معدل گویند و حکم مبنی رؤیت هلال و کثرت عرض و غیره
از فوق الافق از آن کند و دیگر را البعد السوی و روشنی و تاریکی هلال از آن تا بکش کنند لیکن
در این شرط خلاف کرده‌اند آنچه متعارف و متداول است که مصنف باید که به تجربه دانسته‌اند
چنان معلوم کرده‌اند که چون بعد از غروب آفتاب قمر فوق الارض باشد بمقدار نشان
که مقدار ده درجه معدل النهار را است و از آن بعد معدل گویند یعنی مقدار آنکه قمر بعد از آفتاب
در فوق الارض اعم از آنکه ده درجه باشد یا بیشتر یا کمتر بعد معدل گویند که از آن چه بعد مذکور که اجزاء
معدل النهار را است لهذا که از آن سبب آنکه بعد مذکور زیاده و کم باشد نقصان نمودن الغروب معدل نیز چنانکه
بر اهل علم و دانش مخفی نیست و الطف چون در وقت غروب آفتاب بعد میان تقویم دائر کم
آن شود بر اکثر بیشتر ماهی ده درجه و دوازده درجه باشد بیشتر هلال مرئی شود و پس اگر احد البعدین
نقطه یا هر یک از ده درجه کمتر باشد بر رؤیت هلال تزال کرد و لیکن استدلال کرده‌اند که اگر

مقدار

مقدار یکی کمتر از نصف درجه باشد ممکن بود که هلال دیده شود و خصوص اگر عرض قمر در آن وقت شمالی باشد
اما اگر بعد معدل میان دوازده درجه و چهارده درجه باشد هلال معدل بینند و اگر از آن بگذرد ببینند ظاهر
ببینند و بعدهای التقویمین به بعد برابر که اگر گویند که جزو اجزاء منطقة البروج است که از آن همه مختلف که
اند و اجزای معدل النهار است از این نسبت کرده کیف ما اتفق و بدانکه رؤیت هلال باتفاق آفاق مختلف
میشود و جهت آنکه مدار قمر در اماکن اوقات بر حسب رؤیت هلال الی آخره و در تقویم‌ها پس از
در رقم دوازده که از جدولها پیدا میکنند و در بعضی بعد معدل و بعد سوا در اول هر ماه استخراج کرده در تحت اسم
آن ماه که در آن جدول نوشته باشند ثبت کنند و سوا در اول ماه وقت غروب آفتاب پیش
که غرض رؤیت هلال بود در رقم آن درجه و دقیقه و کیف هلال از روشنی و تاریکی در تحت وحدا علامه
مستقل است از بعد معدل و بعد سوا در آن جدولها درند و در بعضی تقاویم اینها را در تحت صفحه بنیه بجهت
هر ماهی که در آن صفحه نوشته باشند و کلاه بنج کرد عرض قمر در آن وقت غروب قریب رؤیت هلال
ثبت کند در آن جدول که شش از اوراق دوازده نگاشته باشند یا در تحت صفحه بنیه عرض او را ثبت
عرض قمر آن که در بعضی اوقات نیز داده‌اند چنانکه گویند که حال هم این که عرض شمالی بود در شمال برج آفتاب غیره

شود و چون جنوبی بود در جنوب اول و چون ان از سی زیاد باشد اورا که بر سمت اصل ان و مخفی نماند که انچه نوشته شد

که بعد دوری و حقیقی قسمت در اول برج استخراج کرده در جدول ثبت کنند اما تقویم و انچه در این زمان

حروف مشهوره است که در وقت ضرب رد و نسبت هم ایشان استخراج کرده در جدول ثبت نمایند

پس اگر بعد دوری رسیده باشد که کیفیت حال او در رشته و غیرها ازرا دانسته دانند

و اگر بعد روی تر رسیده باشد لا بری انرا بنویسند و باید دانست که انچه در این زمان در صفحه تقویم

هر تقویم نامه ثبت نمایند انست که در ان اوقات گردد و چون در این از المنقلات اول برج ربع رابعی

معدل بر دقیق ترجیح داده هر کس استخراج تقویم با منقلات صفحه تقویم

اربابان بماند استخراج کرده ازرا ازان معلوم خواهد شد اول

کتاب تقویم اگر بجهت مثال تقویم باشد بالتوفیق و علیه

التکلان فی جمیع الاوان و الازمان باب یازدهم در معرفت انتقالات قمر و محاربات و صالات

باب یازدهم

ادران

اد چون قمر از یک برج صفحه منقلب فارغ شد شروع نمود در بیان منقلات صفحه سیری پس

که در صفحه سیری در جدول که جهت هر یک ثبت است

صفحه از جز انتقالات و رجوع از صفحه منقلب است

ادب چه اگر این صفحه از وضع قمر است پس دیگر در ان

تا از برج به برج را که در ان روز درست بعد از ان در ان انتقال واقع باشد

که برج منتقل الیه و دوم رقم دقیقه بعد از ان روز که در ان

انتقال دست داده باشد چهارم رقم که در تقویم و اگر در تقویم

در تقویم رقم دقیقه بنویسند تحقیق ساعت در

بجهت علامة چون انتقال قبل از نصف النهار واقع شود در رقم

برج منتقل الیه را در ان روز ثبت باید و اگر بعد واقع شود در روز بعد از ان و علامت

روز و در این صفحه باشد که عبارت از انهارات و از شب که علامت لیل است

و بعد از جدول انتقال قمر نسخ جدول دیگر بیاورند که ممازجات قمر با کواکب دیگر و سایر این کواکب را منطبق
بحرف تا که معنی اول انست در سطری که در فوق جدول مذکور است بنویسند و ابتدا از شمس کنند بعد از ان
متحیره بر ترتیب افلاک ابتدا از زحل بیاورند پس از ای ار روز نظری که دران روز یا شب بعد از ان روز قمر
با کوکبی باشد از نظرات خمسه در جدول ان کوکب وضع کنند چهار رقم یا سه رقم اول علامت نظر باشد
و باقی بر قیاس انتقال قمر یعنی بعد از علامت نظر رقم دوم علامت ساعت و سیم علامت دقیقه و چهارم
علامت روز یا شب و اگر دقیقه متروک باشد علامت سیم روز یا شب باشد و قمر را با کواکب دیگر اگرچه ناظر
نیست لیکن نسبت ان در تقویم معروف نیست اما حالات قمر در جمهور نسخ است مجاسده ان باراس
و مجاسده او با ذنب و رسیدن بدرجه شرف و رسیدن او بدرجه هبوط و رسیدن باول
طریقه محترقه و ان چهارده درجه بود که پایان درجه شرف افتاب و درجه شرف قمر است و از جهت انکه
که ابتدا طریقه محترقه خوانند و رسیدن باول طریقه محترقه و ان نیز چهارده درجه بود که پایان درجه
هبوط افتاب و درجه هبوط قمر است و از انجهت از جهت انکه درجه شرف زحل چهارده درجه از حد
مریخ داخل این درجات است این درجات را طریقه محترقه خوانند و درجات حدود کواکب
بعد ازین در باب اصطلاحات معلوم شود ان شاء الله و بعضی مجاسده قمر را باکید و انفطار رسیدن قمر بمبدا
دخول تحت الشعاع یعنی نیز که میان تقویم او تقویم افتاب دوازده درجه مانده و در ابتدا محاق نیز

کرده

کوینده و از جمله حالات قمر نیم بنه و کید کوکب متوهم است که از سیر است معکوس یعنی بر خلاف
توالی در صد و چهل و چهار هزار سال شمس دوره تمام کند و برجی بدوازده سال و درجه در صد و چهل و شش روز
و بعضی گفته اند که کوکب موجود است اما مرئی نیست و لهذا مولانا قطب الدین الشیرازی در تحفه
اثبت نه فلک او را تحت فلک شمس و فوق فلک عطارد اثبات کرده است بجای
فلک زهره و فلک زهره را فوق فلک شمس خلاف الجمهور و علی کل التقدیرین اهل احکام
او را الحس می انند چنانکه شیطان فلکش خوانند و در بعضی تقاویم نام شمس بر سر صفحه
سیری تقویم او در اول هر ماه از ماههای جلالیه بیاورند چهار رقم اول برج دوم درجه
سیم دقیقه چهارم ثانیه و این حالات که مذکور شد در اثنای ممازجات قمر در
محاذی هر روزی که قمر را این حالات در ان روز یا شب بعد از ان روز واقع شود در هر
جدول ممازجات که خالی باشد بسرخی یا بلونی دیگر غیر سواد چهار رقم یا سه رقم بطریقه
ممازجات وضع کنند و اگر هیچ جدولی خالی نباشد در خارج جدول او نویسند و بعضی
علیحده جدولی بعد از جدول ممازجات بجهة حالات بیاورند و علامات نظرات و شرف
و هبوط در بیشتر یعنی در باب هفتم و هشتم معلوم شد و علامت مجاسده باراس

معسّر باشد و باذنب معسف و باکبد ۷ و بعضی مجاسده باکبد را مجرح نویسند
و بعضی برین صورت ید و علامت طریقه محرقه قه باشد و علامت تحت الشعاع تحت در
بعضی تقویمها رسیدن قمر را بمبداء خروج الشعاع نیز ثبت کنند و آن وقتی بود که بعد میان تقویم
او و آفتاب بعد از اجتماع بمنتهای دوازده درجه رسد علامتش اینست جع و بیره مح گویند
و گاه باشد که در بعضی تقویمها علامت مجاسده با راس سعه نویسند و باذنب دف
و علامت تحت الشعاع قع و علامت بیره

باب دوازدهم در معرفت منازل قمر

و بدانکه منازل قمر عبارتست از مسافتی که قمر در مدت یکدوره خود از برج قطع کند چنانکه
در هر شبانروزی در منزلی باشد تقریبا چون قمر یکدوره در بیست و هفت روز و ثلثی تمام کند
اهل هند اسقاط آن ثلث کرده اند و منازل را بیست و هفت گرفته اند اما اهل عرب اهل بادیه
تتمیم آن ثلث نمایند و منازل را بیست و هشت اعتبار کرده اند و علامت منازل کوکبی را
گیرند که در حوالی منطقه بود خواه از صور منطقه باشد و خواه نباشد و رسم هریک از آن علامات
اخذ کنند و چون قمر مقارن یکی از آن علامات شود پس اگر ساتر آن علامات بود گویند
کفحه دکافحه ای وجهه و غلبه و بآن تفال بکنند و اگر ساتر نشود گویند عدل القمر و بآن تفال کنند
و بعضی از جمهور مفسرین بر آنند که مراد از منازل قمر که در آیه کریمه والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون

القدیم

القدیم و اینست معنی منازل است اما اهل حساب دور فلک را یعنی منطقة البروج را به بیست و هشت قسم متساوی
تقسیم کرده اند ابتدا از اول حمل و هر قسمی باعتقاد ایشان منزلیست از منازل قمر و معتبر در انتقال قمر این باشد
و چون بروج دوازده است و منازل بیست و هشت حصه هر برجی دو منزل و ثلثی باشد کما لا یخفی علی الحراست
و اسامی این منازل همان صفتی که اعراب قرار داده اند اعتبار کنند و بواسطه انتقال کواکب تغیر آن ندهند
چنانکه و آن بر ترتیب اینست منزل اول منزل اول بود و علامت آن دو ستاره است روشن بر دو شاخ
حمل از اوسط قدر ثالث و بعد ایشان از یکدیگر یک ذراع بود و بجنوب ایشان ستاره ایست تاریک و بعضی از
عرب انرا از حمل دانسته و هر سه را اشراط خوانند و صورت ایشان برین نهجست ... و شرط بفتح شین
معجمه و فتح را مهمله در لغت بمعنی علامت است بطین منزل دوم بود علامت آن سه ستاره است از اوسط
قدر رابع بر شکل مثلثی خورد برین صورت .. و گویند که موضع او بطن حمل است مشابه سه ستاره که بر
بطن حوتست لیکن چون اصغر است از بطن الحوت انرا التصغیر کرده بطین نامیده اند ثریا منزل سیم است
انرا عوام پروین خوانند و علامت آن شش ستاره است متقارب بدین صورت ... و در دست
کنند که شش آن از الهفت شمرده اند از الجمله چهار مرصود است یکی از قدر رابع و باقی از قدر خامس و سلطان
الشهید در زیج جدید همه را از قدر خامس شمرده و موقع این کواکب کوهان ثور است و بعضی گمان برده اند
که دنبه حملست و سهو کرده اند انرا نجم یا نجمه ان گویند که باران که در طلوع او و وقوع شود در نجم عرب آثار

از زینت و سبب کثرة گیاه بود و آن تصغیر ثروی است مشتق از ثروه بمعنی کثرت مال و بعضی آن را جهة
صغر کواکب او است و ثریا را عرب النجم و نجوم الثریا نیز خوانند دبران منزل چهارم بود علامت آن
ستاره ایست روشن از قدر اول که بسرخی گراید با چهار کوکب دیگر از آن تاریکتر هم از قدر ثالث
برین صورت ∴ و بعضی او را تشبیه کرده اند بصورت الف از ارقام هند سر دال ستاره
روشن که بر یک طرف او بود بمنزله چشم جنوبی ثور است و از اینجهة او را عین الثور خوانند و آنکه بر یک طرف
دیگر است بمنزله چشم شمالی ثور است و دیگر او است بمنزله بینی او و تسمیه آن بدبران جهة در پی بودن تبعیت
او است مر ثریا را و از اینجهة او را تابع النجم و تالی النجم و حادی النجم خوانند و در اجدع نیز گویند
و مجدح نیز هم و کبر او در لغت چوبی را گویند که دو شعبه در دست شبانان هقعه منزل پنجم بود و علامت او
سه کوکب خورد است بیکدیگر متصل مانند سه نقطه که بر سر ثایی زنند برین صورت ∴ و از اینجهة
او را اثافی خوانند و بطلمیوس هر سه را یک کوکب بجای گرفته و چون بمنزله سر صورت جبار است او را رأس الجبار
و رأس الجوزا نیز خوانند و الهقعه در لغت صورت دایره صغیره سفید باشد و بر پهلوی چپ اسب
یا بر سر او و امی بخیل او بر علامت سعادت دارند هنعه منزل ششم بود صاحب الروضه
المنجمین گوید علامت آن دو ستاره است بر مؤخر صورت جوزا و دوری ایشان از یکدیگر بمقدار یک رمح
نیم بود از هقعه بجانب شمال مایل اند آنکه شمالی تر است از وسط قدر ثالث است و آن دیگر از
اوسط قدر

اوسط قدر رابع و عرب گویند پنج ستاره است برین صورت ∴ و هنعه در لغت
داغی را گویند که بصورت چوگانی بر گردن چهارپایان نهاده باشند ذراع منزل
هفتم بود و علامت آن دو ستاره است که بمنزله سر هر یک از توأمان باشند برین صورت
: و هر دو را از اوسط قدر ثانی دانند و این را ذراع مبسوطه گویند به مقدمت طلوع او بر
طلوع ذراع مقبوضه که شعری شامی است با مرزم او و این هر دو را ذراع جهة آن گویند که بزعم
عرب بر دو ساق اسد واقع اند و منجمان یکی را از دو ستاره ذراع مبسوطه که اول بر آید
رأس التوأم المؤخر و موخر الذراعین خوانند نثره منزل هشتم بود و علامت آن دو ستاره است
از صورت سرطان از اوسط قدر رابع با کوکبی سحابی که در میان او دو است و آن را معلف سرطان
خوانند برین صورت ∴ و بطلمیوس در مجسطی همان معلف را نثره گفته است اما بزعم عرب
آنست که نثره بر منخره اسد است یعنی سوراخ بینی او و نثره در لغت خلطی را گویند که در حین
عطسه از بینی حیوانات بیرون آید و خلط اینجا کوکب سحابی بود طرفه منزل نهم بود صاحب روضة
المنجمین گوید علامت آن ستاره است از قدر رابع که بعد میان ایشان مقدار یک بازو بود
یکی که شمالی بود و بر سر اسد بود و دیگری از کواکب خارج سرطان برین صورت ∴ اما بزعم
عرب آنست که بمنزله دو چشم اسد اند از اینجهة طرفه گویند جبهه منزل دهم بود علامت آن چهار

کوکب است بر خط معوج بر گردن و سینه اسد برین صورت ∴ و از این چهار کوکب انکه
بر جنوب است اعظم بود و از قدر اول است و قلب الاسد ملکی ان بود انکه در شمال است
بان ستاره که در جنب کوکب اعظم است هر دو از قدر ثالث اند و ان دیگری از قدر ثانی
و در عرب انست که این چهار کوکب بر پیشانی اسد اند و لهذا جبهه گویند زبره منزل یازدهم
بود علامات ان دو ستاره است یکی از قدر ثانی و دیگری از قدر ثالث بر موخر صورت اسد
و بعد بینهما بقدر دو ذرع و نیم بود تخمینا برین صورت ∘ انکه روشن تر است انرا ظهر الاسد
خوانند و نیز عرب این دو ستاره بمنزله زبره اسد است یعنی میان دو کتف او
صرفه منزل دوازدهم بود علامات ان ستاره است روشن از اوسط قدر اول و انرا
منجمان ذنب الاسد خوانند چه نزد ایشان بمنزله ذنب اسد بود و نزد عرب بمنزله وعا
قضیب او و از اینجهة او را قلب الاسد خوانند و صرفه بانجهة گویند که در وقت طلوع هوا از حرارت
منصرف شود و ببرودت و در وقت سقوط او از برودت و در وقت سقوط او از
برودت بحرارت شود عوا منزل سیزدهم بود علامات ان پنج ستاره است یکی
قدر رابع و باقی از قدر ثالث بر جناح جنوبی عذرا بر شکل لامی که بطرف یسار مکتوب باشد
ابتدا او از برابر صرفه بود و بر بطری بسوی جنوب گراید و کوکب پنجم بطرف شمال میل کند تا در صرفه مانند

زاویه پیدا شو

زاویه پیدا شود ان کوکب که بر زاویه بود انرا زاویه العوا گویند از جهة عطفی که بر ان است
گویند کما یقال عویت الشی ای عطفته و عوا البرد نیز گویند بسبب انکه چون او طلوع کند هوا میل ببردی
کند سماک منزل چهاردهم بود علامات او یک ستاره است از صغر قدر اول بر کف دست چپ
عذرا انرا سماک اعزل خوانند و صفت او قبل از این در صور بروج مذکور شده اینجا حاجت تکرار نیست
غفر منزل پانزدهم بود و علامات او سه ستاره است بر خطی مقوس همه از اوسط قدر رابع
بر دامن عذرا از پس سماک اعزل برین صورت ∴ و صاحب روضة المنجمین گوید که او را غفر بدان
سبب گویند که نزد بعضی زبانهای عرب بسکون یا انرا پوشیده در کتاب عجایب المخلوقات
مذکور است که انرا بانجهة غفر گویند که در وقت طلوع او طراوت و نظارت اشیا را از انظار پنهان
پوشیده کند زبانا منزل شانزدهم بود علامات ان دو ستاره است بر دو کفه میزان
هر دو از اکبر قدر ثالث یکی را که در طرف جنوب است کفة الجنوبیه گویند و ان دیگر را کفة الشمالیه گویند
و صورتش اینست و عرب گویند که این دو کوکب بر زبانای عقرب واقع اند
یعنی بر دو قرن او اکلیل منزل هفدهم بود و علامات سه ستاره است از جنوب تا شمال
کشیده بر خطی فی الجملة معوج هر سه از قدر ثالث برین صورت ∴ و چون بر پیشانی
عقرب واقع است از انجهة او را اکلیل خوانند چه اکلیل در لغت عصابه را گویند و مزین بجواهر

بر پیشانی بندند قلب منزل هجدهم بود و علامت آن ستاره ایست سرخ رنگ از قدر
ثانی با دو ستاره دیگر که از دو جانب او بود و هر دو از قدر ثالث بر خطی مقوس در تحت
اکلیل بر این صورت ٥ قلب العقرب و او را قلب از آن گویند که بر محل قلب صورت عقرب است
و آن دو ستاره طرفین او را انیاط خوانند یعنی رگ دل شوله منزل نوزدهم بود و علامت
آن دو ستاره است که مابین ایشان یک شبر بود بر نیش عقرب هر دو از قدر ثالث بر این صورت
٥ شوله در لغت چیزی را گویند که مرتفع شده باشد بر دم دوات الاذناب چون دم چه در انتها باشد
و لهذا عقرب را شوله نیز گویند یعنی دم بردارنده نعایم منزل بیستم بود و علامت آن
هشت ستاره متفرقه است بر مجره و حوالی آن از صورت رامی بر این صورت و عرب
تشبیه کرده مجره را به نهر آب و این هشت کوکب را به هشت شترمرغ که به آب خوردن آمده باشند
و آن چهار را که داخل مجره اند و از قدر ثالث نعایم وارده خوانند یعنی که در پی خوردن
و آن چهار دیگر را که از قدر رابع اند نعایم صادر شده یعنی آب خورده اند و مراجعت نموده اند
بلده ٥ منزل بیست و یکم بود و علامت آن فضائیست مابین نعایم و ذابح که در وی هیچ ستاره نیست
و عرب از آن جهت تشبیه کرده اند به بلدة الثعلب یعنی خوابگاه روباه چه در اینجا انجم صغار را روباه
از خشمی خالی میدارد ذابح منزل بیست و دوم بود و علامت آن دو ستاره است هر دو اصغر

قدر ثالث

قدر ثالث بر دو شاخ جدی و بعد بینهما کمتری باشد و در میانه این دو کوکب مایل بفوق ستاره ها
باشد از اصغر قدر خامس و صورت ایشان بر این نهج ٥ ٥ ٥ و عرب کوکب میانین را شاة
المذبوح خوانند و آن دو کوکب طرفین او را که گویا در ذبح سعد الذابح گویند بلع منزل بیست سیم
بود و علامت آن دو ستاره است بر دست چپ صورت ساکب الماء که مایل بشمال بود از
اکبر قدر رابع است و آن دیگری از اوسط قدر سادس و ستاره دیگر از اصغر قدر خامس در
میان ایشان باشد بر این صورت ٥ ٥ و عرب آن ستاره میانه را مبلوع گویند و آن
دو ستاره که بر طرف او در آمده اند که گویا او را فرو خواهند برند سعد بلع و بعضی گفته اند که وجه
تسمیه این منزل ببلع آنست که در وقت قصه یا ارض ابلعی ماءک قمر درین منزل بود سعود
منزل بیست چهارم بود و علامت آن دو ستاره است از جنوب تا شمال بمقدار یک ذراع
از یکدیگر دور یکی که شمالی تر است و اصغر قدر ثالث بر منکب چپ ساکب الماء است و آن
دیگری که از اوسط قدر خامس است در زیر بغل او بر این صورت ٥ ٥ و این دو ستاره را عرب
سعد السعود گویند بجهت آنکه بر نجم ایشان سعادت آن اکثر است چه در حال او سرما بشکنند
و هوا میل باعتدال کند اخبیه منزل بیست پنجم بود و علامت آن چهار ستاره است
بر کف دست راست ساکب الماء و آنرا تشبیه کرده اند بپای بط آنکه شمالی تر است

از اکبر قدر رابع بوده و باقی اصغر قدر ثالث بر این صورت [صورت] (سعد / خبا) و عرب میان این را سعد
خوانند و دیگر ستارها که بر اطراف اویند خبا یعنی خرگاه او و مجموع را سعد الاخبیه و بدانکه جمله
سعود نزد عرب ده است چهار از صورت فرس اعظم است اول سعد بهایم بود که بر سر اوست دوم
سعد همام که بر گردن اوست سیم سعد بارع که بر سینه اوست چهارم سعد مطر که بر دست اوست
و چهار دیگر این چهار سعد اند از منازل که مذکور شد و دو دیگر یکی سعد ناشره است که بر دنبال
جدی است و دیگری سعد الملک که بر دوش راست ساکب الماء است و از این سعود بر احوال هوا
و غیر آن حکمها کنند (مقدم) منزل بیست و ششم بود و علامت آن دو ستاره منکب الفرس
و متن الفرس باشد که از اصغر ثانی اند و صفت آن قبل از این در صور فرس اعظم مذکور شد
(مؤخر) منزل بیست و هفتم بود و علامت آن دو ستاره جناح الفرس و سرة الفرس باشد
که هم از اصغر قدر ثانی اند و صفت اینهم آنجا مذکور شد و عرب مقدم را فرغ الدلو المقدم
و مؤخر را فرغ المؤخر خوانند چه این چهار ستاره از آن مربع است که آن را دلو خوانند
بر این صورت [صورت] و فرغ در لغت آب خروج باشد از دلو که آب از آن بیرون آید (رشا)
منزل بیست و هشتم بود و علامت آن ستاره ایست روشن و سرخ از قدر ثالث بر ابی بطلمیوس
و از اصغر قدر ثانی بر بعض این صوفی و آنرا جنب المسلسله خوانند چه از صورت مراة المسلسله است

وانرا بطن الحوت

و آنرا بطن الحوت نیز گویند زیرا که بر شکم ماهی است که حاصل میشود از بعضی کواکب مراة المسلسله
و بعضی کواکب سمکتین که بحوت مشهوراست و چون ستارگان خود با این کوکب حلقه زده اند
مانند رسنی بر این صورت [صورت] از این جهة عرب آنرا رشا خوانند چه رشا در لغت
رسن دلو بود طریق معرفت این منازل چنانست که ثریا که اشهر و اظهر منازل قمر است اول
او را باید دید و بعد از او بجانب شرقی از مدار ماه و بر این طلب باید که بمقدار یک نیزه و جانب
غربی بمقدار دو نیزه منزلی باشد و بطین او و ثریا بود و چون منازل اربعه معلوم گشت بعد از آن
هر منزلی را از طرف شرقی و غربی مدار ماه بهمان بعد میباید طلب کرد به این صورت که
مرقوم شده چون منازل شناخته بروج را آسان توان شناخت و چون برج شناخته شود
سایر صور را به تبعیت بروج ادراک توان کرد و قمر هر منزلی را از این منازل بیست و هشت
گانه در یک شبانه روز تقریبا قطع کند و به تقریب سرعت و بطوء که قمر راست چنانکه عنقریب
ظاهر شود و در تقویم که از جدول ممارجات قمر حولی بیاورند و در آنجا بازاء هر روزی بروج
نام منزل نویسند که نصف النهار آن روز قمر در آن منزل باشد اعم از آنکه پیش از نصف النهار
امروز یا بمنزل منتقل شده باشد یا شب قبل از آن یا بعد از نصف النهار روز سابق
و چون قمر سریع السیر گاه باشد که در یک نصف النهار در آخر منزل باشد و در نصف النهار

روزی دیگر منزل اسم رفته باشد و یک منزل در میان طی شود بدین سبب اسم المنزل مطوی در
جدول مکتوب شود و در بعضی تقویمها المنزل بطوی دیگر در میانه او وسم نویسند و اگر بطی
السیر بود گاه باشد که در یک نصف النهار در اول منزل باشد و در نصف النهار دیگر
هنوز در اخر همان منزل بود بدین سبب اسم المنزل در الجدول مکرر شود و در بعضی تقاویم نام
چون خواهند که زیاده تحقیق کنند انتقال از منزله بمنزله بازاء هر روزی که در ان روز یا شب
بعد از ان روز واقع باشد بیارند بر طریقه انتقالات او از برجی یعنی او اسم منزل منتقل الیه
نویسند پس رقم ساعت پس رقم دقیقه پس رقم روز یا شب و این هنگام منازل هم مسطور میشود
و هیچ مکرر نشود گاه باشد که چون سریع السیر بود در محاذی یکروز دو منزل مکتوب کرده
باینجهة که در اوایل روز یکی از منازل بر اید و در اخر شب بعد از ان روز از المنزل بر آمده
بمنزله دیگر رود و گاه باشد که چون بطی السیر بود در محاذی یکروز هیچ نوشته نشود همچنان خالی
ماند بسبب انکه در اواخر شبی یکی از منازل بر اید و در اول روز دوم بمنزله دیگر نقل کند و چون
افتاب منزله را قطع کند مراد از منزل اینجا علامتست نه اقسام بروج چون افتاب از علامت
منزله مفارقت کند هر اینه المنزل که ان علامت پیش از طلوع افتاب در مشرق ظاهر شود
و ان ظهور را چون ظهور بارقه ثوابت طلوع گویند و طلوع هر منزله که در سحر سوم مطلع بود غرب

انرا نوء گویند

انرا نوء گویند و طلوع ان باقی را بارح و با طلوع هر منزله سقوط پانزدهم المنزل باشد که انرا
یعنی منزل پانزدهم هر منزله را اهل نجوم رقیب المنزل گویند همچنانکه برج هفتم هر برج را النظیر گویند حسب
لکن مخفی نماند که تحقیق پانزدهم هر منزل لازم نمی اید که ساقط گردد زیرا که این علامات بر نفس منطقه نیستند
و لهذا مسافت میانه علامات هر دو منزل مترافق نیست بلکه گاه باشد که شانزدهم و گاه باشد که
هفدهم ساقط گردد و ایضا مخفی نماند که اینجا طلوع اگر بمعنی ان ظهور که قبل از این مذکور شد اما
سقوط بمعنی خفا باشد بلکه سقوط هر منزل عبارتست از غروب که او را باشد در حال رؤیت [illegible]
در غروب سابق از غلبه نور افتاب مرئی نبوده باشد و در تقویم طلوع منازل را در صفحه یمنی در میان
الهلالات کلمه ثبت کنند چنانکه در محاذی روزی که یکی از منازل را در صباح ان روز ظهور دست دهد
علامت طلوع که حرف عین است ثبت کنند پس اسم المنزل پس علامت لیل متصل بیکی از ایام
اسابیع و بعضی علامت صباح که صاد است بجای علامت لیل متصل بیکی از ایام اسابیع نویسند و از طلوع هر
منزله تا منزله سیزده روز بود ولیکن چون نوبت بسماک رسد طلوع غفر بعد از چهارده روز باشد
و طلوع دیگر منازل هم سیزده سیزده بود و در سال کبیسه بعد از طلوع [illegible] طلوع شرطین چهارده
روز بود اما رعایت نسبت چنانست که حکمای هند دوری نهاده اند که بر هفت نجم میگردد و هر

نجمی را بکوکبی داده اند و این را ساعت الکوکب نامیده اند و مدت هر نجمی دوازده ساعت زمانیست
پس مدت تمام دور هشتاد و چهار ساعت زمانی باشد و ابتداء دور از زمان اجتماع حقیقی کرده
تا به دوازده ساعت تمام منسوب بآفتاب دارند و بعد از ان دوازده ساعت دیگر بزهره و همچنین
ترتیب افلاک دوازده ساعت دیگر منسوب بعطارد باشد و دوازده ساعت بعد از ان منسوب بقمر و چون
نوبت قمر آخر شود ابتدا از زحل کرده که باز که نوبت بشمس رسد بعد از ان بطریق مذکور میگردد تا
باجتماع دیگر و چون اجتماع شود نوبت هر کوکب باشد باطل کرده و نوبت شمس ابتدا شود دوم کاه
نوبت بآفتاب رسد ازاینجای هند است بطلق کویند و نوبت بعضی سیر بود که ما فی القاموس و
اعراب ساعات محرقه دو شمرند در اختیارات مذکورست چنانکه امام فخر الملة والدین الرازی
در اختیارات حکم نقل کرده که هر ساعتی از ساعات قمر که عقده محذورست در اختیارات کم راست از
هر ساعت است و ثلث اول را از این دوازده ساعت دلیل نقصان حیات دانند و ثلث
دویم را دلیل نقصان مال و ثلث سیم را دلیل بد حالی و این ثلث آخر قلیل الضرر باشد
زیرا که مجاور است زهره است و در ثلث اخر است مریخ که چهار ساعت زمانی باشد
قبل از ابتداء ساعت آفتاب که میباید از جمیع مهمات حذر باید کرد زیرا که هم منسوب بکوکب
نحس است و هم مجاور است آفتاب و در تقویم بعد از جدول منازل جدولی بیاورند

وبازاء

وبازاء هر روزی که در آن روز یا شب بعد از ابتداء ساعت آفتاب باشد ابرا در آن جدول
ثبت کنند برقم یک رقم ساعات گذشته از روز یا شب تا وقت ابتداء ساعت دوم رقم دقیقه
سیم رقم روز یا شب دگاه باشد که رقم دقیقه نویسند و این ساعات قایی که مذکور شد در اکثر تقاویم ساعات
و دقایق زمانی بود گاه باشد که چون خواهند که زیاده تدقیق نمایند ابرا یعنی ابتداء ساعت را
ساعت مستوی بیاورند و در یکی ابتداء ساعت را بساعت زمانی ثبت کنند و در دیگری بساعت مستوی
و در بعضی دیگر گاه باشد که هفت جدول بعد از جدول منازل بیاورند و در هر یک ابتداء ساعت یکی از
کواکب سبعه ثبت نمایند

باب سیزدهم در معرفت اوقات صلواة و معرفت قبله از علم نجوم

آنچه درینجا ان وجه معرفت اوقات صلواة را اعتقاد او بتعبیه مذهب سنیه بیان نموده و ما
ابد دولت حامیه ظل الهی نواب همایون شاهی موافق مذهب جلیل القدر امامیه در اثنای شرح
ایراد نمایم تا حق از باطل جدا گشته طالبان تحقیق مستفید گردند انشاء الله وحده عزیز پس باید دانست که
هر عاقل بالغ زیرا که اول وقت نماز بامداد آنگاه است که صبح صادق ابتداء طلوع کند و صبح صادق
بجهة اخراج صبح کاذب است که اورا صبح اول و فجر مستطیل و ذنب السرحان نیز کویند و آن بیاضی
بود که از جانب مشرق بعد از ظلمت شب پیدا شود منفصل از افق و در آن وقت فرض نماز بامداد کذارد

باتفاق جمیع فرق جایز باشد لقوله لا یغرنکم اذان بلال ولا الفجر المستطیل و بعد از ان چون نوری
عریض و منبسط ظاهر شود بنوعی که افق روشن گردد و بیاض اول منجلی شود هر اینه ابتدا طلوع صبح
صادق و اول وقت نماز بامداد بود و آخر وقت نماز بامداد وقتی بود که افتاب طلوع میکند و
فضیلت وقت فریضه ناحیه امامیه از اول طلوع است تا ظهور سرخی از جانب مشرق اما
افضل در اداء صلوة یومیه اول وقت است لقوله ع اول الوقت رضوان الله و آخر الوقت
غفران الله و اول وقت نماز پیشین باتفاق جمیع فرق آنگاه است که ابتدای زیاده
شدن بر فی زوال اگر فی زوال در ان روز موجود باشد یا ابتداء حدوث ظل اگر در ان روز
فی زوال موجود نباشد و این در موضعی صورت بندد که افتاب بسمت الراس آن موضع تواند رسید
و اول وقت نماز دیگر آنگاه است که ظل مقیاس دو برابر مقیاس شود سوی فی زوال یعنی وقتی که
مقیاس مساوی مجموع ضعف مقیاس و فی زوال شود اگر فی زوال موجود باشد یا وقتی که مساوی
ضعف مقیاس شود پس اگر موجود نباشد و این بروایتی بر مذهب ابو حنیفه است و بر مذهب
شافعی و الجبائی بر مذهب ابو یوسف محمد که از تلامذه ابو حنیفه و بروایتی مذهب ابو حنیفه
اول وقت نماز دیگر آنگاه باشد که ظل مقیاس برابر مقیاس شود سوی فی زوال اما مذهب
قوم امامیه که هر اینه مراد مستقیم از ابتدا از زوال مخصوص وقت پیشین است تا آنمقدار که

که فرض آن

که فرض آن گذارده شود و بعد از ان اول عصر در آید و در این حال هر دو وقت مشترک بود تا آنزمان که مغرب
مقدار ادای فریضه عصر باقی ماند و بعد از ان تا غروب مخصوص نماز عصر باشد کما قال الامام الصادق جعفر بن
محمد صادق علیه الصلوة و السلام اذا زالت الشمس دخلت وقت الظهر فاذا مضی قدر اربع رکعات دخلت وقت
العصر حتی یبقی من غروب الشمس قدر اربع الرکعات فیخرج وقت الظهر و یبقی العصر حتی یغرب الشمس و آخر وقت عصر
باتفاق جمیع فرق وقتی است که افتاب غروب میکند اما فضیلت وقت پیشین در مذهب حنبلی
القدر تا آنزمانست که ظل مقیاس مساوی مقیاس شود سوی فی زوال و فضیلت عصر تا آنمقدار که دو
برابر مقیاس شود سوی فی زوال و وقت نماز شام بعد از استیفاء غروب تمام جرم افتاب است
و اول وقت نماز خفتن بعد از غروب شفق است و این هر دو مذهب سنیه است اما مذهب
جمهور فرق ناجیه امامیه اول وقت نماز شام زمان رفتن حمره مشرقیه است تا آنمقدار که فرض
مغرب ادا شود و بعد از ان وقت خفتن در آید و هر دو وقت مشترک گشته تا آنزمان که نصف شب
مقدار ادای فریضه خفتن باقی ماند پس از ان تا نصف شب مخصوص خفتن باشد اما فضیلت وقت نماز
شام تا زمان رفتن روشنیئی از جانب مغرب و فضیلت وقت نماز خفتن تا آنمقداری یک
دنگ و نیم است از شب و بعضی دو دنگ نیز گفته اند اما ارتفاع سمت قبله عبارت از رسیدن
افتاب بارتفاعی که در ان ظل مقیاس بر سمت مکه باشد چون دایره عظیمه فرض کنند که بسمت الراس

مکه و سمت الراس بلد مفروض کذرد تقاطع این دایره با افق آن بلد آن تقاطع که در جهت مکه بود نقطه
سمت قبله بود بنسبت بآن بلد و فصل مشترک میان سطح افق حسی و سطح این دایره را خط سمت قبله
کویند پس چون آفتاب باین دایره رسد قوسی ازین دایره که واقع شود میان مرکز آفتاب
و افق بشرطی که از ربع زیاده نباشد ارتفاع سمت قبله بود و چون در آنوقت سهم مقیاس و
مرکز آفتاب هر دو داخل در سطح این دایره اند لا محاله منطبق ظل مقیاس نیز داخل در آن سطح
بود کما تبیّن فی حادی عشر الاصول پس خط سمت قبله و ظل مقیاس بر یکدیگر منطبق باشند و هو المطلوب
و در تقویم تام بعد از جدول ساعات شب جدولی میآرند و در آنجا بازای هر روزی ساعت صبح
مقدم بر آنروز ساعت شفق بعد از آن روز که تقریبا متساوی المقدار ثبت کنند به ورقم یکی ساعت
و دوم دقیقه و مراد بساعت صبح زمان مابین ابتدای طلوع صبح صادق و طلوع مرکز آفتاب و مراد
ساعات شفق زمان مابین غروب مرکز آفتاب و غروب شفق که آنجا عبارتست از
بیاض معترض در افق غربی و بعد از آن جدولی دیگر میآرند و در آنجا بازاء هر روزی ارتفاع آفتاب
در اول نماز دیگر بمذهب حنفی که مخالف قول محمد و ابو یوسف است میآرند به ورقم یکی درجه بود و
دیگری دقیقه و ما انرا باخر وقت فضیلت عصر تعبیر کنیم و بعد از آن عدد میآورند و در آنجا ساعت
عصر حنفی یعنی زمان مابین اول وقت نماز دیگر حنفی که مخالف قول محمد و ابو یوسف است و غروب مرکز آفتاب

بثبت کنند

ثبت کنند به ورقم یکی ساعت و دوم دقیقه گاه باشد که دو جدول دیگر میآورند در یکی ارتفاع عصر شافعی
و در دیگری ساعت عصر شافعی ثبت کنند آن نیز به رقم بطریق ارتفاع ساعات عصر حنفی و ما انرا
باخر وقت فضیلت بینی تعبیر کنیم و بعد از آن جدول جدول دیگر میآرند و در آنجا بازاء هر روزی
ارتفاع سمت قبله آنروز ثبت کنند به ورقم یکی درجه دوم دقیقه و شناختن وقت رسیدن
آفتاب بارتفاع سمت قبله موقوفست بر اصطرلاب چنانکه در هر روزی که اراده این مقصد کنند اول
شظیه ارتفاع نهند که عدد جهت ارتفاع سمت قبله بود و در شرز بش علاقه بدست گرفته اصطرلاب
معلق کنند و نگاه میکرده باشند هرگاه شعاع آفتاب از ثقبه علیا بر ثقبه سفلی افتد
آفتاب بر ارتفاع مطلوب بود و در آنوقت ظل مقیاس سامت مکه باشد و هو المطلوب و مخفی نماند
که در بعضی بلاد که سمت قبله داخل که در مابین المشرقین یا مابین المغربین بعد آفتاب در بعضی ایام
فوق الافق بدایره ارتفاع مذکور نتواند رسید و باین سبب در آن جدول بازاء آنروز
هیچ ننویسند و همچنان خالی گذارند پس در آنروزها بحسب این جدول در آن بلاد سمت قبله معلوم
نتوان کرد چون معرفت وقت صلاة ظهر و عصر موقوف بر معرفت نصف النهار و آن در
باب ششم معلوم شده است معرفت بان نه عمل تغیر باید لو اما فی زوال و معرفت آن نیز
معلوم شد پس اینجا حاجت بتکرار نیست باب یازدهم در معرفت تاریخ خطاییان

حکمای خطا شبانروز را به دوازده چاغ قسمت کرده‌اند یعنی آنچه که منجمان ولایت ما شبانروز را
به بیست و چهار قسم متساوی کرده‌اند هر قسمی را ساعتی نامیده‌اند همچنین حکمای خطا و ترکستان
شبانروز را به دوازده قسم متساوی کرده‌اند و هر قسمی را چاغی نهاده‌اند و چاغ بلغت ایشان یعنی
وقت و اسامی چاغها بخطای و ترکی باین ترتیب است زه . جیو . ریم
ماو . جین . جر . دو . وی . رسن . نور . سنو . غاله
و نامهای بلغات ترکی موشی کاو بلکه خرگوش نهنگ مار اسب گوسفند ابوزینه مرغ
سگ خوک باین ترتیب و درین زمان قسم اول را که بزبان ترکی کسکو است سیچقان ئیل
گویند و قسم دوم که داقوت اسکاقوی و همچنان منجمان ما هر ساعتی را شصت دقیقه قسمت
کرده حکمای ترک هر چاغی را هشت قسمت کنند پس شبانروزی نود و شش که باشد و هر
شبانروزی را به ده هزار فنک قسمت کنند پس بسبب هر چاغی از فنکات هشتصد و سی و
سه فنک و ثلثی باشد و بنصیب هر کهی صد و چهار فنک و سه دو سی و الفضا بنصیب هر چاغی
دو ساعت مستوی باشد و بنصیب هر کهی پانزده دقیقه که ربع یک ساعت مستوی و بنصیب هر
فنکی هشت ثانیه و سی و هشت ثالثه و شصت و چهار رابعه کما لا یخفی علی من له ید فی
الحساب و ابتداء شبانروزی چنانکه سبق ذکر کردیم از نیمشب گیرند و در اوقات از

از چاغ

از چاغ نیک نیمه گذشته باشد و یک نیمه مانده و بعد ازان پیوسته یکیک چاغ میگذرد تا چون
نصف روز شود نیمه چاغ و دو نیمه گذشته باشد و نیمه مانده و اول روز در وقت تساوی شب
و روز دو نیمه چاغ ماو و تو شقان باشد و اول شب در نیمه چاغ یود و واقع لیکن بحسب طول
و قصر شب و روز پیش و پس افتد بخلاف نیمه روز و نیمه شب که هرگز متغیر نشود و سبب آنکه مبدأ شبانروز را
منتصف چاغ اول که کسکو است کرده‌اند یعنی از که نجم آن چاغ معلوم نیست و مقتضی مناسبت است که
از که اول از چاغ اول گیرند و مصدر شرح زیج سلطانی از صاحب الحقایق نقل نموده که درین اختیار شاید
که نظر بران بوده باشد که چون شب را منتصف ساخته‌اند بجهة مبدأ شبانروز خواسته‌اند که چاغ اول
نیز منتصف باشد بجهة همان غرض تا مناسب حال شود و سالهای این تاریخ شمسی حقیقی باشد که از ابلغت
ایشان سیچو خوانند و آن بحسب ارصاد ایشان سیصد و شصت و پنج روز و دو چاغ و هفت که چهل فنک و سی و سی
فنک و این زیاده است بر سال شمسی حقیقی بحسب زیج الغ بیکی یک دقیقه و سی و دو ثانیه و مبداء سال
آنگاه گیرند که آفتاب در اوسط دلو بود و خطاییان مبداء سال منتصف حقیقی دلو گرفته‌اند لیکن بسبب آنکه
اوج آفتاب بحسب ارصاد ایشان ثابت است و بحسب ارصاد مشهوره متحرک بمرور دهور و عوام مبداء
سال بجا انتقال کرده است و درین زمان در پانزدهم دلو می‌افتد و لهذا اوسط گفته است و اختیار منتصف
دلو درین امر سبب آنست که بزعم ایشان وقت وصول آفتاب بمنتصف دلو اول فصل بهار است چه در آن

وقت هوا میل باعتدال کند و نبات شروع در نمو نماید پس اوایل فصلهای سال یا اوسط فصلهای سال
این باشد و بعکس بجای آنکه منجمان ما و مغرب زمین سال را به دوازده قسم کرده اند هر چند متساوی نیست
و هر قسمی را ماهی گفته اند منجمان خطا و ایغور سال را به بیست و چهار قسم متساوی کنند و هر قسمی را یک
کیچه گویند و طریق این قسمت چنانست که دایره میلی فرض کرده اند که بوسط دلو که مبداء گذشته و لاحق له
این دایره متقاطع دایره معدل النهار باشد بر دو نقطه متقابل آن دو نقطه که بوسط دلو اقربست از مبداء
تقسیم گشته اند و از انجا معدل النهار را به بیست و چهار قسم متساوی کرده اند و یازده دایره میل دیگر
بموضع آفتاب که گذرانیده تا هر یک منطقة البروج را قطع کرده اند و مبادی اقسام سال زمان وصول مرکز
آفتاب بود بدین تقاطعات و قوسهای منطقة البروج اگرچه درین تقسیم مختلف بود ازمنه قطع آفتاب
آنها را هم متساوی باشد کما ذکره العلامه فی شرح الزیج و فیه ما فیه بمقتضای این تقسیم هر قسمی پانزده
روز دو چاق و چهار که صد و یک دنک و نصف فنکی باشد و اسامی این اقسام بلغت ایشان
بر ترتیب اینست لیچن دونشی کیچه شتوند یوند شنک میک کوو
سبوفن جیوشیو لیمو رایشو شیاونو شاچن میچن سیومن لیچه
داکین سیوچن دوولچی وابه سیاوسه لیتول سیرل کون خلو و سال را
اگرچه شمسی حقیقی گرفته اند اما ماهها را قمری حقیقی گیرند و آن از اجتماع حقیقیست تا اجتماع حقیقی

دیگر پس

دیگر پس اگر اجتماع حقیقی پیش از غروب آفتاب واقع شود آن شب ایرگان اول ماه دانند و اگر بعد
واقع شود شب بعد از آن را اما درین زمان منجمان در اکثر تقاویم اگر اجتماع پیش از نصف روز
واقع شود آن روز را اول ماه نویسند و اگر پس از نصف النهار روز واقع شود روز بعد از آن را
و اسامی این ماهها بلغت ترکی و خطای اینست ا ارام ای ب ایکینی آی ج اوچونچ ای
د ترتونچ آی ه بشنچ ای و التنچ ای ز یتنچ آی ح سکزنچ ای ط طوقونچ ای ی اونونچ ای
یا اون برمنچ ای یب حفشاباط ای ایام این ماهها معینه مثل ماههای عربیت و نه باشد یا سی
الا آنکه ترکان زیاده از سه ماه متوالی سی نگیرند و زیاده دو ماه متوالی بیست و نه نگیرند و جه این خلاف
ظاهر نیست چه هر دو بوضع معینی است و اول آرام ای که مبداء سال قمریست و اینرا ترکان
کونکلمس خوانند مشروط است بانکه ما بین مدخل و الیچن که آخر قسم آخر است از سال سابق و مدخل
دونشی که قسم دویم است از سال لاحق در حوالی مبداء لیچن بود مقدم بران یا مؤخر از انچه اگر
ما بین اول ارام ای و دونشی از مدت یک قسم سال زیادت بود مبداء سال ارام ای مقدم باشد
بر مبداء لیچن و اگر کمتر باشد مؤخر بود و چون چنین باشد در ایام هر ماهی ازین ماههای
قمری مبداء قسم زوج از اقسام سال شمسی واقع شود که عدد آن قسم ضعف عدد آن ماه باشد
مثلا در ماه اول مبداء قسم دوم واقع شود و در ماه دوم مبداء قسم چهارم و در ماه سیم

مبداء قسم ششم و علی هذا القیاس تا ماه دوازدهم که دو قسم بیست چهارم واقع شود و اگر در ماهی از
این ماههای قمری چنانکه اتفاق افتد که هیچکدام از اقسام زوج واقع نشود آن ماه را از ماههای دوازده
گانه نه نهند بلکه آن ماه باصطلاح ایشان کبیسه باشد. و از این رو کبیسه شون ای و کلمهٔ شون ده گویند
و سبب این کبس آنست که چون مدت دوره آفتاب که عبارتست از سال شمسی حقیقی زیادتست از سال
قمری به ده روز و کسری هر آینه در هر دو سال یا سه سال یکماه زیاده آید پس آن را شون ای گفته
کبس کنند تا آن تفاوت مرتفع شود و همیشه اول ارام آی در حوالی مبداء لیچن باشد و شرط
ایشان منتفی نشود و چون شون ای تمام شود بعد از آن ماهی در آید که بواسطه بعد از ماه سابق
شون ای باشد بهمان ترتیب که مذکور شد و لا محاله در آن ماه و در هر ماهی که بعد از آن باشد باز
چنان شود که مبداء قسم زوج از اقسام سال شمسی واقع شود که عدد آن قسم ضعف عدد آن ماه
باشد و همچنین میگردد تا بار که بعد از دو سال یا سه سال احتیاج بکبس شود شون ای میان ماهها
در آید بعد هذا بر وهان از کیفیت تمامتر که چون زمان امتداد است و هیچ پس انقسام او ممکن
باشد و اجزاء چنان که جزئی از اجزاء زمان را مبداء سازند و از آنجا ابعاض متتالیه
متساویه از اجزاء زمان فرض کنند چنانکه هر بعضی از آن مفروض بکعدد مسمی شود باعتبار اجزاء
متساویه آن بعضی اهل نجوم هر بعضی از آن را دوری گویند بنوعی آنکه انتقال از هر بعضی ببعضی شبیه است

بعود با بعض

بعود با بعضی اول و ادوار دواری که اهل نجوم اعتبار نموده اند بسیار است از جمله ادوار
معتبره چند دور است که بخصوص حکمای خطا و ترکستانست و از الجمله آنست یکدوراتست که برزم آنهم
میلکهه و اسامی هر یک همان اسامی اقسام شبانروز باشد یعنی اسامی جاغها که بخطای و ترکی ما
سبق ذکر یافته و آن را منجمان دور اثنی عشری گویند و همچنانکه جاغها را بدان می شمارند
سالها و روزها را هم بدان می شمارند پس هر سالی را و روزی را بسمی یکی از آن اسامی باشد
هم بلغت خطای و هم بلغت ترک و خطاییان را دور دیگر است که بر ده میلکهه و این
سالها و روزها بدان شمارند و اسامی آن ده بلغت خطاییان اینست ا کا ب لی بین
ج بتن د ده ه کی و کن ز سنین ح زم ط کوی و خطاییان این دور را با دور اثنی عشری
ترکیب میدهند تا دوری حاصل آید که بر شصت میلکهه و آن را دور ستین میگویند و سالها و روزهای
ایشان بجای هفته ماست و هم در شرح زیج آورده که مناسب آنست که خطاییان دور عشری
یا اثنی عشری بجای هفته گیرند و دور ستین را بجای ماه و ترکیب این دو دور بتفصیل دور ستین بر
این وجه است فتامل کا نزه ب جیود ج بین ام د بتن ماو ه دوجن و کبی خر ز کن دو
ح سنین ط زم شن ی کوی یود یا کا شیو یب جامی یج بین زه ید بتن جیو یه دوم

[illegible]			
ا	۸۷۶۴	۱	
ب	۷۵۲۸	۳۱	
ج	۰ ۹۸۶	۳	
د	۹ ۷۵۰	۱۳	
ه	۹ ۵۱۴	۲۴	
و	۱ ۹۲۲	۶	
ز	۰ ۷۳۶	۱۷	
ح	۹ ۵۰۰	۲۷	
ط	۳ ۹۵۸	۹	
ی	۲ ۷۲۲	۲۰	
یا	۶ ۱۸۰	۱	
یب	۴ ۹۴۴	۱۲	
یج	۳ ۷۵۸	۲۳	
ید	۷ ۱۶۶	۴	
یه	۵ ۹۲۰	۱۵	
یو	۴ ۶۸۴	۱۶	
یز	۹ ۱۴۲	۷	
یح	۶ ۹۰۶	۱۸	
یط	۰ ۲۴۴	۹	
ک	۹ ۱۲۸	۱۰	
کا	۷ ۸۹۲	۲۱	
کب	۱ ۳۵۱	۳	
کج	۰ ۱۱۴	۱۴	
کد	۸ ۸۷۸	۲۴	
که	۲ ۳۳۶	۶	

کبی باد کن جن سنین زم دو کوی دی کاش په بود پین شیو بیش خای

دوزه کبی جیو سنین باو زم جی کوی خر کاو ولا پی دی پاین شن بیتن بود

دوشیو کی خای کن زه سنین جیو زم یم کوباد کاجی پی جریتی دد بیتن ی

دوشن کبی وی کن شن سنین بو زم شیں کایم پی ماه پاین خر دود

کبی وی کن شن سنین بو زم منیو لوی خای و چون خطاییان سالها را اندر سیتن

شمارند و دورها را مقید کنند بنام دور اول را دور خانکو گویند و دور دوم را خانکون و دور

سیم را خاون و این دورها هرچند بی انتها اما مصطلح شده است که دور اول را دور اعظم و ثانی را

دور اوسط و ثالث را دور اصغر گویند و در ایام سیتن دور اعتبار کنند پس سالها را مقید کنند باین

دورها مثلا گویند که این سالهای پنجم است از دور خانکون یا سال دوازدهم است از دور خانکون و

علی هذا القیاس و ابتدای دور خانکون در سال هشتصد و سیزدهم یزدجردی بوده و مراد از این قید

آنست که اگر کسی خواهد که در سالی بعد از این تاریخ بداند که آن سال داخل در کدام دور است

و سال چندم است از آن دور هشتصد و سیزده را از تاریخ یزدجردی آن سال بیرون برد و آنچه بماند

بر شصت قسمت کند باقی آن قسمت سالها باشد گذشته از یکی از این سه دور پس خارج قسمت را

طرح کنند

طرح کنند اگر هیچ نماند خانکون باشد و اگر یک بماند از دور خانکون و اگر دو بماند از دور خاون

مثالش خواستیم در سال نهصد و شصت و شش یزدجردی که زمان تحریر این رساله است معلوم کنیم که کدام دور است

و چند سال است که از آن دور تفاوت میان دو تاریخ گرفتیم بود صد و سه بر شصت قسمت کردیم باقی ماند

سی و یک سال و خارج قسمت یکی پس معلوم شد که سی و یک سال تمام گذشته از دور خانکون و سال سی و دوم است

و اختیارات تاریخ یزدجردی درین قسم از سایر تواریخ بنا بر عدم تکرار دوست و از اینجا خطاییان را

دور دیگر است که بر دوازده میگردد و اسامی روزها را بدان می‌شمارند و آن را دور اختیاری و دور

رابعی گویند و در اختیارات بران اعتماد تمام کنند و اسامی آن دوازده بلغت خطای اینست

ا کن ب جیو ج من د تن ه بین و چه ز بو ح دی ط چو ی شیو یا خای یب جی و بعضی روزها

نحاست نحس گیرند و آن ده روز باشد که از الفاظ چون گویند یعنی اغر که بفارسی خاک رنگ

گویند و آن دور زر بود به باشد و بعضی نحاست سعد گیرند و او نیز دو روز بود که از اصطلاح

گویند یعنی سعید و آن روز جی و خای باشد و بعضی ممتزج گیرند یعنی مایل السعد و آن چهار روز بود که از الفاظ

حومک گویند یعنی زرد و آن روزها جیو و تن و چه و دی باشد و بعضی ممتزج گیرند یعنی قریب نحس

و آن نیز چهار روز بود که از الفاظ خی گویند یعنی سیاه و آن روزها کن و من و بین و شیو باشد

و علامت اینها اینست علامت سعد علامت نحس علامت ممزوج علامت ممزوج

و بعضی منجمان این الفاظ را همه در اوراق تقاویم در ازای هر روزی می نویسند و بعضی دیگر بجهة اختصار
نقطهای الوان موافق لون هر روز نهند و چون نوبت این دور بمبداء اقسام طاق رسد از
اقسام بیست چهارگانه سال باشد قسم لیجی که اولست و کچه که بیست و ششم و فلک که پنجم است روز مبداء
آن قسم در روز مقدم بران دور شمرند یعنی آنچه در روز مقدم نوبت باو رسیده باشد و در روز مبداء آن
قسم مکرر شود باقی بر ترتیب باشد پس یکدوره دوازده روز باشد و یکدوره سیزده روز و معلوم نشده
حقیقت که درین تکرار مراد خطاییان چیست و بعضی گفته اند که سبب آنست که تا فرق باشد میان این دور
و دور اثنی عشری تغیر باین دور اولی دانسته اند چه تغیر دور اثنی عشری مستلزم تغیر دور ستینی و دور عشری است
و سبب آنکه تکرار مخصوص باوایل اقسام طاق نموده اند آنست که مبداء سال لیجی است و آن از اقسام طاقست و فرق
مذکور خواسته اند که در اول سال شود و در باقی اقسام فرد هم بتبعیت لیجی مکرر ساختند و بر
اذکیا مخفی نماند که اهل خطا که سالها را با دوار ثلث مقید بسازند چون خواهند که بتقیید زیاده کنند
سالها را مقید سازند بابتدای آفرینش عالم بزعم ایشان مدت بقای عالم سیصد هزار و شصت و حکیم
فاضل محی الدین مغربی در زیج ادوار الانوار آورده که سیصد و شصت هزار است و بعضی از زیرا هم
زیادت ازین مقدار گفته اند و اینها را همه از خرافات و امور مستبعده است و بران دلیلی نیست

و هر دوره باصطلاح

و هر دوره باصطلاح ایشان ده هزار سالست و در سال ششصد و چهل نهم یزدجردی که گذشته از آفرینش عالم
بزعم این طایفه هشتاد و ششصد و هفت و سه دوره و نهصد و پنجاه چهار سال است درین سال که نهصد و نود و
ششم یزدجردیست از ابتدای آفرینش هشتاد و ششصد و هفت و چهار دوره و نهصد و هشتاد و یک سال تمام
گذشته باشد اما ترکان در شمردن سالها بر دور اثنی عشری اختصار نمایند و اصحاب زیجات گفته اند
ما را حقیقه تاریخ ایشان معلوم نیست یعنی معلوم نیست که ایشان چه حادثه را مبداء ساخته اند و سالهای
بعد از آنها بان نسبت میکنند و در میان عجم نیز این دور مستعملست خصوصا در میان اهل سیاق چه
بنای محاسبات ممالک را در دفاتر خود بران نهاده اند و اصطلاح تاریخ دیگر نیز از ایشان منظور نیست
و چون مصنف اسامی اجزای ادوار اربعه و همچنین اسامی اقسام سنه و شهور دوازده گانه قمری را در زیج
کتب عملی نقل کردیم در متن نیاورده الحال اشاره باین معنی نموده میفرماید که هر قسمی از اقسام سال شمسی را
بلغت ایشان نامیست و همچنین هر ماهی از ماههای قمری و هر روزی و سالی از روزها و سالهای
دور ستینی و دور اثنی عشری و اینها هر روزی از دور رابع را نامیست بلغت ایشان و آن در
زیجات منظور نیست و در تقویم تمام تاریخ خطای را در آخر جدول صفحه کبری در ستون جدول باو رسند و در جدول

اول ارقام ایام دور ستینی و در دوم ارقام ایام دور اثنی عشری و در سیم ارقام ایام دور رابع و در چهارم
علامات اختیارات بحروف با نقاط ملونه یا بالفاظ مصرحه و در پنجم ارقام ایام سنه و در ششم ارقام
ایام ماه قمری بیاورند و اسماء اقسام سال و همچنین اسامی شهور قمری در حاشیه در محاذی روز هر یک ثبت
کنند و پوشیده نماند که ایام دور اثنی عشری و دور عشری از دور ستینی بمقابله معلوم میتوان کرد چه
اگر از ایام گذشته دور ستینی دوازده دوازده طرح کنند آنچه بماند گذشته باشد از دور اثنی عشری
و اگر ده ده طرح کنند ایام گذشته باشد از دور عشری و لهذا در بعضی تقاویم دور اثنی عشری و دور عشری
متروک باشد لیکن چون اهتمام ایشان بدور اثنی عشری بیشتر است از دور عشری الحق طرح ده ده آسانتر است
از طرح دوازده دوازده و در اکثر تقاویم موافق آنچه مصرح فرموده دور اثنی عشری را ایراد نمایند
و دور عشری ترک کنند و بعضی منجمان اسماء ایام دور ستینی و دور اثنی عشری و دور رابع همه را
هیچ در جدول بلکه از جدول ارقام هر یک نویسند و گاه باشد که در بعضی تقاویم تامه مداخل شهور
قمری حقیقی و مداخل اقسام سنه را در میان یکدیگر بترتیب مداخل در ششم جدول بیاورند و در ورق مقدم
بر اوراق دوازده گانه و در جدول اول اعداد اقسام و اعداد شهور هر یک بلونی ثبت کنند
بارقام هندسی یا جمل و در جدول دوم اسماء اقسام سال و اسماء شهور و در جدول سیم عدد هر یک از

شهور تامه

شهور تامه و ایام تامه یزدجردیه که موافق اول آن قسم یا اول آن ماه باشد و در جدول چهارم ایام
تامه دور ستینی که متصل است بروز مدخل هر قسم و مدخل هر ماه و در جدول پنجم فلکات که بر ایام
تامه دور ستینی آید باشد و در جدول ششم ایام تامه دور اختیاری و در بعضی تقاویم جدول
دیگر بعد از آن بیارند و در آنجا ایام ناقصه دور ستینی که مداخل اقسام سال و شهور باشد ثبت کنند
و طریق وضع فلکات چنانست که چون فلکات شصت شصت را یکی گیرند و مرفوع مره خوانند و چون
مرفوع شصت شود آنرا یکی گیرند مرفوع مرتین بحسب اصطلاح مقدم باشد بر مرتبه مرفوع مره و مرفوع مره
مقدم باشد بر مرتبه فلکات و اگر با فلکات تامه کسور باشد آنرا بعد از فلکات در همان
جدول وضع کنند و کسور با علامت که جز به هر فلک باشد بنسبت جزو یعنی هر عددی از کسور شصت یک
فلکی باشد و در بعضی تقاویم فلکات را رفع نکنند و همه را بارقام هندسی ثبت کنند و جدولی دیگر
بعد از جدول فلکات بیارند و در آنجا کسور ثبت کنند چنانکه هر عدد از آن سدس فلکی باشد و ام
در پس ورق یعنی بر ورق مقدم بر اوراق دوازده گانه صفحه یعنی بر شکل آنچه دوازده خانه رسم کنند
و در هر خانه نام سالی از دور اثنی عشری بلغت اهل ختن یعنی بلغت ترکان و خطائیان نویسند و
در همه زمان بلغت ترکی و فارسی نویسند و نام آن سالی که موافق سال مفروض باشد در خانه

وسط فوقانی ان زایچه ثبت کننده ام درین ورق بتاریخ سال معروض و مدخول ان یعنی مدخل التحویل
واحکام ان سال همه را بزعم اهل خطا بیان بیاورند چنانکه اول تعیین کنند که سال معروض داخل
در کدام دوره است از ادوار ثلثه و چندم سالست از ان دوره والعشا تشخیص نمایند که اول مبدا ال
کدام روزیست از دور ستینی و چند چانج و که و فنک گذشته است از ان دور تا مبدا او نیز کدام روزیست
از دور رابع و اسامی هر یک بنویسند والعشا ایراد نمایند که از مبدا مدخل حقیقی ماههای از ماههای
قمری که لیحی بران واقع شده تا ان مدخل چند مدت شده و از افرینش عالم بزعم اهل خطا تا
سال معروض چند دل و چند سال گذشته و سال معروض چندم است و گاه باشد که ذیل این مذکورات
تاریخ سال و مدخل از اتبو اریخ اربعه مشهوره نیز بیارند و رعت و دقیقه گذشته از اول از روز
یا از شب که رحل سال در ان روز یا شب باشد بنویسند و بعد از اینها احکام ان سال بزعم حکمای خطا و ایغور
بیاورند و با تمثیل هر یک را در ورق مقدم صفحه یسری بیاوریم تا تصور بر متعلم دشوار نباشد انشا الله

باب یازدهم

در معرفت زوایچه که در تقویم بیارند چون مصنف از بیان متعلقات هر دو صفحه فارغ
شد شروع نمود در بیان زوایچه که ایراد ان در تقویم مصطلح و متعارفست پس میفرماید که در صفحه مقدم
بر اوراق دوازده گانه تاریخ سالی که معروض که مبدا ان وقت وصول افتابست بنقطه اول از
برج حمل و مدخل ان بتواریخ اربعه مشهوره و تاریخ خطاییان بیاورند چنانکه در تواریخ مشهوره اول

یعنی رعت

یعنی رعت و اجزای ان کنند پس تعیین روز بان مدخل بحسب هر یک از تواریخ اربعه بترتیب و در تاریخ
خطا اول تعیین نمایند که مبداء سال معروض در کدام فنک و لیحا عنست و روز مدخل کدام روزیست از ایام
دور ستینی و ابجدیی از ایام دور رابع و نیز تحقیق نمایند که از مدخل حقیقی تا اهی از ماههای قمری که مدخل در آن
ماه واقع است یا مبداء سال چند مدت گذشته و ابجدی از مدت قسمی از اقسام سنه که مبدء سال در ان
واقعست و ایضا تعیین نمایند که سال معروض داخل در کدام دوره است از ادوار ثلثه و چندم سالست از ان دور
ابجدی چندم است از ابتدای افرینش عالم بزعم اهل خطا و گاه باشد که در بعضی تقاویم تمام بعد از این مذکورات
سوا امره طالع سال یعنی بیان استخراج ان بطریق مختلفه بیان کنند و درین موضع در جمیع تقاویم اسم
اسم شهری که طالع سال را در افق انشهر استخراج کرده باشند مذکور سازند و باشد که در بعضی تقاویم تا به درجه
طالع سال را با فاق مختلفه استخراج کرده در همین صفحه و تمثیل هر یک عنقریب مسطور خواهد شد انشا الله و در تقویم
عند تمام سعی مدخل سال بتاریخ خطا متروک باشد و انرا زایچه طالع وقت تحویل افتاب باول حمل گویند و در صفحه
الصفحه بیارند و بالطریق که بعد زایچه اجتماع و استقبال مذکور شد پس انیجا حاجت با عاده نباشد
و مواضع کواکب و ابجدی مواضع عقدتی قمر را در وقت تحویل مذکور در ان زایچه ثبت کنند
بالطریق که هر یک از کواکب سبعه عقدتی در هر برجی که باشند انرا در ان خانه ثبت کنند از خانهای دوازده گانه

زایچه که نام آن برج مع درجه در آن خانه مسطور باشد قید مع درجه بجهة آن که گاه باشد که اسم دو برج در یک خانه مسطور
بود یکی بحسب عدد و دیگری بحسب عمل چنانچه سبق ذکر یافت و مصطلح شده است که برج بحسب عدد را بتوزیع و برج بحسب
عمل ببلات نویسند و ثبت موضع کوکب بحسب برج و درج باشد در درجات و دقایق که از اول
برج کوکب بحرکت توالی قطع کرده باشد یا درجات و دقایق عقده قمر بخلاف توالی یا بان واصل باشد ابتدا
از اول آن برج ترتیب کنند و سهام را نیز در آن زایچه ثبت کنند و این سهام دلایل چیزها است از احوال یا بان
و رعایا و تغیرات هوا و تسعیرات و وقوع امن و آشوب و چگونگی حصول ارتفاعات که از مواضع کواکب
داله بران چیزها و درجه طالع یا جزوی دیگر از فلک البروج که مناسب امر مطلوب بود دیگر شود و بیان استخراج آنها که
تعلق بکتب عمل دارد و اما طریق وضع آنها در آثار در زایچه بر قیاس وضع کوکب است یعنی هر یک از سهام
در هر برجی که باشد آنرا با درجات و دقایق در آن خانه ثبت کنند اسم آن برج مع درجه در آن خانه مثبت باشد
از سهام آنچه اهتمام باستخراج آن بیشتر نمایند و در جمیع تقاویم مسطور باشد سهم السعادة است و سهم الغیب
که یکی دال بود بر مال و سعادات و دیگری بر رای و دین و عبادات و استخراج این دو از مواضع شمس
و قمر و درجه طالع نمایند و گاه باشد که از برای احکام هر یک از فصول اربعه زایچه وضع کنند در صفحه علیحده چنانچه
زایچه طالع وقت تحویل آفتاب بحمل بجهة احکام فصل بهار باشد و زایچه وقت تحویل او بسرطان بجهة احکام فصل تابستان

و زایچه وقت

و زایچه وقت تحویل آفتاب بمیزان بجهة احکام فصل خزان و زایچه طالع وقت تحویل آفتاب
بجهة احکام فصل زمستان اگر طالع وقت تحویل بحمل برج منقلب باشد اگر طالع مذکور برج ثابت باشد حکم تمام
کنند و زایچه طالع سه فصل دیگر استخراج نکنند اگر برج ذو جسدین باشد زایچه طالع وقت تحویل آفتاب
بحمل و میزان استخراج کنند و حکم نیمه آخر سال از آن کنند و حکم نیمه اول سال از طالع وقت تحویل آفتاب
بحمل و معرفت هر یک از بروج منقلبه و ثابته و ذوات جسدین بعد از این در باب ثانی خواهم نمود ان شاء الله تعالی
و در اکثر تقاویم و زایچه طالع اجتماع و استقبال مقدم بر سال یا فصل نیز وضع کنند و از آن در احکام بسیار
معتبر دارند و بعضی از منجمان در تقاویم تامه بجهة طالع تحویل آفتاب بهر یک از بروج در فوق صفحه زایچه
وضع کنند و حکم هر ماه شمسی حقیقی از آن کنند و از جمله اموری که در اکثر احوال در تقویم تام بیارند ایام
مشهوره است از تواریخ مشهوره که در میان انقلابات کلیه یا در جدول علیحده قبل از انقلابات کلی
بازاء آن روز نویسند چون ایام مشهوره بعضی تواریخ که منجمان در تقاویم ثبت میکنند مصطلح و متعارف
اهل این صنعت و آنچه متعارف است سبب شهرت آن بر بعضی ظاهر نیست واجب نمود که ایام مشهوره
هر یک از تواریخ مشهوره را با آنچه سبب شهرت آن شده درین کتاب بیاریم تا ناظر تقویم را مفید
باشد و بالله التوفیق ذکر ایام مشهوره مشهوره تاریخ عرب غره محرم الحرام است و در ولایت
عرب درین روز نوروز کنند و بعضی بطرب و لهو و نشاط مشغول شوند [illegible] اصحاب

ریحات گویند و ده روز اول محرم است اما اکثر مفسرین ایام معدودات را بایام ماه رمضان تفسیر کرده اند
و بعضی بایام روزه که در ابتدای اسلام فرض بود و بعد از فرضیت رمضان منسوخ شده و آن روز عاشورا است
و سه روز در هر ماهی و آنچه در آیه کریمه واذکروا الله فی ایام معدودات واقع شده مفسران انرا بایام تشریق
که بعد از عید اضحی اند تفسیر کرده اند و تسمیه آن بمعدودات بجهة آن قلت است عاشورا دهم محرم الحرام است و انرا
عاشورا نیز گویند بحذف الف و این روزیست بس محترم چه در اخبار آمده است که کشتی نوح درین روز
باتمام رسید و نور بصر حضرت یعقوب درین روز معاودت نمود و خلاصی حضرت ایوب از کرمان درین
روز بود و غرق فرعون و جنود او و نجات بنی اسرائیل درین روز دست داد و چون شهادت امام مظلوم
حسین بن علی علیهما السلام درین روز واقع شده در اکثر بلاد درین روز ماتم گیرند و شیون نمایند و صاحب
شرح زیج سلطانی از بعضی علما نقل کرده است که عاشورا نهم محرم است و انرا از عشر شتر گرفته اند و شتر که در
روزی که آب خورد تا هشت روز دیگر آب نخورد و در روز نهم آب خورد که انرا عشر الابل گویند قرار
[illegible] در چهاردهم ربیع الاخر است لیلة الرغائب اول جمعه رجب است استفتاح پانزدهم ماه رجب است
در اخبار آمده است که هرکه درین روز از خدای تعالی طلب فتح و نصرت کند مقصود حاصل شود و از
این جهة است که این روز باستفتاح مشهور است چه استفتاح در لغت فتح و نصرت است و ارباب
تواریخ آورده اند که درین روز بود که ابابیل بامر ملک جلیل دفع مضرت اصحاب الفیل نمود و ترویج

[illegible]

حضرت خیر النساء با حضرت شاه ولایت پناه هم درین روز بود مبعث و معراج پیغمبر ما شب هفتم ماه
رجب است و حکیم مغربی آورده که شب ششم رجب بوده که جبرئیل بحضرت پیغمبر ما صلی الله نازل شده بود
و در آن اقاویل نیز هست لیلة البراءة پانزدهم ماه شعبان است و چنانکه عامه ملوک و سلاطین را
قاعده چنانست که چون هرکس از رعایا خراج خود ادا نماید نوشته بان دهند مضمون آنکه خراج
خود تمام ادا نموده و انرا براءة گویند همچنین حضرت متعال میفرماید تا بجهة خلاصی مؤمنان از آتش دوزخ
براتی نویسند و بعضی گفته اند وجه تسمیه آن آنست که درین شب نسخه آجال از قلم ملک الموت نمایند پس
گویا درین شب جمعی را از حیات بری ملیا زند لیلة القدر شب بیست و سیم ماه رمضانست مخفی نماند که حضرت
رب الارباب جل جلاله از شهادت شب را بجواهر شرف و منقبت بیاراست یکی شب براءة
و دیگری شب قدر را براءة را گفت انا انزلناه فی لیلة مبارکة و شب قدر را گفت انا انزلناه
فی لیلة القدر لیکن شب براءة را ظاهر ساخت و شب قدر را محجوب کرده است و لهذا اختلاف کرده اند
که شب قدر در رمضانست یا در غیر رمضان و بر تقدیری که در رمضان باشد اختلاف کرده اند که در
دهه اولست یا در دهه اوسط یا در دهه آخر و بر تقدیری که در دهه آخر باشد اختلاف کرده اند که
در کدام شب است مشهور آنست که مذکور شد و معنی قدر شرف و مرتبه باشد چه شرف این شب زیاده است
از شبهای دیگر و بعضی گفته اند که قدر بمعنی تقدیر است چه تعیین هر امر در سال و تفویض آن بملکی درین شب
واقع میشود عید فطر غره شهر شوال است و عید ماخوذ است از عود بجهة آنکه هر سال مردم بان عود میکنند

بر وجهی مخصوص با آنجهت که حضرت ارحم الراحمین عفو میکند بمغفرت بنده گان درین روز شب القدر شب
سیزدهم شوال است و این معجز حضرت خاتم النبیین است که در حضور کفار قریش باشاره سبابه مبارک
خود درین شب ظاهر نمود و قصه این قضیه مشهور است ایام معلومات قول اهل لغت و اکثر فقها آنست که ده
روز اول ذو الحجه است و بعضی از فقها گفته اند که ایام نحر است که عنقریب معلوم شود یوم الترویه هشتم ذیحجه است
و ترویه در لغت آب دادن است و مکرر دسیه این روز بترویه بعضی گفته اند که بجهة آنست که حجاج درین روز
شتران بر بهار یا نیز آب میدهند و آب بر میدارند و بعضی گفته اند بجهة آنست که خوابیکه حضرت
خلیل الله در باب قربان کردن فرزند خود اسمعیل دیده بود تمام روز متفکر بود که چکار کند تا آنکه آخر الامر
ذبح اسمعیل را روز عید اضحی بخاطر مبارک قرار داد یوم العرفه نهم ذیحجه است و عرفه و عرفات اسم موضعیست
در مکه معظمه و اسم عرفه بجهة آن گویند که ملاقات حضرت آدم و حوا بعد از مفارقت در آن موضع واقع شد
و یکدیگر را شناختند یا بجهة آنکه جبرئیل در آن موضع با ابراهیم اتیان کرده بود و چون حضرت خلیل بآن
موضع رسید آنرا شناخت و این روز را عرفه بسبب آن گویند که حجاج را درین روز بآن موضع می باید رفت
و زمانی آنجا توقف کرد و بعضی گویند که چون درین روز حضرت ابراهیم تعبیر خواب شناخت باین
سبب این روز عرفه گویند عید اضحی دهم ذیحجه است اضحی جمع ضحاة است و این گوسفندیرا گویند
که درین روز قربان کنند باین جهة این روز را عید اضحی گویند ایام التشریق روز یازدهم یا روز دوازدهم

ذیحجه است

ذیحجه است و روز دهم روز نحر خوانند و یازدهم و دوازدهم را الحج مع التشریق و سیزدهم را
تشریق تنها و بعضی گفته اند که تشریق نماز عید است چه آنرا در وقت اشراق میگذارند و باقی ایام را به
تبعیت تشریق گویند و بعضی گفته اند که تشریق خشک کردن گوشت در آفتاب چه مساکین حرم درین
روزها گوشت قربانی خشک میکنند و بعضی گفته اند تشریق بمقام کردنست در آفتاب چه حاجیان بجهة
ادای مناسک حج درین توقف میکنند در آفتاب و بعضی گفته اند که تشریق بجانب مشرق رفتن است
چه اکثر حجاج بعد از ادای مناسک حج بجانب مشرق متوجه شوند عید غدیر هیجدهم ذیحجه است
بتواتر ثابت شده است که چون پیغمبر صلی الله علیه از حجة الوداع مراجعت نمود در موضعی که آنرا
غدیر خم گویند نزول نمود و پس بفرمود تا از جهاز شتران منبری ساختند و ببالای آن بر آمده و
دست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گرفته آنحضرت با خطبه صحیحه فصیحه و در حضور همه بحضرت
شاه مردان را خلیفه و وصی خود ساخت و نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم و ورود حدیث من کنت مولاه
فهذا علی مولاه درین روز مشهور و معروفست ایام البیض روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است از هر ماه
و مخبران الایام لیالی البیض است چه در شبهای این ایام از اول تا آخر ماهتاب باشد و از حضرت شاه
اولیا امیر المؤمنین علیه السلام روایتیست که چون آدم علیه السلام از بهشت بیرون می آمد هیچ سقفی و دیواری
و پوستینی نبود و آفتاب بر اعضای مبارک وی اثر کرده سیاه رنگ شد و باین سبب آنحضرت را
دلتنگی روی نمود و بدرگاه بی نیاز آغاز تضرع و زاری کرد در حال جبرئیل بفرمان ملک جلیل نزول

اجلال فرموده گفت ای آدم اگر خواهی که این سیاهی بسفیدی و این شام غم بصبح شادی مبدل گردد
سه روز روزه دار پس آدم علیه السلام بعد از شکر باری روز اول از ایام البیض قصد صوم نمود چون شب
درآمد ثلثی از بدن مبارک سفید شد و چون دیگر روز روزه گرفت ثلثی دیگر سفید شد و در روز سیم
تمامی اندام آنحضرت سفید شده از آن ظلمت بیرون آمد اینست ایام مشهوره و بعضی همچنان روز
ولادت و رحلت سید المرسلین و وقایعی که در زمان حیات آنحضرت روی نموده و همچنین روز
ولادت و وفات هر یک از ائمه و مشایخ و علمای دین را داخل ایام مشهوره دانسته در تقاویم ثبت می
نمایند و لهذا اگویم ولادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله متردد است میان نهم و دوم و هشتم و سیزدهم
و هفدهم ربیع الاول و انتقال آنحضرت در دوازدهم ربیع الاول است و بعضی گویند بیست هشتم صفر ولادت حضرت امیر المؤمنین
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام سیزدهم رجب بعد حضرت شهادت شب جمعه نوزدهم ماه رمضان المبارک
انتقال آنحضرت بیست یکم رمضان ولادت حضرت فاطمه بیستم جمادی الاخر انتقال آنحضرت
انتهم ماه صفر ولادت حضرت امام حسن علیه السلام پانزدهم رمضان وفات آنحضرت سیم جمادی الاخر ولادت حضرت
امام حسین علیه السلام دوم ماه شعبان وفات آنحضرت دهم محرم ولادت حضرت امام زین العابدین علیه السلام
پنجم شعبان وفات آنحضرت بیست و هشتم محرم ولادت حضرت امام محمد باقر سیم صفر وفات آنحضرت هفتم
ذو الحجه ولادت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام هفدهم ربیع الاول وفات آنحضرت دهم ماه رجب

عدد ایام ... ایام البیض

ولادت

ولادت حضرت امام موسی کاظم هفتم صفر وفات آنحضرت ششم رجب ولادت حضرت امام رضا علیه السلام یازدهم
ذیقعده وفات آنحضرت هفدهم صفر ولادت حضرت امام محمد تقی علیه السلام دهم رجب و اصح پانزدهم رمضان وفات
آنحضرت عاشر رجب است ولادت امام علی النقی دوم رجب و اصح پانزدهم ذیحجه است وفات آنحضرت
سیم رجب ولادت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام چهارم ربیع الاول وفات آنحضرت امام حسن عسکری علیه السلام
هشتم ربیع الاول اما ایام مشهوره تاریخ روم بر دو نوع است یکی آنکه موقوف باشد بر معرفت اول
صوم کبیر که منسوبست بطایفه نصاری دوم آنکه معروف است اما آنچه موقوفست بر معرفت صوم کبیر
مخفی نماند که صوم کبیر که روزه فریضه نصاری است و آن هفت هفته است حسن بصری و بعضی دیگر از مفسرین
گفته اند که آنچه خدای تعالی بر امت عیسی واجب کرده بود یکماه بود و چون آن ماه در فصل تابستان افتاد از
فرط حرارت و مشقت تمام باحوال مردم راه یافت پس علمای ایشان درین باب اندیشه نمودند صوم را
بفصل ربیع انداختند و ده روز زیاده نمودند و همچنین هر قرنی از ایشان چیزی زیاده میکردند
تا پنجاه روز شد و اول این صوم همیشه دوشنبه باشد مشروط بآنکه قبل از دوم شباط و بعد از هشتم آذار
نباشد صوم عذری روز دوشنبه باشد پیش از اول صوم کبیر بسه هفته و این سه روز بود پس
پنجشنبه فطر نینوی باشد و در کتب تاریخ مذکورست که درین روز یونس پیغمبر از شکم ماهی بیرون آمده
در قریه که آنرا نینوی خوانند حاضر شد مردم چون آنحضرت دیدند شادیها کردند و در آنروز دو روز

بشکرانه روزه گرفتند و الحال ترسایان درین سه روز الی این سنت دارند سعانین روز یکشنبه چهل و دوم
صوم کبیر باشد نصاری گویند که در این روز عیسی علیه السلام بر درازگوشی سوار به بیت المقدس درآمده مردم را
بشرف دعوت مشرف ساخت فصح پنجشنبه چهل و ششم صوم کبیر باشد و فصح بمعنی رستگاری باشد چه در
این روز که قومی از حواریان استدعا نمودند که از حضرت عیسی علیه السلام التماس نزول مائده کند و آن خوانی
بود از طلای احمر بر هیئت سپر که در آن ماهی بود بریان با پنج رغیف و قدری سرکه و نمک و سبزی و ارباب
تواریخ گفته اند که حواریان دوازده تن بودند که در مبادی بعثت حضرت مسیح بشرف دین عیسی مشرف
شده کمر خدمت آنحضرت بر میان جان بسته بودند و از کعب الاحبار روایت کرده اند که وجه آنکه حواریین ایشان
از آن بمعنی بیضت آنست چه اینجماعت جابرانکه پیش از ملاقات حضرت عیسوی جامههای پشمینه سفید می شستند
موسوم بحواریین شدند و اسامی ایشان اینست اول شمعون دوم یحیی سوم توامان چهارم یوحنا پنجم
مرقوس ششم فطرس هفتم لحیس هشتم یعقوب نهم اندراوس دهم قلعون یازدهم یعقوب
دوازدهم سرخس جمعة الصلوة جمعه چهل و هفتم صوم کبیر باشد نصاری گویند که عیسی را جهودان اخر روز پنجشنبه
گرفتند و در روز جمعه بر دار کردند و آنرا جمعه مصلوب خوانند و در روز یکشنبه دفن کردند بعد از چهار ده
روز از قبر برآمد و ترسایان این سخن را دروغ میگویند زیرا که حق تعالی در قرآن مجید میفرماید و قولهم
انا قتلنا المسیح ابن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم و باز میفرماید و ما قتلوه یقینا

بل رفعه الیه

بل رفعه الیه و شبهه آن بود که چون آنحضرت را بپای دار درآوردند در اثنای آن حال آفتاب منکسف شده
ظلمت جهان استیلا یافت که دیده ها از رؤیت باز مانند در آن حال باری تعالی ملائکه را بفرستاد تا عیسی را از بند خلاص نموده
یهودی را که باعث گرفتاری آنحضرت بود بجای او مقرر کردند و آنحضرت را باسمان بردند و چون عالم روشن شد
یهودی را بصورت عیسی در نظر یهودان آمده گفتند این سحر نمودست که بجز از چنگ ما خلاص یابد تواست
اکنون او را تعجیل باید کشت تا شعبده دیگر پیش نیارد قصد صلب یهود کرده هر چند فریاد کرد که من
یهودم که شما را بعیسی راه نمودم و او را فرشتگان باسمان بردند و مرا بجای او در بند کردند خلق
باور نداشتند و از حلقش آویختند فصح و قیامت شنبه چهل و هشتم صوم کبیر باشد عید الفطر یکشنبه
بعد از عید قیامت باشد و درین روز نصاری از صوم فارغ شده عید کنند و در معابد خود رفته
بدعا و ذکر اشتغال نمایند و طعامهای چربی خورند سعانین صغیر ادینه بعد از فطر باشد و آنرا جمعة الشهدا
نیز گویند احد الجدید یکشنبه بعد از فطر باشد و این روز را احد الجدید بسبب آن گویند که اول یکشنبه است بعد از
فطر و درین روز نیز عبادت مخصوص کنند سلاق پنجشنبه باشد بچهل روز بعد از فطر و گویند که درین روز بود که
عیسی که شمعون را مقدم حواریان خلیفه ساخت گفت که بعد از من ملائکه را عنقریب بر شما خواهم
رسانید و آن انوار مبارکها شما را یافته هر یک از شما عالم بلغتی قومی گردید که بدعوت ایشان
مامور باشید فنطیقسطی یکشنبه بعد از سلاق باشد بده روز نصاری گویند این روز است که عیسی ع

روح القدس الحواریان مبوعی که وعده کرده بود فرستاد پس حواریان هر یک بقصد دعوت بولایت
رفتند و بالهام زبانهٔ عبارت آن ولایت را یافت با مردم آنجا بلغت ایشان سخن گفتند صوم
الشلیحن دو شنبه بعد از فنطقسطی باشد و آن چهل روزه بود و گویند در این ایام عیسی ع بجهة دعوت
امت عزیمت نموده در اطراف عالم بگردید و فطر این صوم یکشنبه چهل نهم باشد جمعة الذهب اول جمعه باشد
از صوم شلیحن صوم ایلیا روز سیزدهم باشد از فطر شلیحن و این صوم چهل روزه باشد پس
یکشنبه چهل نهم فطر ایلیا باشد [illegible] موقوف بر معرفت صوم کبیر عید [illegible] بیست دوم
تشرین الاخر باشد استاد ابوریحان بیرونی در کتاب تفهیم و همچنین صاحب روضة المنجمین آورده است
که چنگیه پادشاهی بود که دختران مردم را بزور میکشید و ازالهٔ بکارت ایشان کردی بعد از آن جفت
دادی که بشوهر دهند و در آن زمان هشت برادر بودند و یک خواهر داشتند ملک بخواهر ایشان طمع کرد
برادر کهتر از غایت حمیت خود را بلباس زنان بیاراست بعوض خواهر بصحبت ملک در آمد
و چون خواست که ملک دست باو رساند بر حسب داعی شهوت ملک را باب خنجر فرو نشاند
و بیت المقدس را از شر آن مفسد پاک ساخت مردم شادیها کرده آنروز را عید ساختند عید [illegible]
اول کانون الاول باشد نصاری گویند که این روزی بود که روح القدس بصورت جوانی خوش روی

در وقت غسل

در وقت غسل کهن بر مریم ظاهر شد و مریم از آن متعجب شد گفت انی اعوذ بالرحمن منک
ان کنت تقیا پس روح القدس بار در مریم دمیده او را بوجود عیسی بشارت داد و در شرح زیج سلطانی
از حکیم مغربی نقل کرده که بشارت مریم بوجود عیسی ع در بطن او بیست و پنجم آذر واقع شده عید المیلاد یعنی
شبی که ولادت عیسی ع در آن شب سمت ظهور یافته شب بیست پنجم کانون الاول بوده و مخفی نماند که در شب
ولادت عیسی ع اختلاف بسیار است مشهور آنست که مذکور شد و صاحب کشف الحقایق گوید بعضی گفته اند که ششم
کانون الاخر بوده در قریه قریب و به بیت المقدس که ناصر الخلیل گویند و از آنجاست که ترسایان را نصاری خوانند
عید قلنداس اول کانون الاخر باشد بعضی قلنداس و بعضی قلندس گفته اند و جمعی گویند که اسم یکی از ملوک
ایلیست و حکیم مغربی گفته است که این روز اول سال رومیانست دنح ششم کانون الاخر باشد
و دنح بدال مهمله و نون حاء مهمله تصحیح کرده اند و صاحب کشف الحقایق گفته است که معنی دنح طلوعست و
مراد طلوع حضرت عیسی ع از نهر اردن که نزدیک دمشق است و صاحب روضة المنجمین گوید که یحیی بن زکریا
علیه عیسی را بآب اردن شست و بعضی دیگر گویند که مریم آنحضرت را باب معمودیه شست و چون از آب
بیرون آمد روح القدس بر صورت کبوتری به وی پیوست و استاد ریحان در کتاب تفهیم آورده که
زکریا مر عیسی را باب معمودیه شست و آن آنست که ترسایان فرزندان خود را چون متولد شوند
باب غسل دهند و چون کسی بدین عیسی در آید اول او را بآن بشویند نصاری بشویند عید [illegible] دوم شباط

باشد وآن روزیست که عیسی در آن روز بهیکل در آمد اول نوبت و هیکل نام معبد نصاری است

سقوط جمرهٔ اول هفتم شباط باشد سقوط جمرهٔ دوم چهاردهم شباط باشد سقوط جمرهٔ سیم

بیست یکم شباط باشد و جمار جمع جمره پنج باشد و ازان اخگر سرمای زمستان بود و جمره در

لغت اخگر آتش را گویند و زعم ایشان چنانست که درین ایام سه جمره از جانب بالا بجانب سفل

نازل شود و صاحب حل التقویم و صاحب روضة المنجمین گویند که جمرهٔ اول در زمین اثر کند و جمرهٔ

دوم در آب و در شرح زیج عکس این آورده اند یعنی جمره اول اب را گرم کرداند جمره دوم

زمین را جمرهٔ سیم باتفاق در اشجار اثر کند و قوت نماید که در آید و استاذ ابوریحان گوید

که رومیان گفته اند که باین جمره ها تخم زمین گرم شود و از وی بخار بر آید و استاد الشعرا و

حد الدین انوری که در علم نجوم سرامد روزگار بوده در تعریف بهار بیتی فرموده که مصداق اینست

بیت هم جمره بر آورده فرو برده نفس را هم فاخته بگشاده فرو بسته زبان را و اعراب گویند

که این اثرها درین ایام از سقوط بعضی منازل قمر است و درین ایام مصر گوید که مبنی سقوط جمرات

بر سیر افتابست و در هر چند گاهی یکروز میان تاریخ روم و تاریخ جلالی که شمسی حقیقی است

تفاوت میشود پس ظاهر انست که در سقوط جمرات این تفاوت باشد اول ایام برد العجوز اینست

ششم شباط باشد وان هفت روز بود و درین روزها خالی از تیزی نباشد سیر خوانند و در روضة الصفا

اورده اند

آورده اند که ایام عجوز که منجمان در آخر زمستان بر تقاویم ثبت میکنند عبارتست از ایامی که

قوم عاد بدعای هود هلاک شدند و سبب تسمیه این اوقات بایام عجوز آنست که در حال هبوب

ریاح پیرزنی از القوم رفته و قرار گرفت و بر مقهوران توجه میکرد روز هشتم بادی صعب انجا در رسید

انرا بیاران سابق ملاحق ساخت و بعضی گویند از سرما بمرد و لهذا برد العجوز نیز گویند و در فرقان

مجید مذکور است که ان هفت شب و هشت روز بود و در صحاح جوهری از بعضی اهل لغت نقل کرده اند

که برد عجوز است و استاد ابوریحان گفته که ایام عجوز نیست بلکه ایام عجز است یعنی آخر زیرا که این روزها

آخر زمستانست و یعقوب بن اسحق الکندی گفته که سبب تغیر هوا در این ایام آنست که افتاب

درین وقت بتربیع اوج خویش رسد یعنی بعد اوسط بحسب سیر و برادها مستقیم مخفی نماند که این وقتی

درست باشد که اوج افتاب در اول جوزا ثابت باشد [illegible] بیست پنجم نیسان بود حکیم مؤید

در زیج صغیر آورده که بیست چهارم حزیرانست و ابوریحان در تفهیم آورده که یوحنا یحیی پیغمبر است

و ظاهر انست که یوحنا غیر از یحیی کسی بوده است که تقویت دین عیسی نموده انکه اصحاب زیجات

میلاد حضرت یحیی را علیحده ذکر کنند مصدق این قولست [illegible] اول ریاح بوارح هیجدهم ایارست

وان چهل روز است و در زیج حکیم مغربی آورده که بیستم ایارست و بوارح جمع بارحست و در صحاح

آورده که بارح باد گرمست و از ابو زید نقل کرده که البوارح الشمال الحارة فی اول الصیف و صاحب

حل تقویم فرموده که عرب از طلوع ثریا تا طلوع صرفه زمان ریاح بوارح دانسته و این قریب
چهار ماه است و این ریاح را بالنسب بوارح خوانند که منازل ایشان ریاح را بالطلوع ایشان
منسوب ساخته اند از ربع شرقی شمالی طلوع میکند و طرف شمال را بمجاز بوارح خوانند
ذکر یا بیت یکم حزیران باشد ان مرقوم است سیم تموز بود و مصر در شرح زیج سلطانی از همیاج کشف
نقل نموده که ذکران یا ذکر است و الحیان است که شخصی را در اقصیت تمام بوده روزی روبنی که منسوب
با و بود او را در معبدات خود در این روز ذکر میکند و هم چنین در روزهای بعد از ان تا وقتی که
نوبت بذکر الشخص دیگر رسد مثل او و هر مولودی که در این مدت متولد شود بنام الشخص کنند که نوبت
ذکران بوده و مرتبه ذکران فروتر است از مرتبه عید ایام باحور از نوزدهم تموز بود و ان
هشت روز بود که در ان اغاز شکستن گرما بود و بعضی ایام حر گویند و بعضی اصحاب لغه گفته اند که معنی لفظ
شدت حرارت باشد در صیف و از اشعار حکیم انوری این معنی مفهوم میشود و بعضی گویند باحورا
لفظیست یونانی یعنی ورکار ازموده و از احوال این ایام استدلال بر هوای تمام سال کنند و استاد ابو
ریحان گوید که ایام باحور از هفت روز است و ان نام ماخوذ است از بحران و بحران یعنی
حکم بود در بیمارا که اهل تجربه از ان روزها حکم کنند بر احوال ماههای خزان و زمستان و اول
روز ان تشرین الاول است و دوم دلیل تشرین الاخر و چه در هر روزی حادث شود از صنیع باران

وباران

وباران ماهها نیز همچنین بود و بعضی گفته اند که روز اول دلیل ماه اسد است و روز دوم دلیل ماه
سنبله است هم چنین تا روز هشتم که دلیل ماه حوت و صاحب حل التقویم اورده که اول
این هفت روز باد و ابر باشد زمستان ان سال اول سرد بود و باد و نم باشد و اخر خشک کند
و اگر در اخر این هفت روز باد و ابر باشد زمستان ان سال اول خشک کند و اخر سرد و بانم بود و گویند که
که مصریان در ایام باحور حکم کنند بر احوال زرعت و چگونگی محصولات مریم اول اب باشد
و انرا صوم السیده نیز گویند چه مارت بلغت ایشان سیده است و سیده امر گویند
هشتم اب بود گویند درین روز عیسی تجلی کرد بر حواریان از میان ابری و موی ظاهر کرد و در
زیج مغربیه اورده که تجلی عیسی و حضور موسی و الیاس با او در طور سینا بود
مریم پانزدهم اب بود و پس مدت صوم مارت مریم چهارده روز بود زکریا
بیست و ششم ماه اب باشد و در زیج خاقانی مذکور است که بیست ششم آب بود و سبب قتل او
در میان خاص و عام مشهور است و در کتب تواریخ مذکور سیزدهم ایلول باشد و گویند یار
و محی الدین مغربی در زیجات خود اورده اند که عید الصلیب چهاردهم ایلول است و گویند که یکی
از ملوک روم به بیت المقدس امده طلب چوبی که حضرت مسیح بر ان چوب اصلب کرده بودند
مینمود و بعد از تجسس ان چوب را درین روز باد برد و چوبه دیگر یافتند ندانستند که چوب کدام یکی است

پس هریک ازان تخم می‌نهادند وبران یک چوب زده شده وازان دو چوب دیگر اثری
نیافتند بواسطه این وجدان عیدی کردند واین حکایت پیش علما زیراکه او بخلاف حضرت عیسی بنابر
نص قاطع اصلا ندارد پس چگونه بر حدیث چوب اعتماد بود ذکر ایام مشهوره تاریخ فرس [illegible]
اول اول فروردینماه بود وصاحب کشف الحقایق نقل کرده که زعم مجوس آنست که این روز آن روزست
که خدای تعالی عالم را آفریده وکواکب را امر کرد بسیر کردن از اول حمل وآدم درین روز آفریده از
این جهت این را نوروز گویند وعلمای ایشان گفته اند که جمشید که عرب او را متوشلخ گویند در
جهان طواف میکرد چون باذربایجان رسید درین روز بر تخت زرین نشست مرصع بجواهر وآن
تخت در موضع بلند بود وروی در مشرق چون آفتاب از مشرق برآمد وبر تخت وتاج جمشید
وآفتاب وشعاع روشن ظاهر شد مردمان شادی کردند گفتند این روز نو است که دو آفتاب
برآمده یکی از مشرق ودیگری از مغرب واین روز را جشنی عظیم ساختند واصل نام او جم بود واو را که به
این شعاع جمشید گفتند چه شید بلغت ایشان شعاع است [illegible] ششم فروردینماه بود گویند
درین دیگر باره جم بر تخت نشست وخاص وعام او را بدیدند ورسمهای نیکو بود گفت خدای تعالی
شمارا بیامرزید فرمود تا همه غسل کنند باب پاکیزه وحق سبحانه وتعالی را سجده شکر کردند وفرمود تا هر سال
چنین کنند بابت آنکه این روز را نوروز ملک خاصه ونوروز بزرگ نام نهادند ونوروز اول را

نوروز عامه گویند

نوروز عامه گویند اکابر از نوروز اول تا نوروز دویم حاجتهای مردم برآوردندی ودر روز
نوروز دویم زندانیان را باطلاق فرمان دادندی ودر روز نوروز دویم مجرمانرا عفو کردندی
وبعد ازان بعیش وطرب مشغول شدندی آبانگاه روز دهم فروردینماه بود نام روز
دهم را بلغت فرس آبان گویند چنانکه قبل ازین مذکور شده وگویند این نام فرشته ایست که
باب موکل است پس اگر درین روز باران بارد آبانگاه مردان باشد پس مردان باب در
آیند واگر باران نبارد آبانگاه زنان باشد وزنان باب درآیند واین عمل را برجهه
شگون کنند [illegible] سیزدهم تیرماه بود ووجه تسمیه او آنست که گویند در زمان ملوک عجم چند سال
باران نیامد درین روز بجماعت دعا کردند ودر وقت باری سبحانه وتعالی باران فرستاد بدان
سبب مردم نشاط وشادی کرده آب بر یکدیگر میریختند وهرسال که بجای رسیدی آب بر یکدیگر
ریختندی وشادی کردندی والحال در بعضی شهرهای عراق وفارس این رسم مرعی میدارند لیکن
در سیزدهم تیرماه جلالیه واین روز را فرسیان تیرگان نیز خوانند وگویند درین روز منوچهر
با افراسیاب صلح کرد بشرط آنکه افراسیاب یک تیر پرتاب از ملک خویش بوی دهد پس
همکار تیر مجوف را از او دیه پر کردند ودر وقت طلوع آفتاب آرش نامرا از جبال طبرستان
برکمان نهاده بطرف مشرق انداخت وحرارت آفتاب او را جذب کرده تا بحد طخارستان
رسید شاعر درین باب گوید [illegible] ازان خوشتر آرش انجهان گیر که از آمل بمرو

انه احسن او بتر والعهده علی الراوی و غایت به فضلای این قصه را تاویلات کرده اند
مهرگان عامه شانزدهم مهرماه بود و فارسیان این روز را تعظیم کنند جهت آنکه ضحاک طاغی بود و فساد
بسیار میکرد و خلایق از ان در عذاب بودند درین روز فریدون او را بگرفت و در زمین بابل
بند کرده بکوه دماوند فرستاد پس درین روز همه بشکر مشغول شدند و بعد از ان هر سال دران
روز رزم میکردند و بوقت طعام و شراب بنا بر تعظیم یزدان سخن نمیگفتند و همه روز بشکر مشغول میبودند
مهرگان خاصه بیست یکم مهرماه بود و این روز نیز تعظیم کنند بر قیاس نوروز عامه و خاصه و بقول بعضی اول ازرما
بود صاحب روضة المنجمین و صاحب عجایب المخلوقات در سبب شهرت این روز قصه آورده اند پس مضحک
و الجنات که حکایت کنند که پادشاهان عجم درین روز از دکاکین ولایت خود هر سال بطریق
خراج یکدرم سیم می ستانیده اند چنانکه شخصی کوسه یکچشمی بر چهارپای چوبین نشسته با پنج مرد از غلامان
شاه که تابع او بودند و گویند در اینجا کوسه کلاهی در دست گرفتی و مروحه در دست دیگر و خود را
بدان مروحه باد زدی و هر دکانی یکدرم سیم باین وضع معقول ستانیدی و چنین رسم بوده که اگر
بازاریان در زر دادن بیک ساعت تعلل میکردند کوسه حکم بغارت دکان ایشان میکرده و از
صباح تا نماز پیشین هر چه جمع میشده تعلق بسرکار پادشاه میداشته و از ان وقت تا
نماز دیگر حق آن کوسه و غلامان کچکول میرسیده اما اگر کوسه بعد از نماز دیگر بنظر بازاریان
در آمدی آنقدر که توانستندی بردی زدندی و داوری نبودی و هیچکس باز خواست نکردی

وچون هرسال

و چون هر سال درین روز این واقع میشده این روز را روز رکوب کوسه نیز شهرت یافته بهمنجنه
دوم بهمنماه باشد فارسیان درین روز سپید با شیر بخورند تا حفظ بیفزاید و در بعضی بلاد مهمانی
کنند بخورند که در وی جمیع حبوبات باشد شب سده شب دهم بهمنماه باشد سده بلغت آتش
بلند شعله را گویند چنین گویند که چون فریدون بر ضحاک ظفر یافت مردم او را نیز عقوبت و سیاست
بدرجه سوجب او بودند میکرد از الجمله ضحاک را طباخی بود از بابل نام که در زمان او مردم کشتی و مغز
سر ایشان را بجهت ماران ضحاک چنانکه مشهورست بیرون کردی او را فریدون بگرفت و خواست که او را
بعقوبتی که سزاوار باشد بکشد طباخ گفت ای پادشاه جوان بخت در زمان ضحاک
هر روز یک کس را از دو کس که بمن میدادند که بکشم آزاد میکردم باید که تو باین نیکی که کرده ام عین
عطای و صدق این سخن را بکشایی مردم باز بکوه دماوند برده اند فریدون با لشکر سوار
شده متوجه کوه شد تا آن مردم بشهر باز آورد و چون بمقصد نزدیک رسید شب در آمد راه گم
کردند پس بفرمود تا آتشها برافروختند و مردم گریخته چون آتش بدیدند متوجه شدند و خلق عظیم را
آزاد کرد دکان طباخ جمع آمدند فریدون دران شبها شادیها کرده جشنی فرمود و طباخ را مهمان
نام کرد یعنی بزرگ گران و دیگر هر سال فارسیان درین شب آتش می افروختند و حالا در
بعضی بلاد آن قاعده مرعی دارند لیکن بهمنماه جلالی نقل دیگر درین باب آنست که هوشنگ که او را

پسر چهارم آدم صفی دانسته در کوه اصطخر فارس ماری بدید چون او هرگز مار ندیده بود متعجب شده گفت
جمیع جانوران همه تابع ما اند همانا که این جانور دشمن ماست که سر از خط طاعت ما کشیده سنگی بر
گرفته و قصد امار کرد او گریزان شده و در زیر خس پنهان شده چون سنگ بجانب او انداخت
در حال خطا شده و بر سنگی دیگر آمده و از ملاقات حجرین آتش جسته در آن خس افتاد و مار بسوخت
و چون آتش علم زد هوشنگ چون هرگز آتش ندیده بود از هوش برفت و بعد از افاقت
گفت همانا این نور خداست که دشمن ما را هلاک کرد پس از آن آتش قبسی برداشته بر سر کوه اصطخر
برافروخت و از آن عهد باز پرستش عنصر نار در میان فارسیان شیوع یافت و آن شب
جشنی فرمود و آتش را سده نام نهاد و شعر ملک الکلام حکیم فردوسی برین مقالات شاهد است
نظم شب آمد برافروخت آتش بکوه ◦ همان شاه و در گرد شاه او گروه ◦ یکی جشن کرد آن شب و
باده خورد ◦ سده نام آن جشن فرخنده کرد ◦ ز هوشنگ ماند این سده یادگار
بسی بود چون او دگر شهریار ◦ و صاحب حل التقویم گوید که آن شب را از آن جهت سده گویند که پنجاه شب
و پنجاه روز به نوروز بود ابوره بیست دوم بهمن ماه باشد گویند هفت در ایران باد دمیدند در
این روز شبانی پیش کسری آمده گفت که دوش این مقدار باد آمد که ... بر پشت گوسفندان
بکشتند پس در این روز نشاط و خرمی کنند و این روز را بدین شهرت یافت کاه جاجا چنانکه در کتب سماوی
مذکورست

مذکور است که خدای تعالی عالم را در شش روز بیافرید مجوس از کتاب زند که منسوب بزردشت
حکیم است نقل کنند که خدای تعالی عالم را در شش گاه آفرید گاه اول پانزدهم دی بود و اول گاه دوم پانزدهم
اسفندارمذ ماه و اول گاه سیم بیست ششم اردیبهشت ماه بود و اول گاه چهارم بیست ششم خرداد
ماه و اول گاه پنجم شانزدهم شهریور ماه و اول گاه ششم سی ویکم ابان ماه و اول خمسه مسترقه باشد
و هر گاهی پنج روز باشد و زردشت در کتاب خود چنین گفته که اول که خدای تعالی آسمانها را آفرید
و دوم آب را و در سیم زمین را و در چهارم نبات را و در پنجم بهایم را و در ششم انسان را و بعضی
از اهل فرس تعظیم این روزها کنند و خانهها را آراسته کنند و بلهو و طرب اشتغال نمایند و مبادی
این ایام بر تقدیرات که خمسه در اخر ابان ماه و قتی که اخبار بر وجه زیج ایلخانی منقول است و کوشیار
جبلی در زیج جامع آورده که اول گاه اول بیست و ششم اردیبهشت ماه است و اول گاه دوم بیست
ششم تیر ماه و اول سیم شانزدهم شهریور ماه و اول گاه چهارم پانزدهم مهر ماه و اول گاه
پنجم پانزدهم دی ماه و اول خمسه مسترقه است که در اخر اسفند ماه بود و اول فروردی گاه ششم روزی
بود که ده روز با اول فروردین ماه باشد و چنانکه عقیده مسلمانان برین وجه است که روز
جمعه زیارت مقابر موات خود نمودن بهتر است همچنین اعتقاد فارسیان چنان بوده
که درین روز زیارت و طعام کردن بهتر است و گویند روان مردگان حاضر باید بود و درین

ایام بجهت ارواح مرده کان ورد خوانند دونشان رقعه کژدم پنجم اسفندارمذ باشد ودر کتاب عجایب
المخلوقات مذکور است که درین روز از وقت طلوع فجر تا طلوع افتاب فارسیان سه رقعه نویسند
از برای دفع مضرت هوام و ابراز بر سه دیوار خانه بچسپانند و چهارم که صدر خانه بود خالی گذارند
وبعضی گفته اند که نوشتن رقعه کژدم رسم فارسیان نیست بلکه حرکت محدث که عوام بکار میدارند
وان براین وجه است مسیح مسیح قرقره قرقره بحری ملحا قوطا وبعضی گویند فریدون درین روز طلسمات
فرمودی وسموم حیوانات را ببستی وگویند این رقعه نوشتن از پیش افریدون است انکه فارسیان
درین رقعه می نویسند که بنام ایزد و بنام فریدون وعرب درین رقعه می نویسند که سلام علی
نوح فی العالمین وجمع مردم افریدون را نوح خوانند وبعضی از اهل فرس این روز مردگیران
گویند بسبب انکه زنان بر شوهران درین روز تسلط می نمودند ومطالبتها میکردند ذکر ایام مشهوره
که مبنی بر موضع آفتاب است نوروز سلطانی وان روزی بود که در نصف النهار انروز افتاب بدرجه
اول حمل باشد بشرط انکه در نصف النهار متقدم در اخر حوت بود نوروز خاص اول انروز بود که افتاب
در درجه شرف باشد غایة قوت فصل ربیع پانزدهم ثور بود اخر ایام مطر ستیم ثور بود
اغاز گرما پنجم جوزا بود استواء الفصلین پانزدهم جوزا باشد و اهم جنین پانزدهم
سنبله و قوس و حوت اول چله تابستان اول سرطان بود غایة قوت گرما پانزدهم اسد

باشد اول

باشد اول فصل خزان اول میزان بود اول چله زمستان اول جدی بود خبر یلدا او
نیز اول جدی بود غایة سرما پانزدهم دلو بود نوشتن رقعه کژدم بزعم اهل هند پنجم حوت
بود و هند درین روز رقعه کژدم نویسند وگویند در پنجم حوت صورت حشرات دارد و اهل
عراق اول رسیدن هر یک از ثمرات را نیز داخل ایام مشهوره دانسته اند و در تقاویم نویسند
و دیگر از جمله که در تقویم بسیار مذکور میشود خسوف و کسوف است چه حادثه خسوف و کسوف دو امر غریب اند
و هر کس را بتحقیق رغبت می افتد واجب نمود تحقیق هر یک بر سبیل اختصار و توضیح اما خسوف
چون قمر فی نفسه جرمیست مکدر مظلم چنانکه قبل ازین در باب دوم مذکور شد کثیف و مستقبل است و کسب
نور از افتاب هر اینه بسبب شعاع افتاب که بر او افتد روشن نماید و چون کره ارض نیز
کثیف است لا محاله او را ظلی در خلاف جهت افتاب بر انداخته شود و چون جرم افتاب از جرم ارض
اعظمست چنانکه در انجا اجرام دبیر شده لاجرم ظل ارض مخروطی الشکل باشد و برصد وحساب معلوم کرده اند
که راس این ظل تا فلک زهره رسیده است پس در فلک قمر او را هنوز وسعتی تمام باشد دایما
با این ظل در مقابل افتاب متحرک باشد چنانکه اگر افتاب فوق الارض باشد مخروط ظل تحت الارض
باشد و اگر افتاب تحت الارض بود مخروط ظل فوق الارض باشد و چون مرکز افتاب دایما
ملازم سطح منطقة البروج است و مرکز راس مرکز منطقه هر اینه سهم مخروط ظل نیز ملازم

سطح منطقه باشد چنانکه فطرت سلیمه بران شاهد است واز اینکه گفتیم لازم اید که
که هرگاه در وقت استقبال عدیم العرض یا قلیل العرض بود یعنی در احد العقدتین یا حوالی
ان باشد در میان مخروط ظل افتد چه درین حال افتاب وماه وزمین هر سه در
مقابل یکدیگر باشند تحقیقا او تقریبا پس بسبب حیلوله ارض این حال را خسوف گویند که ماخوذ
از خسف المکان یعنی فرو رفتن مکان بعرض چه در این ماه بمیان ظل زمین فرو رود پس اگر تمام ماه
بمیان ظل در اید انرا خسوف کلی گویند واگر بعضی در اید بحسب قلت وکثرت عرض انرا خسوف جزئی
گویند وصورتش این است

اما کسوف

اما کسوف چون نیرین در احد العقدتین یا با حوالی ان مجتمع شوند که چون خطی از بصر خارج شود و
بجرم شمس واصل شود بجرم قمر نیز گذشته باشد و درین حال لا محاله قمر میانه ابصار و شمس
حایل شود و بواسطه کسوف قطع نورش از ابصار کند بعضا او کلا و چون قطعه ظلمانی درین حال بجانب
ارض شود برنگ اصلی خود نماید پس چنان مظنون گردد که افتاب سیاه شده است و این حال را کسوف
گویند که در لغت بمعنی تغیر است و اینجا بمعنی قطع نور باشد و مقدار منکسف بحسب اختلاف بقاع مختلف شود
و شاید که در بعض بلاد مرئی شود و بعضی بخلاف مقدار منخسف که در جمیع بقاع یکسان باشد و این حالت
نفس ماه را عارض شود و صورت کسوف این است

وعادت قوم باین جاری شده است که در اکثر تقویم مؤامره خسوف و کسوف بیارند از جمله انکه
ایراد آن در اول تقویم تفألا و تیمنا نیک باشد چه در اغلب احوال این حادثه را تاثیرات مذمومه
نویسند و ساعات گذشته از اول روز یا اول شب در ابتداء اوسط و ابتداء مکث انجلا و تمام
الانجلا و همچنین ساعات گذشته از ابتداء خسوف و کسوف تا انتهای انجلا و مقدار منخسف و منکسف
تعیین کنند تفصیل این کلام بر وجه اکمل آنست که احوال خسوف و کسوف جزوی یا کلی بی مکث سه است
اول بدو دوم وسط سیم تمام انجلا و احوال خسوف و کسوف کلی با مکث پنجست اول بدو دوم
ابتداء مکث سیم وسط چهارم ابتداء انجلا پنجم تمام انجلا پس چون اخبار بوقوع خسوفی
یا کسوفی کنند ساعات گذشته از اول روز یا اول شبی که در آن خسوف و کسوف واقع شود
تا زمان هر یک از احوال ثلثه یا خمسه تعیین کنند و همچنین مقدار منخسف یا منکسف چنانکه اگر
کلی باشد قید تمامی جرم نمایند و اگر جزئی باشد مقدار آنرا به انکه واضع و طسوج و شعیر مذکور سازند
چه اهل حساب تمام صفحه جرم هر یک از نیرین را شش دانق فرض کنند و هر دانگی دو اصبع و هر اصبعی
دو طسوج و هر طسوج چهار شعیر و مقدار منخسف و منکسف را ازین مفروضات تعیین کنند وگاه باشد که در
بعضی تقاویم لون ماه در زمان وسط خسوف تعیین نمایند چنانکه اگر عرض قمر در آن زمان کمتر از ده
دقیقه باشد گویند لون ماه نیک سیاه بود و اگر میانه ده دقیقه و بیست دقیقه باشد گویند
سیاه مایل بسبزی بوده و اگر میانه بیست و سی باشد گویند سیاه مایل بسرخی بود و اگر میانه

سی و چهل بود

سی و چهل باشد گویند سیاه مایل بزردی باشد و اگر میانه چهل و پنجاه باشد گویند اغبر بود و اگر
میانه پنجاه و شصت باشد گویند اشهب بود و در اکثر تقاویم طالع و عاشر زمان وسط خسوف
و کسوف را با جزو آن بیارند و ابونصر قمی که یکی از علمای احکامست طالع و عاشر مدد را بجای
وسط اختیار کرده است و در بعضی تقویمها مدبر طالع و مدبر جزو را که مراد کوکب مستولی باشد برین
دو موضع ایراد نمایند چه مدار احکام خسوف بر آنست و معنی مستولی بعد ازین در باب احکام معلوم
گردد ان شاء الله و احکام خسوف و کسوف را در ذیل این تعیینات که مذکور شد بیاورند و مؤامره
خسوف و کسوف از جمیع احوالات انحاء الارض باشد در تقویم ننویسند چه جمهور اهل احکام بر آنند
که آنرا اثری نیست و احکام طالع تحویل سال از احوال اصناف الناس و چگونگی حصول ارتفاعات
و باقی احوال از قحط و خصب و امن و آشوب و صحت و مرض و کیفیت احوال ولایات علی سبیل الاجمال
در ورق مقدم بر اوراق دوازده گانه نویسند و اگر قران علویین در سالی بوقوع آید احکام
آنرا علیحده در ذیل احکام طالع آن سال ایراد نمایند و همچنین احکام اجتماع و استقبال
و اتصالات کلی در هر ماهی بر سر ورق آن ماه مخلوط بیکدیگر نویسند و در بعضی تقاویم تمام احوال
احکام اتصالات کلی را در سر صفحه یمنی و احکام اجتماع و استقبال را در سر صفحه یسری نویسند
و در بعضی دیگر تاریخ ولادت و رحلت انبیا و ائمه و علما و سلاطین ماضیه و همچنین تاریخ

جلوس ایشان و حرب ایشان با یکدیگر بعد از احکام طالع تحویل بنویسند و بعضی از منجمان ملبوسات
کواکب سبعه سیاره و حظوظ ایشان در بروج اثنی عشریه و احکام اختلاجات اعضا و احکام قوس قزح
دار با بساعات و آنچه بدین ماند مثل احکام غالب و مغلوب و معرفت رجال الغیب و میزان المحبه
و احکام زلازل و رعود و ذوذوابه و معرفت جهت سکر و لدوز و احکام رخرا نفال و اوقات وقوع
و شرایط رویة الاهله و احکام چگونگی وقوع اهل در بروج در اوراق مقدم بر اوراق دوازده کانه
و مؤخر از اوراق احکام طالع تحویل بیارند و معرفت آنها احتیاج به بیان نیست و آنچه محتاج باشد
در سر همان صفحه شرح او داده باشند و در اکثر تقاویم اختیارات ایام فرس و نظرات او
با سایر کواکب سیاره و حالات او همچنین اختیارات بودن قمر در بروج اثنی عشریه را در
اوراق مقدم بر اوراق دوازده کانه و مؤخر از اوراق مذکور بنویسند آنچه مقدم است
در بعضی زمان و از تقاویم نامه و آنچه مؤخر در ترتیب جداول است که مذکور شد و در بعضی تقاویم
نامه تسییر درجه طالع تحویل سال و همچنین تسییر درجه مریخ در وقت تحویل و رسیدن تسییر هریک
بدلایل هیلاج و تقاویم سبعه متحیره و ابعاد کواکب از مرکز عالم و تاریخ یهود و غیر ذلک مثل
مرکز بحران و سهم الحوادث و رباطات و طبایع منازل قمر و ارباب و حدود و وجوه و موضع
هریک از کواکب سبعه سیاره از اموری که احتیاج کلی نیست ایراد کنند و تعرض بآنها تطویل است
لیکن بیار احتیاج توضیح در شرح لازم است از اطناب و تطویل چاره نیست اما تسییر از جمله اعمال

احکامیان

احکامیانست و آن تصور کردن حرکت نقطه ایست از منطقة البروج در صورت طالع بر توالی هرچند
فی الحقیقه با حرکت متحرک باشد و اول احکام گویند که عبارتست از رسیدن از دلیل اول بدلیل
ثانی تا از امتزاج دو دلیل استدلال یکی از حوادث مستقبله حاصل شود و نزد ایشان تسییرات
پنج نوعست و از آن جمله تسییر تحویلیست که درجه طالع تحویل با موضع کوکبی را که در صورت طالع باشد هر
شبانروزی پنجاه دقیقه و هشت ثانیه بقدر حرکت وسط شمس حرکت میدهند و بهر دلیل از دلایل هیلاج
که رسد حکم بر شیئی از حوادث نمایند و مراد از دلایل هیلاج مراکز بیوت اثنی عشر و مواضع جرم و شعاعات
هریک از کواکب سیاره و مواضع هریک از عقدتین قمر و سهام مستعمله است در صورت طالع
و تسییر درجه مریخ را در تقویم خاص بواسطه استدلال بر امن و آشوب عمل کنند چنانکه در هر وقت که تسییر مریخ
بجرم زحل یا شعاع تربیع و مقابله او که در صورت طالع باشد رسد یا بوتدی از اوتاد طالع حکم کنند
بر آنکه در آن وقت فتنه روی نماید خاصه که در صورت طالع یا قریب بآن مقابله یا تربیع نحسین واقع
شده باشد و اگر بجرم مشتری یا شعاع تثلیث و تسدیس او رسد حکم بتخفیف فساد و آشوب
کنند و در تقویم بعد از جدول سمت قبله جدولی بیاورند و در آنجا تسییر درجه طالع بازاء هر روز
ثبت کنند به رقم اول برج دوم درجه سیم دقیقه و جدولی دیگر بیارند و در آنجا هریک از
دلایل هیلاج را بازاء هر روز که تسییر بآن دلیل رسیده باشد ثبت کنند و آنرا مرورات

خوانند وگاه باشد که جدولی دیگر بعد ازین جدول بیاورند و صاحب حد موضع تیر را در آن جدول ثبت

ثبت کنند چه انزا احکام مدخلی هست و بعد ازان سه جدول دیگر که تیر در جر مریخ و در لایل او ثبت

ثبت مذکور بیارند اما سبعه بوسه هفت کوکب نحس اند که اهل احکام آن را نزاتو اهم کرده اند متحرک بحرکت

معکوس بطریق کید چه کید ازین جمله است و بعضی گویند که این کواکب در تحت فلک قمر در کره آتش

میباشند و ایشان خلفا و نواب کواکب سبعه اند و لهذا ایشان را نوانی (بنجوم) خوانند و بطلموس

هم در کتاب مدخل خود تصریح کرده و اسامی هر یک ازین کواکب با تقویم ایشان که در بیست پنجم مرداد ماه

سنه نهصد و شصت و شش یزدجردی استخراج شده اینست کید عطیط عرم

سرموش کلاب دو ذوابه لحیانی و در تقویم این اسامی را با تقاویم ایشان در اول

هر ماهی از ماههای جلالیه در صفحه یسری در موضع که لایق دانسته نویسند و در بعضی تقاویم

وقت مقارنه قمر را با این کواکب استخراج کرده بطریق حالات در میان نظرات نویسند

و در اختیارات انرا از جمله محذورات دانسته چنانکه جمهور از این جمله کید را و علامات

هر یک برین وجه است د مع کید یا مع عطیط ا مع عرم لر مع سرموش ب مع کلاب

ح مع دو ذوابه ه مع لحیانی اما ابعاد کواکب از مرکز عالم چون هر یک از سیارات را

افلاک متعددست چنانکه سبق ذکر یافت مرکز همه نه مرکز عالم لا جرم ابعاد این کواکب از مرکز

عالم مختلف شود و سلطان المغفور در زیج جدید بهمین تعرض طریق استخراج بعد بعیدی از مرکز

عالم شده است

عالم شده است و لیس ظاهر التعرض با بعاد کواکب دیگر مشهور نیست و در تقویم ابعاد شمس را

از مرکز عالم بازاء هر روزی در جدولی عرض او بعدور قم یکی درجه دوم دقیقه دهمی نمانا دکه این درجات

در شمس باجزاء است که نصف قطر خارج مرکز او بان اجزاء شصت گیرند و در قمر باجزاء است که

نصف قطر مایل او شصت باشد و ناظر تقویم را اگر معرفتی بحساب اهل تنجیم بود چون بعد شمس را

اربع عشر و همچنین بعد قمر را در نیم تا نیم ضرب کنند بعد هر یک حاصل آید باجزاء نصف قطر ارض

واحدی باشد از ان اجزاء و چون هر یک ازین دو حاصل الضرب را در مربع یکهزار و دویست

افتاد و دو فرسخ و نیم که عدد فرسخ نصف قطر ارض است و ار قامش است ضرب کنند مر

فوعات حاصل را از جنس فرسخ سازند بعد هر یک از نیرین از مرکز بفرسخ معلوم شود اما تاریخ

یهود اسامی ماههای ایشان است ا تشرین ب مرحشوان ج کسلیو د طبت ه

شفاط و آذر ز نیسن ح ایر ط سیون ی تمز یا آب یب ایلل

و سالهای این تاریخ را مشتمل بود بر دوازده ماه قمری که انرا بسیط خوانند یا بر سیزده ماه

که انرا عبور خوانند و در عبور از ماه مکرر میشود و آذر اول زاید باشد و آذر دوم

اصلی و سر این اصطلاح است اول تشری که مبدا سال ایشانست مشروط است با نکه در بیست هفتم

آب و بیست یکم ایلول ماه رومی باشد یعنی در حوالی تحویل میزان بود و مقدم بران یا موخر ازان و سبب

شرط مذکور است که چون حضرت کلیم در روز پنجشنبه پانزدهم شهر نیسن از بحر نیل بسلامت گذشته
فرعون وجنود او هلاک شدند آنحضرت باین روز مستبشار شده فرمود که این روز را عید خورد دیدند
و در سنین متتالیه بغیر موسم آن جایز نمدارید وچون سال رومی که شمسی است زیاده است
از دوازده ماه قمری بده روز وکسری هر اینه هر دو سال یا سه بقدر مذکور یکماه زیاده آید با
الضروره اتمام کبس که ملقبی بشهور اثنی عشریه سازند وان سال را که هر اینه عبور باشد سیزده
ماه گیرند تا آن تفاوت مرتفع شود و همیشه اول تشرین در حوالی تحویل میزان باشد و
شرط آن منتفی نشود واین کبس بعینه کبس خطاییانست وتفاوت میان الابد وچیز
اول آنکه شهر ایید خطاییان متخلل در مابین دو ماه میان باشد وشهر ایید این طایفه
همیشه در ماه پنجم یا ششم باشد ودوم آنکه ماه خطاییان از اجتماع حقیقی گیرند وقرایین
طایفه از رویت هلال امار بانان که معظم یهود اند اول ماه از اجتماع وسطی گیرند و
سالها بمذهب ربانان سه نوع باشد زاید وان در بسیط ٥٥٣ روز باشد
و در عبور ٥٨٣ ومعتدل ان در بسیط ٣٥٢ روز باشد و در عبور
٤٨٣ و ناقص وان در بسیط ٣٥٣ روز باشد و در عبور ٢٩٣٣
و بنای این عمل است که باعتقاد ایشان نشاید که اول سالها روز یکشنبه و چهارشنبه و جمعه بود

که بافتاب وسطی

که با آفتاب وسطی ملتوی شد وچون چنین بود اگر سالی از سالها یکی از ایام ثلثه افتد بالضروره
روز قبل از ان را مبداء سازند ان سال زایده باشد واگر روز بعد را مبداء سازند ناقص کما لا
یخفی واگر مبداء سال غیر ایام ثلثه افتد هر آینه ان سال معتدل باشد و هر یک از تشرین و شفاط
ونیسن وسیون واب را همیشه سی روز گیرند و در عبور آذر زاید همیشه سی باشد و هر یکی از طیبت
و آذر اصلی وایر و تموز وایلیل همیشه بیست و نه روز باشد وکسلیو سی و در سال زاید هر دو سی باشند
و در سال ناقص هر دو بیست و نه و وجه اینها باندک تاملی ظاهر است و مبداء این تاریخ از رحلت
حضرت ابو البشر آدم صفی الله گیرند و بزعم ایشان ٨٤٤٣ تمام گذشته از رحلت حضرت آدم تا مبداء
تاریخ اسکندر بنا علی هذا در اول این سال که ٩٥٨ اسکندری است از ابتداء این تاریخ
٥٥٣٥ سال تمام گذشته و در تقویم جدولی بعد از جدول ایام تاریخ رومی بجهت ایام این
تاریخ بیارند و ارقام ان بمذهب یکی از این دو طایفه ثبت کنند و شاید که دو جدول بیارند
بمذهب دو طایفه اما در بحران چون بر بدن انسانی یکی از امراض حاده مانند حمیات مستولی
کردد و اطباء حاذق در مبداء مرض معلوم کنند که قمر در کدام جزو است از اجزاء معدل النهار
و ابتداء الجزو و دایره معدل النهار را بچهار قسم پس دویست و بیست و پنج پس دویست و هفتادم
پس سیصد و پانزدهم پس سیصد و چهل و ششم پس سیصد و شصتم پس جزو اجتماع در مره ثانیه

و اهل احکام خصوصا ارومیان گویند که چون جزو تاسیس در برجی رطب واقع شود و قمر در آن
متصل شود بکوکب رطب سیما از خانه عطارد را ابر و باد و باران انگیزد بحسب زمان و مکان و اگر
در آن حال عطارد متصل بزهره باشد تاکید امر مذکور کند و موقت خانهای کواکب در باب
سیزدهم معلوم کرده شد انشاء الله تعالی و در تقویم در فوق هر یک از صفحه یمینی و یسری سه جدول در عرض
صفحه سازند و مجموع را بدوازده قسم کنند شش قسم در صفحه یمینی و شش قسم در صفحه یسری در جدول
فوقانی اسامی هر یک از دوازده تا نیمه بنویسند و در جدول دوم درجات تا منتهات بارقام نهند
و در جدول سیم بارقام جملی لیکن درجات را در این جدول برج رفع کنند بشرط آنکه مبدء آن از اول
حمل باشد و اگر چیزی ماند که کمتر از سی باشد در لب رقم برج بنویسند تا سهم الحوادث مهره احکام
نجوم این سهم را جهة حوادث عالم بدست آورده اند چنانکه تقویم آفتاب را از تقویم قمر نقصان
کنند و باقی را بر تقویم زحل افزایند حاصل موضع سهم الحوادث باشد و لا محاله دایم در وقت
تربیع نیزین بر تربیع زحل باشد پس هرگاه این سهم مسعود بود بجرم یا شعاع سعود و در بیت سعدی
دلالت کند که میانه خلایق اتحاد و مودت بود و حصول مهمات باسانی و اگر منحوس یا در بیت
نحسی بود دلالت حکم بر عکس این بود و اگر در یکی از دو خانه زحل بود دلیل است بر فروبستگی کارها
و شدت سرما و درشتی و وزیدن بادهای ناخوش خاصه در دلو و اگر در یکی از دو بیت مشتری

بوکشاده کی هوا

بود کشاده کی هوا باشد خاصه در قوس و میل مردم بصلاح و خیر و رونق دار القضا و اگر در یکی از دو خانه
مریخ بود میانه خلایق خصومت و فتنه و بادهای سخت وزد و در موسم گرما گرم شود و اگر در خانه آفتاب
بود هوا خوش گذرد و در وقت گرما گرمی کند و مردم بزرگی جویند و با اعاظم اختلاط بسیار کنند و اگر
در یکی از دو خانه زهره بود مردم بلهو و طرب مایل باشند و غلبه شهوت بود در خلایق و در وقوع بارندگی در
وقت بود و اگر در یکی از خانه های عطارد بود کثرت گفتگوی بود میان مردم و تهمت و بهتان خاصه
در جوزا و کجات و کتاب و خصومتهای دیوانی مایل باشند و اگر در خانه قمر باشد در روش امیران
آید و فتح کارهای عوام الناس بود خبرهای خوش رسد و الله اعلم و در تقویم جهة سهم الحوادث جدولی
در میان جدول الاتصالات و سایر جدول الاجتماع و الاستقبال سازند و در آنجا بازاء هر روزی
موضع این سهم را از نصف النهار ان روز ثبت کنند بسه قسم اول برج دوم درجه سیم دقیقه اما رباطات
طبایع معانی از جمله معتقد هند و آنست و از آن بر رطوبت و یبوست استدلال کنند
و گویند حدوث این دو کیفیت بسبب رباطها ماست که از اعتبارات آن حضر گویند و در
رباطات اول شش قسم متساوی کنند و چون دو دایره میول مبادی قسم اربعه بگذرد رسند هر آینه
آن دو دایره بچهار نقطه از منطقة البروج بگذرد و نقاط را مراکز اربعه و مواضع کارهای عظیم خوانند

و هر وقتیکه قمر بیکی ازین مواضع رسد از اوقات بحران بزرگ گویند و بحران مکاوحت
طبیعت باشد با علت پس اگر دران اوقات طبیعت بر علت غالب شود حال بیمار بخیر انجامد
و علامت آن اسهال یا ادرار یا رعاف یا عرق یا مرکب باشد مران مریض را و اگر مغلوب شود
حال بیمار بشر انجامد و چون قمر دوره را در بیست و هفت روز و کسری تمام کند در بیست و
هشت روز برسد هر اینه ربع اول را در روز هفتم تمام کند و ربع دوم را در روز چهاردهم
و تقدم و تاخر علت بحران از آن روزها خارج باشد اما تمام شدن ربع سیم میان بیستم
و بیست یکم باشد ازین سبب بتقدم در بیستم افتد و بتاخر در بیست یکم باشد و رسیدن او باز
بموضع اصلی در بیست ششم باشد و بعد ازان بار دیگر دور از سر گرفته شود و این ایام را ایام
بحران قوی خوانند و گویند که مکاوحت طبیعت با علت درین ایام اکثر باشد چه قمر که دلیل
کون و فساد است دران اوقات بنظر عداوت که تربیع و مقابله است بموضع اصلی ناظر باشد
و چون موضع اصلی که در ابتداء مرض قمر در آنجا بود اقتضای مرض کند مواضعی که مخالف آن موضع
بود اقتضای نقصان و ضعف آن علت کند پس هم را در حال ضعف [illegible] بیشتر قدر توان کرد
و باز هر ربعی را از ارباع مذکوره بدو قسم کنند و دایر میل المبادی هر یک بگذرانند چنانکه هم

فلک بهشت

فلک به هشت قسم شوند و مبادی این اقسام را از منطقة البروج زوایای ثمانیه خوانند و هر
روزی که قمر بمبدای رسد که مابین مبداء دو ربع متجاور باشد انذار و انذار خوانند یعنی
انذار کنند بحرانی که در مبداء ربع مستقبل افتد و انذار چهارم و یازدهم و هفدهم و بیست
چهارم باشد چنانکه چهارم انذار کنند بهفتم و یازدهم بچهاردهم و هفدهم به بیستم یا بیست یکم
و بیست چهارم به بیست هشتم و اهل احکام از حلول کواکب در موضع هر یک ازین [illegible] استدلال
بر جهت و خوف هلاک مریض نمایند چنانکه اگر در موضع بحران سعدی باشد گویند
علت زایل شود و اگر نحسی باشد یا قمر در آن وقت منحوس باشد گویند علت مستولی گردد
مگر وقتی که تاثیر نحس ضد تاثیر علت باشد که آنهم مقتضی صحت شود بشرط آنکه آن نحس محمود
الاحوال بود اما اهل نجوم را بحرانی دیگر است که از آن تغیر هوا میخواهند از حالی بحالی
و دقیقه اجتماع را بجای مبداء بیماری گیرند و از آنجا ابتداء کرده بجهت سهولت منطقة البروج را
بهشت قسم متساوی کنند و زوایای ثمانیه را از مبادی این اقسام اعتبار کنند و مواضعی را
که پیش و پس از جزو اجتماع و نظر او باشند و بعد او زده درجه نیز داخل مواضع بحران داشته
و انتهار ایاز [illegible] زوایای ثمانیه که مجموع دوازده باشد تا سیات خوانند پس موضع اول
از مواضع بحران نقطه اجتماع باشد بعد ازان درجه دوازده آن پس در چهل و پنجم پس نودم

پس صد و سی و پنجم پس صد و شصت و هشتم پس صد و هشتادم پس صد و نود و دوم شش منزل است
نثره طرف جبهه قلب شود و در رباط دوم منزل بطین نثره زبره اکلیل نعایم اخبیه مؤخر
و در رباط سیم پنج ثریا ذراع صرفه زبانا بلده و در رباط چهارم شش دبران هقعه
عوا غفر ذابح سعود و در رباط پنجم دو هنعه بلع و در رباط ششم هم دو سماک
رشا و گویند این رباطات در منازل بمنزله مثلثات است و در بروج چه هر رباطی جمله آن
از منازل چنانکه هر مثلثه جمله آن از بروج لیکن جملات بروج متساوی است و جملات منازل متساوی
نیست و گویند منازل هر رباطی ناظرند بیکدیگر چنانکه بروج هر مثلثه و از اینجا گویند از رباط
اثر نظر است چنانکه عقیده ایشان باشد که هرگاه قمر در منزلی بود از رباطی و کوکبی در منزل
دیگر باشد هم از آن رباط بیکدیگر ناظر باشند و از حلول قمر و سایر کواکب در منازلی که در یک
رباط و یک طبع باشند استدلال بر احوال هوا کنند و از رطوبت و یبوست چنانکه گویند
چون قمر در منزل رطب باشد از رباطی و شمس در منزل دیگر رطب هم از آن رباط دلیل باران
باشد در آن وقت و اگر در منازل یابسه باشد از یک رباط دلیل یبوست هوا بود و
رطب را یازده شمرده اند دبران ذراع جبهه صرفه غفر زبانا قلب شوله ذابح مقدم
مؤخر و منازل یابسه هشت بطین هنعه طرفه اکلیل بلده سعود اخبیه رشا و منازل

جهارزا

و منازل میانه را نه شمرده شرطین ثریا هقعه نثره عوا سماک نعایم بلع و در تقویم بعد از جدول جهه
رباطات ایشان بیاورند و مراتب هر یک از یکی تا شش بارقام جمل بازاء هر منزلی که در جدول آن رباط بود
ایراد نمایند و جدولی دیگر بعد از آن جهت طبع هر منزلی از رطوبت و یبوست و میانه بیاورند و علامت
رطوبت ط باشد و از یبوست سه و از میانه ه اما ارباب حدود و وجوه موضع کواکب بحقیقت
این امر بعد ازین بتفصیل معلوم گردد و علامت حد و وجه موضع هر یک را متصل بعلامت صاحب حد و وجه در
اثنای تقویم آن کوکب ثبت کنند و بر سر جدول نیز نویسند و علامت حد باشد و علامت
وجه باعتبار صورت چه وجه را صورت نیز گویند اینست تمامی کلام در معرفت تقویم تا بعد
هذا اسم شبیه بمورد است ابواب آینده که بمقصد اصلی است مؤده میسر باید که اکنون بعضی چیزها که ناظر تقویم را
در اختیارات و غیرها بکار آید ایراد کرده میشود و اگر در اجل تأخیر و در فرصت تعجیل فهم باشد این
بی بضاعت نیز بقدر استعداد و امکان در شرح آن سعی و اهتمام بتقدیم رساند ان شاء الله تعالی و مثال مثلثات
ورق مقدم بر اوراق دوازده خانه و متعلقات مختصر یسری از رو ریدینت که در اوراق
آینده مثبت افتاده است

جدول رؤیة الاهله و مدخل السنة القابلیة و احکامها و طوالع الاجتماع مبارکه و قرنه و سعد و اقبال آمده

٩٤

المقدم على التحويل ومبادى اقسام السنة والشهور القمرية القياسية

عدد اقسام	اسما اقسام سال مشهور	[illegible]	[illegible]	كسور	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
ا	ادام اله	١٠٦		٨٨٤٨		٤	١٨	
			٢٨		ه		٢٩	
٠		٦٣		١٣٢		٨	٢٤	
ج	انكندى اى			٣٢١٧		١١	٤٩	
			٥٨		ه		٥٩	
٢		٦٧		٥٤٥٢		١	٤	
٥	اوچنجى اى	٧٥		٧٥٨٧		٤	١٩	
			٢٧		ه		٢٨	
و		٦٥		٩٧٧٢		٦	٣٤	
ز	دوردنجى اى	٤٥		١٩٥٧		١٠	٥٥	
			٥٧		ه		٥٨	
ح		[illegible]		٤١٤٤		١٢	٥٥	
ط	بشنجى اى	[illegible]	٢٧	٦٣٢٤		٣	٢٥	
					ه		٢٨	
ى		[illegible]		٨٥١١		ه	٣٥	
يا	التنجى اى	[illegible]		٦٩٤		٩	١٥	
			٥٦		ه		٥٧	
يب		[illegible]		٢٨٨١		١١	٤	
يج	يدنجى اى	[illegible]		٥٥٦٦		٢	٢١	
			٢٦		ه		٢٧	
يد		[illegible]		٧٢٥٥		٤	٣٦	
يه	سكزنجى اى	[illegible]		٩٤٣٥		٧	١٥	
			٥٥		ه		٥٦	
يو		[illegible]		١٠٦٢٥		١٠	٧	
يز	طقوزنجى اى	[illegible]		٣٨٥٥		١	٣٢	
			٢٥		ه		٢٦	
يح		[illegible]		٥٩٩٥		٣	٣٧	
يط	اونجى اى	[illegible]		٩١٧٥		٦	٥٥	
			٥٥		ه		٥٦	
ك	ان برنجى اى	[illegible]		٣٠٩		٩	٧	
كا				٢٥٤٤		١٢	٢٢	
كب	خفضاطى	[illegible]	٢٤	٤٧٢٩	ه	٥	٢٥	

مبدأ الحس در سال سی وچهارم از دور خادل که توز هشت فنک
از که اول از جاع دوازده هم که از الحلقای ... وتبرکی طیغور
خوانند در روز پنجم از سه دور رابع که از الحلقای ی کویند واین
کذشته از مدخل حقیقی مقامات این هنزده روز چهار و ...
١٥٥ وکذشته از آفرینش عالم بزعم این طایفه هشت هزار و
ششصد وتمام سال مذکور رفقا در روم است وتواریخ ...
وورانده ان مبدا اهب جمعه بوز زهم جمادی الاولی شنبه هجریه
١٠٤٠ موافق یکشنبه نهم کانون الاخر با بیزدهم تیرماه قدیم
یزدجردیه مطابق یکشنبه چهارم بهمنماه جلالی در آید که از آن ترکی
داقوق کوینده

... بارس	داقوق مرغ رابعه طالع اجتماع قمر	بیچ ... بوریسه قوی ییل کوسفند
... ییل موش	... کده	لوی ییل اسب
... ییل پلنک	توشقان ییل خرکوش	لوی ییل سنک

وبلقای

هلال رمضان المبارک له
جو میل ...
عرض شمالی ... معدل ...
هلال شوال المکرم له
جو میل ...
عرض شمالی ٢ لایری
هلال ذی قعدة الحرام له
جو میل ...
عرض شمالی ... بارک ...
هلال ذی الحجة الحرام له
جو میل ...
عرض شمالی لایری
هلال محرم الحرام له
جو میل
عرض شمالی ... لایری
هلال صفر المظفر له
جو میل ...
عرض جنوبی ... لایری

باب شانزدهم در معرفت احوال بروج وارباب مثلثات واحوال کواکب وار
باب سعت چون از اوصاف اوراقی که اصول وفروع تقویم دران اوراق مرقوم ومسطور میشود
فارغ گشت شروع نمود در احوال بروج وکواکب از خواص وکیفیات ومتعلقات هریک که
محتاج الیه ناظر تقویمست پس ابتداء باحوال بروج که محل کواکب است نموده میفرماید که حمل وثور
وجوزا بروج بهاری اند زیرا که مدت مکث آفتاب درین سه برج فصل بهار بود در معظم معموره
وسرطان واسد وسنبله بروج صیفی اند چرا که مدت مکث آفتاب درین سه برج فصل تابستان
بود در اکثر ربع مسکون واین شش برج که مذکور شد بروج شمالی اند چه در شمال معدل
النهار واقعند ومیزان وعقرب وقوس بروج خریفی اند بجهة آنکه مدت مکث آفتاب درین
سه برج فصل خزان بود در اکثر معموره وجدی ودلو وحوت بروج شتوی اند
بسبب آنکه مدت مکث آفتاب درین سه برج فصل زمستان بود در اکثر ربع معمور واین
شش بروج جنوبی اند چه در جنوب معدل النهار واقع اند ودرین که مصنف بعضی از فصول را انفاسی
وبعضی برجها مذکور نموده ادنی مساهلتست وازین بروج دوازده گانه شش برج را که
صیفی اند وخریفی مستقیم الطلوع گویند وان شش دیگر که شتوی وربیعی اند معوج الطلوع اند
وبروج اوایل فصول که آن عبارتست از حمل وسرطان ومیزان وجدی منقلبه اند ازین جهة که

چون آفتاب

چون آفتاب باین بروج تحویل کند از طبیعت هوای فصل سابق بیک کیفیت قلب شود بیک کیفیت
دیگر از طبیعت هوای فصل لاحق وبروج اوسط فصول که مراد ثور واسد وعقرب ودلوست ثابته اند
ازین سبب که چون آفتاب درین بروج باشد هوای فصل بر طبیعت خود ثابت بود وبروج اواخر
فصول که جوزا وسنبله وقوس وحوتست ذوات جسدین اند زیرا که مادام که آفتاب در نصف
اول این بروج بود هوا بر طبیعت همان فصل گذرد وچون بنصف آخر انتقال کند طبیعت هوای
فصل متاخر بهوای اصل فصل مخلوط وممزوج شود ولهذا آن اوقات را امتزاج الفصلین خوانند وبباید دانست
که از بروج اثنی عشریه هر سه بروج را که میانه اول هریک ازان سه برج واول دیگر تثلیثی از فلک ما
بین باشد مثلثه گویند چه هریک بر زاویه مثلثی متساوی الاضلاع واقعند که مرسوم باشد
از خطوط سه گانه که از اوایل هریک ازین بروج مثلثه باول آن دیگری واصل شده باشد پس
تمامی بروج منقسم شوند بچهار مثلثه واهل احکام گویند که هر مثلثه بر طبیعتی بود از طبایع اربعه
وچون ازین چهار طبیعت دو کیفیت که حرارت وبرودت اند وهریک را فاعلیه گویند هرگز
باهم نیامیزند زیرا که متضاد اند پس بر ترتیب برجی را حار گرفته اند وبرجی را بارد
تا آخر ابتداء بحرارت بجهة علو مرتبه اوست بنسبت برودت ودو کیفیت دیگر را که یبوست
ورطوبت اند وهریک را انفعالیه گویند نیز ممتنع بود اجتماع ایشان با یکدیگر لیکن اجتماع هریک با او که قوت

فاعله دارند همگنان لاجرم از جهت امتزاج هر یک از دو کیفیت منفعلی با دو کیفیت فاعلی دو برج یابس گرفته‌اند
و دو برج رطب و ابتدا به یبوست بجهت علو مرتبه اوست نسبت برطوبت و گوییم تبیین مثلثه از این مثلثات
دو رب یعنی دو کوکب از کواکب سیاره که ایشان را بآن مثلثه نسبتی بوده باشد از این حیثیت که بیت
یا شرف ایشان در آن مثلثه بود و در طوالع نهاری لیلی آن کوکب را که تالی او بوده باشد مقدم دارند و
تالی شریک آن دو کوکب کنند خواه در روز و خواه در شب بمناسبت فی الجمله که میانه او و آن
دو کوکب بود باشد پس ازین که گفتیم ظاهر گردد معنی این مقولات که حمل و اسد و قوس گرم و خشک اند
و این سه برج را مثلثه ناری گویند چرا که بر طبیعت نارند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت صفرا اند و
ارباب این مثلثه در طوالع نهاریه شمس و مشتری و زحل اند زیرا که شمس را درین مثلثه بیت و شرفست
و مشتری را بیت فقط و تقدم شمس بجهت زیادتی حظ اوست درین مثلثه بر مشتری و زحل شریکست
با این هر دو بناء بر مناسبت تذکیر در طوالع لیلیه مشتری مقدم باشد بر شمس بسبب آنکه قوت
مشتری در شب بیشتر بود و زحل همچنین شریکست بشب و روز مؤخر باشد از هر دو و ثور و سنبله
و جدی هر دو خشک اند و این هر سه برج را مثلثه ارضی گویند چرا که طبیعت ارضی اند از عناصر
و از اخلاط بر طبیعت سودا اند و ارباب این مثلثه در طالعهای روز زهره و قمر و مریخ اند
تقدم زهره بر قمر بواسطه آنکه خداوند بیت است درین مثلثه و قمر خداوند شرف و حظ بیت اقوی است از

حظ شرف

حظ شرف چنانکه در باب تقدم معلوم گشت و شرکت مریخ با این هر دو بجهت آنست که صاحب شرفست
درین مثلثه و در طالعهای قمر مقدم باشد از زهره چه تأثیر او در شب اظهر است و لیلهای سبب
تأخیر مریخ از قمر نیز همین است والا در حظ برابرند و جوزا و میزان و دلو گرم و ترند و این سه
برج را مثلثه هوائی گویند چرا که بر طبیعت هوا اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت خون اند
و ارباب این مثلثه در طالعهای روز زحل و عطارد و مشتری اند اما زحل بسبب آنکه هم صاحب
بیت است و شرکت مشتری با این هر دو بجهت تذکیر است و چه عطارد را که ممتزج است بسبب مشارکت
زحل درین امر نیز اعتبار کنند در طالعهای شب عطارد مقدم باشد بر زحل چه عطارد در
طالعهای روز تالی زحل است و نیز گاه باشد که عطارد در شب قویتر از روز بود بسبب امتزاج
طبیعت بخلاف زحل که دائما در روز قوت او زیاده باشد از شب سرطان و عقرب و حوت
سرد و تر اند و این سه برج را مثلثه مائی گویند چرا که بر طبیعت ماء اند از عناصر و از اخلاط بر
طبیعت بلغم اند و ارباب این مثلثه در طالعهای روز زهره و مریخ و قمرند مقتضی آنکه
که بر قیاس ما سبق بایستی که اول مریخ بود که صاحب بیت است و درین مثلثه گرم و
خشک موافق طبیعت روز پس قمر که او نیز صاحب بیت است پس زهره که صاحب شرف است
و کوشیار بر این رفته است لیکن جمهور اهل احکام بر آنند که مصنف فرمود و صاحب روضة المنجمین گوید

که سبب تأخر مریخ از زهره بنابر مخالفت طبیعت مریخ است بالطبع این مثلثه و سبب تأخر
قمر از مریخ انحطاط فلک او است از فلک مریخ چه مقرر این طایفه است که هر دو کوکب که در قوت
برابر باشند علوی را تفضیل بر سفلی دهند و تفضیل بیوت کواکب و انجبای تذکیر و تانیث
و روزی و شبی بودن ایشان که اینجا مجملا تبویب مذکور شد عنقریب در حیز تقریر و تحریر آید
و در طبعهای شب مریخ مقدم باشد بر زهره بنابر اتحاد آنچه قبل ازین مذکور شد و بعد ب
کوشیار که موافق قیاسات قمر مقدم باشد بر مریخ چه تاثیر او اظهر است در شب بطلمیوس
شریک را در ارباب مثلثات اعتبار نکرده است و کوشیار را از او جهی نهاده و بعضی بر این اند
که کوکب اول ارباب مثلثه است در شب و کوکب ثالث همه وقت شریکست و اهل این
فن گویند که هر کوکبی که در مثلثه خود بود مثل شخصی بود که در میانه انصار و اعوان خود بود و یکی
از فضلا در معنی مثلثات و ارباب هر یک بیتی وارد شده که بجهت حفظ بسیار خوبست و
مصرع اول آن بیت کلمه است و هر کلمه چهار حرف چنانکه حرف اول اشاره است بعنصر حرف
دوم اشاره است برب اول حرف سیم برب ثانی حرف چهارم بشریک و هو هذا بیت
تشیل نهرخ هلدی مهخز ه بشب حرف دوم میدار بر سر یعنی چون این مصراع
از برای معنی ارباب مثلثات نهاری است اگر خواهی که ارباب مثلثات لیلی را بدانی

حرف رب

حرف رب دوم که حرف سیم کلمه است مقدم دارد بر حرف رب اول که حرف دوم کلمه است
و بروج گرم همه مذکر و نهاری اند و بروج سرد همه مؤنث و لیلی زیرا که طبیعت نهار حارست
و طبیعت لیل بارد و انجبای حرارت طبیعت مذکر زیاده است از حرارت طبیعت مؤنث کما
ثبت فی موضعه و بعضی نمایند که در تذکیر و تانیث بروج خلافست چنانکه بعضی اول عقرب و اول
جدی را خنثی خوانند لیکن آنچه معتمد است که مصنف ذکر نموده و جوزا و سنبله و میزان و دلو
و نصف اول قوس انسی اند و باقی بروج و نصف آخر قوس بهیمی چنانچه قبل ازین در صورت
بروج تفصیل مذکور شده و میزان با آنکه صورت او از جماد است انسی گفته اند بنابر نسبت که
آلت قیاس انسست و بعضی او را بر صورت شخص فرا گرفته اند که ترازوی بدست گرفته باشد پس
چون مصنف ازین تقسیمات فارغ شد شروع نمود در معنی کواکب سبعه از بروج اثنی عشر پس
میفرماید که جدی و دلو خانهای زحل اند و قوس و حوت خانهای مشتری و حمل و عقرب
خانهای مریخ و اسد خانه آفتاب و ثور و میزان خانهای زهره و سنبله خانه عطارد
و سرطان خانه قمر و بنای این تقسیم بر آنست که گویند که آفتاب که نیر اعظمست و خسرو سیارات
و نور ابست و مستقیم الاحوال و بطبع گرم و خشک پس جای که مناسب حال باشد هر آینه اسد است

چه اسد برهیئت برصورت پادشاه جانوران و بطبع گرم خشک و ثابت و موافق مزاج و خلق
آفتاب و غایت ارتفاع او ارفع از اکثر بروج در معظم معموره و بعد از آن ماه که نیز اسرع است خفیف
و نظیر و عدیل آفتابست و سریع الحرکت و متغیر الاحوال و بطبع سرد و تر پس برجی که لایق او اول
او باشد هر آینه سرطان بود چه سرطان بر هیئت برصورت جانوران آبی سرد و تر منقلب
موافق مزاج و خلق قمر و غایت ارتفاع او ارفع از سایر بروج در اکثر معموره و باقی
بروج را هم بطریق مناصفه بر هر دو نیرین قسمت کردند چنانکه شش برج را که از اول اسد است
تا آخر جدی بر توالی ولایت آفتاب گفتند و شش برج دیگر را که از آخر سرطانست تا اول
دلو بر خلاف توالی ولایت ماه و ترتیب افلاک هر یک از خمسه متحیره را چون حرکت
ایشان دو نوعست در خانه یافتند یکی در ولایت آفتاب و یکی در ولایت ماه پس
ابتدا به عطارد کردند چه عطارد اسرع متحیره است و اقرب به ماه و لایزال در خدمت و
ملازمت آفتاب پس یکخانه او را در جنب خانه آفتاب بر توالی یافتند و یکخانه دیگر در
جنب خانه قمر بر خلاف توالی و آن جوزا و سنبله است و بعد از آن زهره را دو خانه
در جنب خانهای عطارد یافتند که آن ثور و میزانست و مریخ را دو خانه در جنب خانهای
زهره یافتند و حمل و عقرب و مشتری را دو خانه در جنب خانهای مریخ یافتند که آن قوس و حوت است

و زحل را دو خانه

و زحل را دو خانه در جنب خانهای مشتری یافته اند که آن جدی و دلو است و گویند که
چون کوکب در بیت خود بود مانند شخصی بود که در جای حصین و مانعی باشد سالم از جمیع مکاره
و مرفه الاحوال و لهذا قوت بیت را اقوی قوی گویند و برج مقابل خانه را یعنی برج هفتم او را
وبال گویند زیرا که بیت کوکب موضع امن و سلامت است پس برج مقابل بیت موضع
وبال و نکبت باشد چه قبل ازین مذکور شد که دو برج متقابل ضد یکدیگرند و گویند در
وبال بود چون شخصی بود که در زندان و جای مکروه باشد و ازاینکه گفتیم لازم آید که خانهای نیرین
وبال زحل باشد و خانهای او وبال نیرین و خانهای عطارد وبال مشتری و خانهای او
وبال عطارد و خانهای زهره وبال مریخ و خانهای او وبال زهره و در کتاب کفایت
التعلیم مذکور است که اهل هند وبال را اعتبار نکنند و وجه هذا مخفی نماند که اهل احکام بتجربه امتحان
معلوم کرده اند که چون میان دو کوکب که خانهای ایشان در مقابل یکدیگر باشد اتصال واقع شود
و حدوث یکی از کاینات جو زاید و این قسم اتصال را فتح الباب خوانند پس اگر فتح الباب
از نیرین و زحل باشد در زمستان دلیل برف و سرما بود و در تابستان سختی گرما و اعتدال هوا
و اگر فتح الباب از عطارد و مشتری باشد سبب تموج هوا بود پس اگر مریخ در بین با یکی از این
دو متصل شود بادهای تند وزد و اگر فتح الباب از زهره و مریخ باشد باران قوی آید و رعد و برق بوجود خصوصا

که عطارد با ایشان متصل بود بجرم یا بشعاع و چون تمامی بروج را در پیش تقسیم کواکب متعرف شده راس
و ذنب را که از کواکب نیستند به نسبت باشند و نه وبال اینست تمامی سخن در احوال بروج
اما احوال کواکب از انجمله سعادت و نحوست ایشان و استدلال بر آنچه بود از تجربه و امتحان از
نظر مودت و عداوت میان بیوت ایشان و خانهای نیرین کنند چنانکه گویند زحل نحس اکبرست
چه میان خانهای نیرین و خانهای زحل نظر مقابله است که نظر تام دشمنی گویند مریخ نحس
اصغرست بجهة آنکه میان خانهای نیرین و خانهای مریخ نظر تربیع است که انرا نظر نیم دشمنی
گویند پس ازین حیثیت و ایضا از حیثیت جرم نسبت بزحل اصغر باشد و مشتری سعد اکبرست
بسبب آنکه میانه خانهای نیرین و خانهای مشتری نظر تثلیث است که انرا نظر تام دوستی گویند
و زهره سعد اصغرست که آنکه میانه خانهای نیرین و خانهای او نظر تسدیس است که انرا نظر
نیم دوستی گویند پس ازین حیثیت و نیز از حیثیت جرم نسبت بمشتری اصغرست و نیرین
از تسدیس و تثلیث سعد شدند زیرا که خانهای ایشان بر تثلیث و تسدیس خانهای سعدست
و از مقابله و تربیع و مقارنه نحس اند اما از مقابله و تربیع بجهة وقوع خانهای ایشان بر تربیع و مقابله
خانهای نحسین اما از مقارنه بسبب آنکه جرم ایشان بالذات قاطع و قاهرست و معرفت اعتدال
الفلک از مودت و عداوت و غیرها در باب نوزدهم معلوم شود انشاالله و راس سعد است
و ذنب و کید نحس اما سعادت راس بجهة آنست که قمر در حال صعود عرض از عقده راس مجاور

کند در معظم

کند در معظم معموره اما نحوست ذنب بجهة آنکه قمر در حال هبوط عرض از عقده ذنب مجاورت
نماید در اکثر ربع مسکون و بعضی گفته اند که راس چون سعدی مجاهد او باشد سعد بود و چون نحس
مجاهد او باشد نحس بود و ذنب بر خلاف این یعنی چون سعدی مجاهد او باشد نحس بود و چون
نحسی مجاهد او بود سعد باشد و بعضی دیگر گفته اند که فعل راس افزودنست و فعل ذنب کم کردن یعنی
کوکبی که ممازج راس بود قوت او زیاده شود و هر کوکبی که ممازج ذنب بود قوت او کم شود و کید
چون کوکبی است شوم پس نحوست او نیز موهوم باشد و بر آن دلیل نبود و عطارد تابع متصل است
یعنی بالذات نه نحس باشد و نه سعد چه میانه خانهای نیرین و خانهای نظری واقع نیست
بلکه ساقط اند زیرا که از یکدیگر پس تابع کوکبی باشد که متصل یا متصل به او باشد چنانکه اگر
آن کوکب سعد باشد سعد شود و اگر نحس باشد نحس شود بدانکه بر اذهان اذکیا مخفی نماند
که آثاری که در عالم کون و فساد ظاهر میشود هر آینه بوجود تاثری و متاثری باشد و موثر را
فاعل خوانند و متاثر را قابل و فاعل نزد اهل تحقیق قدرت الهی است و اهل حکما میان او
نجومی را شرط دانند و گویند که تجدد هر متجدد موقوف بر حصول آن شرط است چه نسبت
حصول شرط آن تجدد بوقتی حاصل شده است دون وقتی دیگر و قابل اجسام این عالم باشند
و آنچه متعلق باجسام است مانند صورت و نقوش و اعراض و آثاری که برین قوابل فایض

شود بحسب تجربه مختلف یافته اند و گویند این اختلاف بحسب طبایع مواضع کواکب باشد از
بروج یا بحسب اماکن و ازمان یا بسبب حالاتی که کواکب را در جهات واقع میشود چنانکه
تفصیل این جمله در کتب مبسوط احکام مثبت است و افعال بروج نیز مختلف میشود بحسب حلول
کواکب در بروج مانند اختلاف بدن مقیم و سلیم و در حال انحراف و استقامت مزاج چه
مشهور است که نسبت کواکب در بروج هم چنانست که نسبت ارواح با اشباح اما آثار مجرده
کواکب اعم از آنکه امری دیگر عارض ایشان نشود بسبب بروج یا غیر آن اینست که هم بتفصیل
میفرماید که زحل سرد و خشک و بعضی باین سبب او را نحس اکبر گفته اند چه این دو کیفیت که
سبب فنای حیوانات است در وی بافراط است و به نحوست ما ورای این تواند بود مریخ
و آفتاب گرم و خشک اند لیکن گرمی آفتاب بیشتر است از مریخ و خشکی مریخ بیشتر است از
آفتاب و بعضی باین سبب که خشکی مریخ در غایتست او را نحس اصغر گرفته اند چه
فرط خشکی یکی از اسباب موت است و مشتری و زهره گرم و ترند و این دو کیفیت
در مشتری در حد اعتدال است و بعضی باین سبب او را سعد اکبر گویند چه سبب حیوة حیوانات
این کیفیت است اما رطوبت زهره در حد اعتدال است و حرارت او مشکوک فیه است
بلکه جمهور بر آنند که در طبیعت او حرارت نیست و لهذا گویند که سرد و تر است پس یک

کیفیت حیات

کیفیت حیات رطوبت است در و موجود باشد و بعضی از اینجهة او را سعد اصغر گویند و قمر سرد و
تر است بالذات لیکن بتجربه یافته اند که در حال ازدیاد نور او رطوبت قوابل در تزاید بود
و در حال انتقاص در تناقص و این مشهور اطبا و اهل دریا باز اخذ است و طبیعت عطارد و چون
در کیفیات مستقیم نیست تابع طبیعت کوکب متصل به است و اگر احیانا هیچ کوکب متصل نباشد طبیعت
او تابع طبیعت محل او باشد از بروج اثنی عشریه و طبیعت رأس گرم و تر یافته اند باعتدال
مشتری و طبیعت ذنب در غایت سردی و خشکی مانند زحل و شمس و علویه که مریخ
و مشتری و زحل باشد مذکرند بسبب ذکوریت شمس و مریخ حرارت و یبوست مزاج هر دو
یکی است و سبب ذکوریت زحل افراط یبوست اوست و سبب ذکوریت مشتری
اعتدال حرارت و رطوبت مزاج اوست و قمر و زهره مؤنث اند بجهة برودت
و رطوبت که در مزاج ایشان است و عطارد اینجا نیز تابع کوکب متصل به است و اگر متصل
هیچ کوکب نباشد محل خویش باشد از بروج و نیز از حال تشریق مذکر باشد و در حال
تغریب مؤنث و هر کوکبی مذکر نهاریست مگر مریخ و هر کوکب مؤنث لیلی زیرا که طبیعت
مذکر حار است موافق طبیعت نهار و طبیعت مؤنث بارد موافق طبیعت لیل و چون
نحسی بالطبع فاسد است زحل را با وجود برودت روزی گرفته اند و مریخ را با وجود حرارت

شبی بافراط برودت اول با حرارت روز افراط یبوست ثانی با رطوبت شب ممتزج گشته
اعتدال حاصل آید و عطارد درین امر نیز تابع است با کوکب متصل است و گویند در نصف روز روزی
روزی بود و در نصف شب شبی اما ارباب ساعات چون مصنف از تحقیق احوال بروج و کواکب
فارغ شد شروع در معرفت ارباب ساعات نمود بدانکه عدد تمامی ساعات مدت
یکهفته یکصد و شصت و هشت است در باب این صد و شصت و هشت ساعت هر ساعت معوج ازین جمله بکوکبی از کواکب سبعه
نسبت کنند و انرا رب آن ساعت نامند و ابتداء از ساعت معوج اولی روز یکشنبه که اول هفته است
کرده انرا منسوب بشمس سازند چه وجود شمس سبب وجود در روز شنبست و ساعت دوم از انروز
بزهره دهند ساعت سیم بعطارد و علی هذا بر ترتیب افلاک تا بقمر چون نوبت بقمر رسد
از زحل گیرند دائم چنین بر ترتیب ساعات میشمارند و بکواکب نسبت میکنند تا ساعت آخر
ازین جمله که آن ساعت دوازدهم شب یکشنبه است (از هفته دیگر) و آن هر آینه باین اعتبار منسوب بمریخ باشد
و بعد از ان دور از سر گرفته شود و حالت اول عود کند و از آنچه گفتیم واضح و لایح گردد
که در روز یکشنبه رب ساعت اولی که آن ساعت اول بود از جمله ساعات یکصد و شصت و هشتگانه
شمس است و در روز دوشنبه رب ساعت اولی که آن ساعت بیست و پنجم بود از انجمله قمر و روز
سه شنبه رب ساعت اولی که آن ساعت چهل و نهم بود مریخ و در روز چهارشنبه رب ساعت اولی

که آن ساعت هفتاد و سیم

که آن ساعت هفتاد و سیم بود عطارد و در روز پنجشنبه رب ساعت اولی که آن ساعت نود و هفتم
بود مشتری و در روز جمعه رب ساعت اولی که آن ساعت صد و بیست و یکم بود زهره و در روز شنبه
رب ساعت اولی که آن ساعت صد و چهل و پنجم بود زحل و الفاظ ظاهر شد که رب ساعت
اولی از شب یکشنبه که آن ساعت صد و پنجاه و هفتم بود از جمله ساعات مذکوره عطارد است و رب
ساعت اولی از شب دوشنبه که ساعت سیزدهم بود از انجمله مشتری و رب ساعت اولی
از شب سه شنبه که آن ساعت سی و هفتم بود زهره و رب ساعت اولی از شب چهارشنبه
که آن ساعت شصت و یکم بود زحل و رب ساعت اولی شب پنجشنبه که آن ساعت هشتاد و پنجم
بود شمس و رب ساعت اولی از شب جمعه که آن ساعت صد و نهم بود قمر و رب ساعت اولی از شب
شنبه که آن ساعت صد و سی و سیم بود مریخ و رب ساعت دوم هر روزی و شبی کوکبی باشد که فلک او
تحت فلک کوکب رب ساعت مقدم باشد و همچنین رب ساعت سیم کوکبی باشد که فلک او
تحت فلک کوکب رب ساعت دوم بود و علی هذا القیاس و این زمانهای قبل ازین مذکور شد
لهذا هر ساعت بر ترتیب مذکور نوبت بقمر رسد باز از زحل گیرند چنانکه قبل ازین گفتیم و مراد این
ساعات ساعات زمانیست چه اگر مراد ساعات مستوی باشد هر آینه بحسب طول و قصر ایام و لیالی
بعضی از ارباب ساعات روز ارباب بعضی ساعات شب شوند و بعکس لهذا بنابرانکه عنقریب مذکور شود

رب هر روز و هر شب را یا یک کوکب باشد بلکه بحسب تفاوت شب و روز تبدیل یابد بکوکبی دیگر و
رب هر روز رب ساعت اول از آن روز باشد بسبب تقدیم او بر سایر ارباب ساعات آن روز بنا علی هذا
رب روز یکشنبه شمس باشد و رب روز دوشنبه قمر و رب روز سه شنبه مریخ و رب روز چهارشنبه عطارد
و رب روز پنجشنبه مشتری و رب روز جمعه زهره و رب روز شنبه زحل و همچنین رب هر شبی
رب ساعت اولی آن شب باشد بسبب آنچه گفته شد پس رب شب یکشنبه عطارد بود و رب شب دوشنبه مشتری
رب شب سه شنبه زهره و رب شب چهارشنبه زحل بود و رب شب پنجشنبه شمس و رب شب جمعه قمر و
رب شب شنبه مریخ و اهل هند شب را اعتبار نکنند و تمام شبانروز برب روز نسبت دهند
و در تحدید ساعت مستوی نزد ایشان معتبر بود سیوم و این تقاسیم اقرب باب
[illegible] در معرفت حظوظ کواکب و آنچه باین تعلق دارد و اهل احکام نجوم هر برجی را از
بروج اثنی عشر علی حده به پنج قسم مختلف تقسیم کرده اند چنانکه هر قسم دوازده درجه بیشتر و از ده درجه
کمتر نیست و معلوم نیست که بنای این تقسیم بر چیست و هر قسمی از این اقسام بکوکبی تخصیص یافته از متحیره است و نیرین در
این تقسیمی یافته اند و از انیمی هر یکی از این اقسام را حد آن کوکب گویند و اهل احکام را در کمیت
تقسیم حدود اختلافست چنانکه هر قومی این تقسیم را بنوعی کرده اند چه اهل مصر را حدودی دیگرست و اهل
بابل را حدودی دیگر است و همچنین هندوان و از بطلمیوس نیز حدودی مغایر این حدود دست

منقولست که افضل

منقولست که افضل و اشهر حدها متفق علیه جمهور است و حدود مصریانست که در این جداول موضوعست
چه از ابتدای معرفت تقسیمی نیست که بدون جداول ادراک شود و گویند وضع حدود مصریان از عزیز مصر یعنی یوسف صدیقست
و در جدول اول از این جداول اول ارقام بروج مثبتست و در جدول اول عرضیه بازاء هر برجی درجات آن برج منقسم
به پنج قسم مختلف مرقوم است بسواد و صاحب آن قسم از کواکب خمسه در پهلوی آن مرقومست و جدول اینست
در آن صفحه که آینده است و گویند که چون کوکب در حد خود بود چون شخصی باشد که در میانه عشیرت
و اقارب خود بود و چون هر برجی را به سه قسم متساوی کنند چنانکه هر قسمی ده درجه باشد و قسم
اول حمل را بمریخ دهند که صاحب بیتست و قسم دوم را بآفتاب و قسم سیم را بزهره و قسم
چهارم را که قسم اول ثورست بعطارد و همچنین بر ترتیب اقسام سی و شش گانه شمارند و
بکواکب بترتیب افلاک نسبت کنند و چون نوبت بقمر رسد باز از زحل گیرند تا قسم آخر
که ده درجه حوتست و آن هر آینه بحسب این ترتیب از آن مریخ باشد پس ابتدا دو قسم
متساوی بود یک قسم آخر حوت و یک قسم اول حمل هر قسمی را از این اقسام وجه و
صورت گویند و چنین منقولست که سبب آنست که حکمای یونان در هیئت طلوع
یکی از این اقسام ذکر یکی از صور چهل و هشت گانه که واقع باشد در آن قسم می
نموده اند و صورتست

٤	[illegible]
ا	[illegible]
ـ	[illegible]
٣	[illegible]
٧	[illegible]
٥	[illegible]
و	[illegible]
ر	[illegible]
٢	[illegible]
ط	[illegible]
ـ	[illegible]
	[illegible]

وحکمای هند در این

تقسیم قسم اول هر برجی که بعد از آن باشد از مثلثه
او و قسم دیگر بصاحب برجی دیگر هم از آن مثلثه مثلا
قسم اول از برج حمل بمریخ دهند که صاحب اوست
و قسم دوم بشمس که صاحب برج دوم است هم از آن
مثلثه یعنی اسد و قسم سیم بمشتری که صاحب
برج سیمست از آن مثلثه یعنی قوس و از برج ثور
قسم اول زهره را بود و قسم دوم عطارد را و
قسم سیم زحل را و قس علی هذا فی سایر البروج و
اجزا یعنی هر یک از آن اقسام را باین اعتبار درکجان خوانند معرب دریکان که لفظیست
هندی و بعضی دیگر از هندوان درین تقسیم قسم اول را بمریخ دهند و قسم دوم را بمشتری
و ابجهانی بر ترتیب تا قسم آخر و آن از آن مریخ باشد و اینرا درجان و آذرجان خوانند
و این اصطلاح بعینه مثل اصطلاح وجوه است الا آنکه ترتیب صاحبان در وجوه از فوق
بجانب تحتست و در آذرجان از تحت بجانب فوق پس درین ترتیب چون نوبت بزحل رسد

بازار قمر باید گرفت

بازار قمر باید گرفت و چون هر برجی بدو قسم متساوی کنند و قسم اول از بروج مذکر
بشمس دهند و قسم آخر بقمر و قسم اول از بروج مؤنث بقمر دهند و قسم آخر بشمس اینرا نیمبهر
خوانند و چون برج بهفت قسم متساوی کنند چنانکه هر قسمی چهار درجه و هفده دقیقه
و هشت ثانیه و سی و چهار ثالثه بوده باشد و قسم اول از هر برجی بصاحب ان برج دهند
و قسم دوم بکوکبی دهند که فلک او تحت فلک صاحب بروج بوده باشد و قسم سیم
بکوکبی که فلک او تحت فلک قسم دوم بود و علی هذا تا قسم هفتم اینرا هفت بهر خوانند و چون
هر برجی به نه قسم متساوی کنند چنانکه مجموع صد و هشت قسم بوده باشد و قسم سه درجه و بیست
دقیقه و قسم اول از حمل بمریخ دهند که صاحب حمل است و قسم دوم بصاحب ثور که زهره است
و قسم سیم بصاحب جوزا که عطارد است و علی هذا بر ترتیب اقسام صد و هشت کانرا
بشمارند و بصاحبان بروج بر ترتیب نسبت کنند و چون نوبت بحوت رسد باز از حمل
گیرند تا آخر اقسام دوازده بروج که هر اینه متعلق باشد بصاحب حوت که مشتری است و
این اقسام را نه بهر خوانند و از این ترتیب که مذکور شد لازم آید که نه بهرهای موافق
در عدد از سه برج که یک مثلثه باشد یک کوکب را بود و این قوت نزد هندوان بسیار عظیم است
چنانکه هرگاه این قوت با قوت بیت جمع شود انرا برگوتم گویند بفتح باء موحده و ضم کاف پارسی

وفتح تاء فوقانیه وسکون میم یعنی خط اعظم وانچنان برجی بدوازده قسم متساوی کننده ولا
محاله هر قسمتی درجه نیم باشد وقسم اول از هر برجی بصاحب ان برج دهند وقسم دوم بصاحب برج
که بعد از آن برج باشد وعلی هذا تا آخر که قسم دوازدهم است از برج واین اقسام را اثنی عشریه
ودوازده بهر خوانند پس چون کوکبی یا دلیلی دیگر در برجی باشد واز ان برج درجه ودقیقه چند قطع
کرده باشد ودرجه نیم از ان مقدار حصه همان اعتبار کنند ودو درجه نیم حصه برجی دیگر که بعد
اوست وبهمین دستور بر ترتیب تا آنجا که کمتر از حصه برجی بماند از آن باقی هر درجه را دوازده
درجه و هر پنج دقیقه را درجه و هر دقیقه را دوازده دقیقه گیرند از برجی که نوبت بان رسیده
باشد آنجا که منتهی شود موضع اثنی عشریه آن کوکب یا آن دلیل باشد وصاحب این برج
هر اینه صاحب اثنی عشریه باشد واین عمل را احکامیان بسیار معتبر دانسته‌اند واز جمله
مصطلحات اهل این فن است که بعضی درجات از برج را درجات نیره خوانند وبعضی را مظلمه
وبعضی را قتمه وبعضی غبار ناک وبعضی را خالیه وبعضی خالی از عوارض مذکوره وهمچنین بعضی از درجات را درجات سعادت
افزای گویند وبعضی را ابار جمع بئر وبعضی چاه از غایت لکوست وبعضی را مذکر وبعضی را مونث وما بجهة قوای هر یک
ازین معتبرات وانچه قبل ازین مذکور شده جدولها ایراد نمودیم تا بر متعلم ظاهر وآسان
گردد و جدول اینست که مرقوم است والله اعلم بالصواب

جدول وجوه

جدول وجوه کواکب

جدول وجوه کواکب

[illegible]	ح	س	ه
ا	د	ر	ل
ب	ی	ح	س
ج	ه	د	ر
د	ل	ی	ح
ه	س	ه	د
و	ر	ل	ی
ز	ح	س	ه
ح	د	ر	ل
ط	ی	ح	س
ی	ح	د	ر
یا	ل	ی	ح

جدول دریجان کواکب

[illegible]	ح	س	ی
ا	ه	د	ل
ب	د	ه	ل
ج	ر	ح	ی
د	س	ح	ی
ه	د	ل	ه
و	ه	ل	د
ز	ح	ی	ر
ح	ی	ح	س
ط	ل	ه	د
ی	ر	د	ه
یا	ی	ر	ح

جدول اوریجان کواکب

[illegible]	ح	ی	ل
ا	ر	د	ه
ب	س	ح	ی
ج	ل	ر	د
د	ه	س	ح
ه	ی	ل	ر
و	د	ه	ر
ز	ح	ی	ل
ح	ر	د	ه
ط	س	ح	ی
ی	ل	ر	د
یا	ه	س	ح

جدول نیم بهر

[illegible]	س	ر
ا	ر	س
ب	س	ر
ج	ر	س
د	س	ر
ه	ر	س
و	س	ر
ز	ر	س
ح	س	ر
ط	ر	س
ی	س	ر
یا	ر	س

جدول هفت بهر

[illegible]	[illegible]	[illegible]	٤	١	-	٣	٧	ه	و	ی	ی	ط	یا	ل
[illegible]	ح	[illegible]	ح	ه	د	ر	س	د	ه	ح	ی	ل	ل	ی
[illegible]	ر	ح	س	د	ر	ل	ه	ر	د	س	ح	ه	ی	ح
[illegible]	ه	[illegible]	ه	ر	ل	ی	د	ل	ر	ه	س	ح	ح	س
[illegible]	ل	[illegible]	د	ل	ی	ح	ر	ی	ل	د	ه	س	س	ه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ی	ی	ح	س	ی	ح	ی	ر	د	ه	ه	د
[illegible]	نا	س	ل	ح	س	ه	ل	س	ح	ل	ر	یر	یر	ر
[illegible]	لح	خ	ی	س	ه	د	ح	ه	س	ی	ل	ر	ر	ل

جدول درجات مظلمه ونيره وقتمه وخاليه

الحمل	٣ مظلمه	٥ نيره	٨ مظلمه	٤ نيره	٣ خاليه	٥ نيره	١ مظلمه
الثور	مظلمه	نيره	خاليه	نيره	خاليه	نيره	خاليه
الجوزا	نيره	مظلمه	نيره	خاليه	نيره	مظلمه	خاليه
السرطان	قتمه	نيره	قتمه	نيره	مظلمه	نيره	مظلمه
الاسد	٧ نيره	قتمه	مظلمه	خاليه	نيره	خاليه	
السنبله	قتمه	نيره	خاليه	نيره	مظلمه	٧ نيره	٢ خاليه
الميزان	٥ نيره	٥ مظلمه	٨ نيره	مظلمه	٧ نيره	٢ خاليه	
العقرب	مظلمه	٥ نيره	مظلمه	نيره	مظلمه	٥ نيره	٣ مظلمه
القوس	١ نيره	قتمه	نيره	مظلمه	٧ قتمه	٣ خاليه	
الجدي	٧ مظلمه	٣ نيره	٥ مظلمه	٣ نيره	٣ مظلمه	٤ نيره	٥ خاليه
الدلو	٣ مظلمه	٥ نيره	٢ قتمه	٨ نيره	٣ مظلمه	٥ نيره	خاليه
الحوت	٢ قتمه	٢ نيره	٢ مظلمه	٣ نيره	٣ خاليه	٣ نيره	٢ مظلمه

جدول اثني عشريه كواكب

الدرجه	البروج	الدرجه	الدقيقه	الدرجه	الدقيقه	الدرجه	الدرجه	الدرجه
ا	٤	س	ا	٤	س	ل	و	س
-	٤	سه	٠		سه	ل		سه
٣	١	و	٣		لو	[illegible]		لو
٧	١	ح	٧	٤	ع	ل	و	ع
٥	٠	٤	٥	١	٤	ل	٢	٤
و	٠	س	و		س	[illegible]		س
١	٠	سه	١		سه	[illegible]		سه
٢	٣	و	[illegible]		لو	[illegible]		لو
ه	٣	ح	ه	١	ع	ه	١	ع
ب	٧	٤	ب	٠	٤	[illegible]	٢	٤
ا	٧	س	[illegible]		س	[illegible]		س
[illegible]	٧	سه	[illegible]		سه	[illegible]		سه
[illegible]	٥	و	[illegible]		لو	[illegible]		لو
[illegible]	٥	ح	[illegible]	٠	ع	[illegible]	٢	ع
[illegible]	و	٤	[illegible]	٣	٤	[illegible]	ط	٤
[illegible]	و	س	[illegible]		س	[illegible]		س
[illegible]	و	سه	[illegible]		سه	[illegible]		سه
[illegible]	١	و	[illegible]		لو	[illegible]		لو
[illegible]	١	ح	[illegible]	٣	ع	[illegible]	ط	ع
[illegible]	٢	٤	[illegible]	٧	٤	[illegible]	١	٤
[illegible]	٢	س	[illegible]		س	[illegible]		س
[illegible]	٢	سه	[illegible]		سه	[illegible]		سه
[illegible]	ط	و	[illegible]		لو	[illegible]		لو
[illegible]	ط	ح	[illegible]	٧	ع	[illegible]	ا	ع
[illegible]	١	٤	[illegible]	٥	٤	[illegible]		٤
[illegible]	١	س	[illegible]		س	[illegible]		س
[illegible]	١	سه	[illegible]		سه	[illegible]		سه
[illegible]	١	و	[illegible]		لو	[illegible]		لو
[illegible]	١	ح	[illegible]	٥	ع	[illegible]	ا	ع
[illegible]	٤	٤	[illegible]	و	٤	[illegible]	س	٤

جدول نه بهر

و	[illegible]	ا	٥	٠	و	٣	[illegible]
ه	٤٢	ل	لـ	٥	و	و	٣
م	١٥	ل	[illegible]	٢	ر	[illegible]	٧
٤	٠٧	ب	ا	[illegible]	٢	٧	٥
ه	٣	٢	٤	ل	ط	٥	و
م	٧	٥	٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ر
٤	٧٥	٧	٣	[illegible]	ا	[illegible]	٤
ه	٥	و	٣	[illegible]	٤	ل	ط
م	[illegible]	٢	٣	٥	ا	ل	ب
٤	[illegible]	٢	٧	٥	[illegible]	[illegible]	ا

جدول درجات الدرع علی الحمی

[illegible]	لا	شى	٧	فه
ا	و	ر	٢	ب
٠	لا	شى	٦	فه
٣	م	ط	٤	ه
٧	٣	٤	ه	[illegible]
٥	لا	شى	٦	فه
و	لا	شى	٦	فه
[illegible]	م	[illegible]	اح	[illegible]
[illegible]	ا	ر	٤٢	ط
[illegible]	م	[illegible]	اح	[illegible]
[illegible]	ب	٤	ط	
ا	لا	شى	٦	فه

جدول درجات آبار		جدول درجات سعدات ازدای
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول درجات مذکر و مؤنث مذکر بسیاهی [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

چون

چون کوکب نهاری یعنی زحل و مشتری و شمس

و عطارد در وقتی که دلالت کند بر نهاریت در روز فوق الارض باشد و در شب تحت الارض و کوکب لیلی یعنی مریخ و زهره و قمر و عطارد در وقتی که دلالت کند بر لیلیت بعکس یعنی لیلی مریخ و زهره در روز تحت الارض باشد و در شب فوق الارض انرا حیز گویند و اگر با این احوال برج مذکر در تصرف کوکب نهاری و برج مؤنث در تصرف کوکبی لیلی بود انرا حلب گویند و بعضی فضلا بجای برج مذکر و مؤنث بیت مذکر و مؤنث گفته اند پس در ضمن هر حلب حیز بود و بعکس حیز در لغت بمعنای مکان بود و حلب بمعنای ربودن و بدست آوردن و اهل این صناعت گفته اند که بودن کوکب در حیز خود مانند شخصی بود در میان آشنایان خود چون کوکب نهاری در روز تحت الارض بود و در شب فوق الارض و کوکب لیلی بعکس این انرا خلاف حیز گویند و از جمله معتبرات احکامیان در حظوظ کواکب یکی اعتبار فرح و ترح است که بتفصیل آن اشاره کرده میشود باید که فرح عطارد در بیت طالع و فرح شمس در بیت تاسع و فرح مشتری در بیت حادی عشر و فرح زحل در بیت ثانی عشر و فرح قمر در بیت ثالث و فرح زهره در بیت خامس و فرح مریخ در بیت

سادس و اگر استنباط کیفیت این تقسیم از شش خانه طالع که سوای اوتاد اربعه است نسبت کنند و گویند
ازین شش خانه دو خانه قوی اند که انرا مایل ناظر خوانند و آن بیت یازدهم و پنجم بود و دو خانه ضعیف اند
که انرا زایل ساقط خوانند و آن بیت دوازدهم و ششم بود و دو خانه از وجهی قوی اند و از وجهی
ضعیف که انرا زایل ناظر خوانند و آن بیت نهم و سیم بود و اینها هم در باب آینده بتفصیل معلوم گردد
و چون احوال این خانها معلوم گشت گوییم چون ازین کواکب سیاره الا عطارد دو کوکب نحس اند
یعنی زحل و مریخ و دو کوکب سعد اند یعنی مشتری و زهره و دو کوکب در بعضی احوال سعد اند و در بعضی احوال
نحس اند یعنی نیرین پس دو خانه ضعیف را از روی مناسبت بنحسین دادند یعنی دوازدهم بزحل و
ششم را بمریخ و دو خانه قوی را بسعدین دادند اقوی را باسعد یعنی یازدهم را بمشتری و پنجم را
بزهره و آن دو خانه را که از وجهی قوی اند و از وجهی ضعیف بان دو کوکب دادند که در بعضی احوال
نحس یعنی نیرین اقوی را باعظم یعنی نهم را بآفتاب و سیم را بماه کسی بگوید که چرا فرح نیرین در بیت
ثانی و ثامن که مایل ساقط خوانند نیست چه این دو خانه نیز از وجهی قوی اند و از وجهی ضعیف زیرا که

بیت از طالع

بیت از طالع احسن است از زوایل ناظر بودن بطالع احسن است از مایل بودن و چون عطارد را
سعادت و نحوست ذاتی نیست بلکه ممتزج است چه میان نور و ظلمت پس طالع را درین قسمت باو
نسبت کردند و گویند بودن کوکب در بیت فرح مثل شخصی بود که در موضع تربیت و شادی بود
و در حالت تحریر جهت حفظ فرح کواکب این بیت بخاطر فاطر رسیده نظم ز فوق تها فرح کان
اوسط آمد   بیا دارح لبیب الحوسط آمد   و خانه مقابله فرح خانه الضم او بیت ترح او افت
باشد چه دو خانه متقابل از بیوت اثنی عشریه چنانکه دو برج متقابل ضد یکدیگر اند پس طرح عطارد
در سابع است و طرح شمس در ثالث و طرح مشتری در خامس و طرح زحل در سادس و طرح قمر در
تاسع و طرح زهره در حادی عشر و طرح مریخ در ثانی عشر و نیز از جمله این معتبرات است بیت
قوت و ضعف کواکب و نحسانت که گویند قوت شمس در بیت عاشر است و قوه ماه در
رابع و قوت زحل در ثامن و قوت مشتری در ثانی و قوت مریخ در ثالث و قوت
زهره در سابع و قوت عطارد در تاسع و خانه مقابل بیت قوت بیت ضعف باشد
و چون کوکبی در خانه یا شرف خود باشد و در وتد یا کوکبی دیگر یکی از انواع قسم ناظر باشد

که اثر اهای حال باشد یعنی او نیز در خانه یا شرف خود باشد و در وتد بود اثر اینی این وضع را دستوریه
گویند و این معتمدترین انواع دستوریه است و بر چیز بهر ظاهر است که قطبی را با آفتاب این نوع دستوریه
بحسب برجیت صورت نه بندد و از جمله انواع دیگر یکی آنست که کوکبی در خانه خود بود و دوری او
از یک نیر چون دوری خانه او باشد از خانه آن نیر باشد اگر مشتری در قوس و آفتاب در اسد یا
حمل باشد دوم آنکه کوکب در کمال تشریق و تغریب محمود بود و اگر کوکب علویه را مقدار شصت درجه
بعد باشد از آفتاب و سفلی را او آخر سرعت سیر بود که اثر ارباب عظیم گویند سیم آنکه صاحب
طالع در عاشر بود و صاحب عاشر در طالع و دستوریه دلیل ظفر و سعادت عظیمست و مستولی بر
جزوی از فلک البروج یعنی منطقة البروج و در اکثر احوال موضع کوکبی یا سهمی یا مرکز یکی از بیوت اثنی
عشریه باشد عبارت از کوکبیست که حظ او از جمله حظوظ خمسه که آن بیت و شرف و حد و مثلثه و وجه است
در آن جزو بیش از کواکب دیگر باشد در همان جزو و بشرط آنکه آن کوکب ناظر باشد بآن جزو و نظرات
خمسه یا یکی از دو نوع تناظر لیکن در اتصال بنظر برجی است کافی است و تناظر جزو بدرجه نیز باید و اهل الاحکام
هر حظی را مرتبه اعتبار کرده اند و آن مراتب شهادت گویند و لهذا کواکب حظوظ را مشاهد و مراد غنم

مانند مثلا صاحب

مانند مثلا صاحب بیت را چهار شهادت گیرند و صاحب شرف را سه و صاحب مثلثه اول را
دو و صاحب مثلثه دوم را یکی و این بقول کوشیار است اما ابو بطری که یکی از علمای احکامست
میگوید که صاحب بیت را هفت شهادتست و صاحب شرف را شش و صاحب حد را پنج و صاحب مثلثه
اول را چهار و صاحب مثلثه ثانیه را سه و شریک را دو و صاحب وجه را یکی و اینجا که حظوظ مذکور را مراتب
مقتضی که هند اینچنین هر یک از حدود و وجوه دریجان و غیر ذالک را مثل حیز و جلب و هفت بهر و نه بهر
و اثنی عشریه و فرح و سایر قوای کواکب که در میان ایشان متعارفست مرتبه معینی کرده اند لیکن در
مستولی زیاده از حظوظ خمسه مشهوره اعتبار نکنند و مراتب باقی قوی کواکب مانند حظوظ
چنانکه مصنف خود در شرح زیج ایراد نموده تفاصیل آن یعنی مراتب قوی کواکب از کتب احکام
طلب باید کرد و ما این مراتب را بتفصیل و توضیح تمام در باب نوزدهم ایراد نمایم تا رجوع
بکتب احکام نباید کرد و چون اتفاق افتد که صاحب حظی بجرم خود در آن حظ باشد مرتبه
او را در آن حظ ضعیف گیرند چه درین حال قوت او مضاعف شده و اگر شهادت دو کوکب
مساوی باشد هر دو کوکب را مستولی گیرند و اگر کوکبی در شهادت قریب بکوکب مستولی باشد

آن کوکب را اثر یک مستولی کرده‌اند مثلاً خواستیم که بیجده درجه ثور را مستولی بدانیم کواکب ناظر بجز زهره و
قمر و زحل و مشتری را یافتیم و شهادت زهره درین جزو بقول ابو سطری ث نزده است زیرا که صاحب
بیت است و هم صاحب حد و هم صاحب مثلثه اولی و شهادت قمر نه چراکه هم صاحب شرفست و هم صاحب
مثلثه و هم صاحب ثانیه و آن دو کوکب دیگر را درین جزو از حظوظ خمسه یعنی حیثیتی پس مستولی زهره
بود لشرکت قمر اما اگر احیاناً هیچ یک از ارباب حظوظ ناظر بجزو مفروض نباشند کوکب غریب را مستولی
باید گرفت هرچند که در آن جزو ضعیف و نامقبول بود لیکن بشرط نظر اما اگر کواکب همه از وی
ساقط باشند آن جزو را مستولی نبود و اصحاب احکام این را از روی تشبیه بدن بی روح گویند و این
طایفه را در طوالع مدار بر کوکب مستولیست

باب هیژدهم

در معرفت بیوت دوازدگانه
و منسوبات آن قبل ازین مذکور شد که منطقة البروج را ابتدا از نقطه طالع به دوازده قسم کنند
و هر قسمی را بیتی خوانند و این بیوت چهار خانه را اوتاد خوانند چنانکه خانهٔ اول را که هر
آینه بر افق شرقی واقعست وتد طالع گویند و خانهٔ هفتم را که بر افق غربی واقعست وتد غارب
و خانهٔ دهم را که بر نصف اعلای دایره نصف النهارست وتد السما و خانهٔ چهارم را که بر نصف اسفل دایره

نصف النهارست

نصف النهارست وتد الارض و این چهار را اوتاد بجهت آن گویند که مدار احکام بر اینهاست چه اقوی
بیوت اند و لهذا هر یک را بیت اقبال و مبدا دکول خوانند و بیت ثانی و خامس و ثامن
و حادی عشر را مایل الاوتاد خوانند از جهت میلان هر یک بوتد مجاور خود و از این حیثیت این چهار خانه را
در قوت اوسط بیوت خوانند و بیت ثالث و تاسع و سادس و ثانی عشر را زایل الاوتاد خوانند
بسبب آنکه زوال هر یک از وتد مجاور خود بود و از این حیثیت این چهار خانه را اضعف بیوت خوانند
و لهذا هر یک را بیت ادبار و مبدا زوال گویند و وجه تقدیم ذکر تاسع بر سادس که معهم جایز دانسته
معلوم نیست و شاید که بحیثیت نظر او بطالع بوده باشد و بیت سادس و ثامن و ثانی عشر ساقط اند
از طالع زیرا که هیچ یک از نظرات خمسه میانه این بیوت و طالع متحقق نشود و وجه تقدیم ذکر سادس
بر ثامن اینجا نیز معلوم نیست و باقی بیوت غیر اوتاد اربعه که آن ثالث و خامس و تاسع و حادی
عشر ناظرند بطالع چه میانه هر یک از بیت ثالث و حادی عشر و میانه طالع تسدیس است و میانه
هر یکی از آن دو خانه دیگر و میانه طالع نظر تثلیث و لهذا هرست که بیوت ناظر اقوی اند از
بیوت ساقط بلکه اتفاق اهل احکام بر آنست که قوت بیت زایل ناظر زیاده است از
مایل ساقط چنانکه قبل ازین مذکور در شرح فرح کواکب اشاره شد و از افراد هر یکی از این

انواع هرکدام بتوالی اقرب‌اند بطالع در قوت مقدم باشند بر آنکه ابعدند الا افراد بیوت ساقط
که بعکس ایمنی است یعنی هرکدام بتوالی ابعدند از طالع در قوت مقدم باشند بر آنکه اقرب‌اند و از اینکه
گفتم لازم آید که اقوی بیوت طالع باشد پس عاشر پس سابع پس رابع پس حادی عشر پس خامس
پس تاسع پس ثالث پس ثانی پس ثامن پس سادس و اضعف جمیع بیوت بیت ثانی عشر است که
هم زایل و هم ساقط است از طالع و هم اقرب با او و بعضی بیت سادس و ثانی عشر را فقط و بیت ادبار
گویند و هر خانه که عدد او فرد باشد الخانه را مذکر خوانند و هر چه عدد او زوج باشد مؤنث دانند و باز این
دوازده خانه را بچهار ربع منقسم سازند و از این جمله آن ربع را که میانه مرکز عاشر و طالع است و هم
چنین آنرا که میانه مرکز رابع و سابع است ربع مقبل و ربع مذکر گویند و آن ربع که میان طالع
و رابع است و همچنین آنرا که میانه سابع و عاشر است ربع مذکر و ربع مؤنث گویند و آن نصف که
میانه مرکز عاشر و رابع است از طرف شرق نصف صاعد خوانند و آن نصف دیگر که میانه مرکز
رابع و عاشر است از طرف غرب نصف هابط و چون اتفاق افتد که برج عاشر بحسب عدد برج یازدهم
طالع بود اوتاد آن طالع را اوتاد مایله گویند چه هر یک در این حال به بیت مایل خود انتقال نماید

واکر برج عاشر

و اگر برج عاشر بحسب عدد برج نهم طالع باشد اوتاد را زایله خوانند زیرا که هر یک یکی از بیوت
زایل انتقال کنند و اگر برج عاشر بعینه برج دهم طالع باشد اوتاد آن طالع را اوتاد
قائمه خوانند و قسم ثالث افضل است از قسم اول و قسم اول از ثانی و حد هر خانه پیش از
مبداء الخانه باشد به پنج درجه تا پنج درجه قبل از مبداء بیت ثانی الخانه پس اگر درجه تقویمی کوکبی
مثلا پیش از مبداء الخانه باشد بدو درجه خانه مقدم او را محل آن کوکب ندانند بلکه همان خانه را
محل آن اعتبار کنند هر چند فی الحقیقه در الخانه نباشد و این اعتبار بسبب آنست که تا ممکن باشد
که شمس در شب سابع و در روز بطالع در آید این است بیان انواع بیوت اثنی عشریه الکون در مدلولات
هر یک شروع نموده میفرماید که اما مدلولات بیوت اولا طالع چون مبداء ظهور وجود
اشیاست و دلیل بقای آن امور که بظهور او ظاهر شده و ایضا طلوع او دال است بر تکون
هر متکون و مؤثر در آن خصوصا در نوع انسانی که اشرف و اکرم انواع مکونات است از این سبب گفته‌اند
بیت طالع خانه حیات است و نفس و جسد و ابتداء کارها و ایضا دلالت کند بر تدبیر مصالح
و عزیمت امور و طلب آنها و کیفیت زندگانی و سعادت و شقاوت از اعضا منسوب است

بسروری و بیت دویم که مایل طالع است دلالت کند بر حالت ثانی موجود که آن هر آینه
کیفیت اسباب بقاست و امر معیشت خوانند و قرب آن اسباب غذاست و اوسط آن
ذخایر و اموال و ابعد آن اعوان و انصار از اینجه گفت که بیت ثانی خانه مال است و معاش
و اعوان و انصار و حوادث مستقبله و ایضا دلالت بر خرج و دخل و بقول بعضی بر اکل و شرب و از
اعضا منسوبست بگردن و بیت سیم که زایل طالع است دال است بر حالت ثالث موجود و آن
هر آینه کیفیت توابع اسباب معیشت است چون حرکت بسبب استمرار غذاست و برادر
و خواهر که شریک معیشی مالند و دلیل بر این دوام خصوصیت ثالث بسبب جلب اموال
از این جهت گفت که بیت ثالث خانه برادران است و اقربا و سفرهای نزدیک و تحویل از جای
بجای و ایضا دلالت کند بر علم اندک و اسرار و از اعضا بر دست و دوش و تد چهارم چون در
غایت خفاست علامت عواقب امور بود و امری که ماده موجود باو منتهی شود چون
پدر و مادر و موضع و محل قرار و ثبات است چون مسکن و املاک از این حیثیت گفت که
بیت رابع خانه پدر و املاک و ضیاع و عقار و عواقب امور است و ایضا دال است

بر دفن اموال

بر دفن اموال و از اعضا منسوبست بسینه و پهلو و معده و پنجم که مایل رابع است و هر آینه
دلیل دوم پدر بود که آن فرزندست و اکل و شرب و نتیجه املاک و ارتفاعاتست ازین واسطه
گفت که بیت خامس خانه فرزندان و رسولان و هدایا و اخبار و اکل و شرب است و ایضا دالست
بر عشق بازی و ملبوسات و شادی و سورها و ضیافتها و از اعضا منسوبست به پشت و دل و
ششم که زایل رابع است دلیل باشد بر حالات ثالث و از عبید و خدام و ستور که از جمله اسباب
مسکنت و مجاری که سبب حمل جهالت است بجهت سقوط از طالع از این علت گفت که بیت سادس
خانه خدمتکاران و بندگان و مرضها و آفتها و دواب صغارست و ایضا دلالت کند
بر گریخته و گم شده و تهمت و از اعضا منسوبست بناف و شکم و هفتم که وتد غاربست
هر آینه ضد طالع بود و نظیر او پس دال بود بر ازواج و شرکا و سبب هلاک و فنا چون
اضداد و خصوم از این وجه گفت که بیت سابع خانه شرکا و ازواج است و ایضا دالست
بر اضداد و خصوم و مقصد مسافران و کرانه و از اعضا منسوبست بسرین و زیر ناف و هشتم که مایل
سابع است حالت دوم ازواج بود و چون مقابل ضد ثانی است و دلیل بطلان اسباب بقا

ومعیشت بود ازین جهة گفت که بیت ثامن خانهٔ خوف و مرگ و میراثها و اموال عوارث و
غم و اندوه است والهذا منسوبست بالات شهوت و مقعد و رحم ونهم که تاسع بیت الموت است
دلالت کند بر حالت ثانی و از حیثیت زمان مثل امور اخروی و از حیثیت فرعیت مثل خواب که گفته
النوم اخ الموت مشهور و معروفست و نیز چون نظر ثالث است و اقوی او دال بود بر علم الباری و سفر
دور ازین دلایل گفت که بیت تاسع خانهٔ سفر دور و دین و علم و زهد و فکر و عقل و خواب است
ولهذا دال است در وفاداری و تدبیر و کیفیت احوال غایبان و از اعضا منسوبست به فخذین و دهم
چون ارفع و اقوی بیوتست و نظیر بیت الاب ازین سبب گفت که بیت عاشر خانهٔ سلطان
و مادران و اشغال و اعمال سلطانیست والهذا دال است بر صنعت و رفعت و مشهور و معروف
گشتن و از اعضا منسوبست بر کتفین و یازدهم چون ثانی دهم است و اقوی در اسعد بیوت مایل از
دلالت گفت که بیت حادی عشر خانهٔ دوستان و امیدها و سعادتهاست ولهذا دلیلست بر وزرا و خلفا
و بیت المال سلطان و اعوان ملوک و از اعضا منسوبست بساقین و دوازدهم چون اضعف
و انحس بیوتست و نظیر ششم ازین علامت گفت که بیت ثانی عشر خانهٔ اعدا و شقاوتها
و دونان و چهارپایان بزرگست ولهذا دلیلست بر گرفتاری و بند و زندان و حزن و دین

ونکبت و غر

و نکبت و غربت و امراض مزمنه و از اعضا منسوب بقدمین است تمامی سخن در مدلولات
بیوت اما منسوبات کواکب اولا چون زحل نحس اکبر است و بطئی السیر آنچه با منسوب بوده باشند باشیاء
خسیسه و اموری که متعلق باشد بسطو از انجمله گفت که زحل کوکب پیران و دهقانان و ارباب قلاع
و خانه داران قدیم و غلامان سیاه و صحرانشینان و مردم سفله و خسیس و زاهدان بی علم و از
اخلاق مکر و کینه و حمق و جهل و بخل و وقار و ستیزه کاری و کاهلی و مشتری چون سعد اکبر است
و بطئی السیر دلالت کند بر زمان و ثبات و رفعت و منزلت و اشیاء شریفه ازین سبب گفت که
مشتری کوکب اشرف علما و قضاة است و امرا با عدل و شفقت و وزرای جلیل القدر رفیع منزلت و اهل
مناصب و زهاد و اغنیا و از اخلاق حلم و سخا و علومت و حیا و خیر و تواضع و صدق و وقار
و مریخ چون نحس اصغر است و سریع السیر دلیل بود بر اشیاء مجرب و امور سریعة الفنا دبایر و سطوه
گفت که مریخ کوکب لشکریانست و امرای ظالم و اتراک و دزدان و عوانان و مفسدان
و آتش کاران و ساعیان ستور و از اخلاق قهر و مکابره و شجاعت و جبارت و سفاهت
و لجاج و دروغ و تهمت و ایذاء مردم و اهانت و خیانت و شمس چون نیر اعظم و خسرو
سیارات و ثوابت و مربی اشیاء و عین و فیض دال باشد بر سلطنت و امور عظیمه
ازین حیثیت گفت که شمس کوکب سلاطین و اصحاب امور و اکابر و اهل رای و تدبیر و از

اخلاق تکبر و عجب والفت وکرم وترفع وبها وبهجت وزهره چون سعد اصغرست وسریع السیر
ومؤنث دال باشد بر انوثت وخنوثت وحسن وجمال وفرح وشادی ازین جهة گفت که زهره کوکب اهل
طرب است وزنان وامردان ومخنثان وخادمان وظرفا واصحاب زینت وتجمل واخلاق لهو وطرب
وعشق وظرافت وسخریت وسوگند دروغ وچون عطارد ممتزج است وسریع السیر وتابع متصل دال باشد بر
تتبع وتلون وزیرکی ازین مناسبت گفت که عطارد کوکب حکمات وطبیبان ومنجمان وشعرا
واذکیا ودیوانیان وکاتبان ونقاشان وتجار واهل بازار واز اخلاق دین وعلم وپاکی ونطق
وادب وضیاع دقیقه وقمر چون اسرع کواکب است دال باشد بر حرکت وانتقال واستحاله وانقلاب
ازانجهة گفت که قمر کوکب رسولانست وپیاده روان وایلچیان وعوام الناس واز اخلاق عفت
وجمال وتسلیم طبعی وفراغ عیش ولباس کهنه وحرکت وسخن چینی **باب نوزدهم** در معرفت احوال
انظار وانچه بدان ماند واقوی کواکب قبل ازین مذکور شد واعتبار انظار کواکب بلا تکرار بحیثیت
ازین جمله چهار که غیر مقارنه است بحسب موافقت ومخالفت کیفیات واوضاع اماکن ایشان از بروج
حکمی خاص دارند چنانکه گویند تسدیس وتثلیث دو نظر مودت اند وسعود زیرا که تحقیق هر یک ازین دو
دو نظر در دو برج منطقة البروج دست دهد خواه که اتفاق در هر دو کیفیت باشد کما ثبت فی
التثلیث یا در یک کیفیت کما فی التسدیس واز انجهة گفت که تثلیث اقوی است از تسدیس لهذا

اول را نظر تمام دوستی گویند وثانی نظر نیم دوستی وبعضی علت اقویت اول را ازین دانسته که
قوس بعد وضعف بعد ثابت ومقابله وتربیع دو نظر عداوت اند ونحوس اما مقابله بجهة آنکه دو برج
متقابل متحقق شود که متضادان اند چنانکه سبق ذکر یافت اما تربیع بجهة تحقیق ازاد بروج
مختلف الطبیعه بالکیفیتین او بالکیفیة الواحده مقابل اقوی است از تربیع چه قوس بعد مقابله ضعف
قوس بعد تربیع است اما اقوی نظرات مطلق در تاثیر مقارنه است پس مقابله پس تربیع پس تثلیث
پس تسدیس چنانکه تجربه بران دال است و هر یک ازین نظرات را بحسب سعادت ونحوست کواکب
منظر تاثیر است یافته اند چنانکه میفرماید که نظر دوستی کواکب سعد محمود است ونظر دشمنی
باینها یعنی کواکب سعد مذموم نیست یعنی محمود است یا متوسطست میانه حمد وذم علی الاختلاف
ونظر دشمنی کواکب نحس مذموم التاثیر است ونظر دوستی باینها یعنی کواکب نحس در تاثیر بمثابه نیست بلکه
قلیل الذم است وشاید که در بعضی مواد محمود باشد بنا بر مناسبت ومقارنه ومجاسده با کواکب
سعود وعقده سعد در سعادت بیفزاید وبا کواکب نحوس وعقده نحس در نحوست واز انجه
قبل ازین در احوال کواکب مذکور شده معلوم ومفهوم است که مقارنه وتربیع ومقابله با نیرین
مذموم است وتثلیث وتسدیس محمود بهیجی مذکور شده است که عطارد در سعادت ونحوست

تابع کوکب متصل بهست و نیز باید دانست که هر یک ازین نظرات که حکم آن مذکور شد اعم است
از آنکه میانه دو کوکب باشد یا میانه جزوی از فلک و کوکبی بعد از اعتبار قطرت شبیه مهمل نماند چنانچه
نظر تا مناظر نجومی یا مطلعی چند نوعست و هر یک ازین انواع که بعد ازین بتفصیل موضح گردد و
تقریبی باشد و تحقیقی تقریبی آن بود که چون میان دو کوکب متحقق شود قریب بان نظری
از نظرات مشهوره غیر مقارنه بشمار دست دهد و تحقیقی آنکه وقوع نظر و تناظر در یک آن باشد بعد
بیان این مدعا در آنده میفرماید که تناظر بر انواعست از آنجمله یکنوع تسدیسی است و آن در برجی مثل
آنکه یک کوکب در اول جوزا باشد و دیگری در آخر سرطان باشد یا یکی در اول قوس باشد و دیگری در آخر
جدی و در مطلعی مثل آنکه یک کوکب در اول حوت باشد و دیگری در آخر حمل یا یکی در اول سنبله باشد
و دیگری در آخر میزان و تناظر تقریبی درین نوع نیز بهمین نحو باشد لیکن تحقق آن مشروطست بآنکه
در غیر اول و آخر این بروج اتفاق افتد و نوع دیگر از انواع تناظر تربیعی است و دیگری استقبالی
و آن بقیاس بر تسدیس معلوم شود یعنی تناظر تربیعی در برجی مثل آنکه یک کوکب در منتصف حقیقی ثور
باشد و دیگری در منتصف حقیقی اسد باشد یا یکی در منتصف حقیقی عقرب باشد و دیگری در
منتصف حقیقی دلو باشد مطلعی مثل آنکه یک کوکب در منتصف حقیقی دلو باشد و دیگری منتصف حقیقی ثور

یا یکی از منتصف

یا یکی در منتصف حقیقی اسد باشد دیگری در منتصف حقیقی عقرب و تناظر تقریبی درین نوع نیز بهمین
نهجست لیکن تحقیق آن مشروطست بآنکه در نیمه ازین بروج دست دهد که آن نیمه عقرب باشد بنقطه انقلاب
یا اعتدال عقرب از آن نیمه دیگر نه در منتصف حقیقی و آنکه در نیمه دیگر واقع شود تناظر تثلیثی تقریبی خواهد
بود بشرط آنکه در اول و آخر بروج نباشد و تناظر استقبالی در برجی مثل آنکه یک کوکب در اول حمل باشد و دیگری
در آخر سنبله یا یکی در اول میزان باشد و دیگری در آخر حوت و در مطلعی مثل آنکه یک کوکب در اول جدی
باشد و دیگری در آخر جوزا یا یکی در اول سرطان و دیگری در آخر قوس و تناظر تقریبی درین نوع نیز بهمین
نهج باشد الا آنکه حصول آن مشروطست بآنکه در غیر اول و آخر این برج دست دهد و حکم انواع تناظر مطلقا
در تاثیر حکم انواع نظراتست و اما تناظر تثلیثی بعضی گفته اند واقع نیست و منهم شارح ترکی فصل نظریه و صاحب
اشجار الاثمار و بقیاس بر تناظر تسدیسی باید که واقع باشد چه هرگاه قوس تناظر تسدیسی از طرفین متزاید
شود بر سبیل تساوی تا بجدی که مقدار مقتضی تناظر تثلیثی بحصول رسد و آن در برجی مثل آنکه یک کوکب در
اول ثور باشد و دیگری در آخر اسد یا یکی در اول عقرب باشد و دیگری در آخر دلو و در مطلعی مثل آنکه یک
در اول دلو باشد و دیگری در آخر ثور یا یکی در اول اسد باشد و دیگری در آخر عقرب پس ادعاء عدم وقوع تناظر

مثلثی صحیح نباشد غایتش آنکه موضع کوکبی متناظرین از بروج درین نوع و نوع تربیعی مشترک می‌شود بخلاف
انواع دیگر که در ایشان اشتراک نیست لیکن این باعث عدم وقوع تناظر مثلثی نتواند شد مگر آنکه عدم
اشتراک محل کوکب از بروج در دو تناظر شرط کرده باشند و مخفی نماند که بعضی از اهل این فن چون تناظر حقیقی اطلاق
کنند مراد ایشان تناظر تربیعی باشد لاغیر و علت آنست که موضع کوکب در انواع غیر تربیعی در فصل مشترک
میانه دو برج دست میدهد بخلاف نوع تربیعی که آن نه چنین است پس موضع کوکب متناظر از بروج
در غیر این نوع مشخص نباشد و در احکام نظرات و تناظرات موضع کوکب را دخلی تمامست و در بعضی
تقاویم گاه باشد که چون در آن واحد میان دو کوکب نظر و تناظر هر دو واقع شود یعنی تناظر تحقیقی اتفاق
افتد از برای اختصار و ترک تکرار رقم آنرا از رقم هر دو مرکب کنند چنانکه اتصال جامع نظر تسدیس
تناظر نوعی چنین نویسند سطم و در مطلعی چنین سطع و اتصال جامع تربیع و تناظر نوعی چنین
نویسند عطم و مطلعی چنین عطع و اتصال جامع نظر تثلیث و تناظر نوعی چنین نویسند ثطم
و مطلعی چنین ثطع و اتصال جامع نظر استقبال و تناظر نوعی چنین نویسند لطم و مطلعی چنین نطع
و گاه باشد که بجای حرف میم را منقوط مرقوم سازند که علامت زمانیست و بعد از فراغ بیان
احوال نظرات و تناظرات و تأثیرات سعد و نحس هر یک شروع در مدت بدایت و نهایت این

تأثیرات نمو

تأثیرات نموده میشود باید که چون کوکب متوجه نظر کوکبی دیگر باشد یا متوجه مجاسده یکی از عقدتی قمر
باشد هر آینه پیش از رسیدن بحقیقت آن نظر یا تناظر یا مجاسده بچند درجه سعادت و نحوست
آن نظر یا مجاسده اکتساب میکند و بعد از تمامی اتصال چون منصرف شود تا چند درجه بعد از انصراف
از آن سعادت یا نحوست باقی باشد و تمام این مقولات حواله بتجربه و امتحانست و اندر جات را انوار
و اجرام گویند جمع جرم که اینجا بمعنی اکتسابست و جرم هر یک از علویان در هر طرف یعنی طرف خلف و قدام
نه درجه است از آن مریخ بعضی گفته‌اند هشت درجه است و بعضی گفته‌اند نه درجه و معتدبه قول اول است
و از آن شمس پانزده درجه و از آن هر یک از سفلیان هفت درجه و از آن قمر و هر یک از عقدتین
دوازده درجه یکی از فضلا انعقاد این را از جهت حفظ باین وجه در سلک نظم کشیده نظم بدان اجرام سیارات
بی ریب ○ لط یط ح سیله هز و ز ریب تأمل فیه نظر و چون کوکب قریب بحد نظر یا تناظر
کوکبی دیگر یا مجاسده عقده از عقدتی قمر رسد و بعد میان او و منظور علیه بعین موضع که عینی نظر واقعست
اندر آن موضع متحقق شود بقدر نصف مجموع جرمهای هر دو باشد آنرا متصل گویند باین معنی که اینجا آغاز
اتصال است و چون بعد بینهما بقدر نصف جرم اقل الجرمین المتصلین شود آنرا قوی الاتصال گویند
که اینجا آغاز قوت اتصال بود و چون بعد بینهما تمام مرتفع شود آنرا تمام الاتصال گویند و

باین معنی که انجا غایت قوت اتصال بود مثلا هرگاه قمر بعد از مقارنه متوجه تسدیس شمس شود چون
بعد میان ایشان بچهل و شش درجه و نیم رسد یعنی قمر را که ناظر است سیزده درجه و نیم که نصف مجموع جرمهای است بموضع تسدیس
ماند اغاز اتصال ایشان باشد و چون به پنجاه و چهار درجه رسد یعنی شش درجه که نصف جرم اقل
الجرم است بموضع تسدیس ماند اغاز قوت اتصال ایشان بود و چون بشصت درجه رسد که حد تسدیس است
غایت قوت اتصال بود و انچه گفتیم در باقی نظرات و سایر کواکب قیاس توان کرد پس حاجت
حاجت بتکرار و تکثیر نباشد و بعضی گویند چون بعد میان ناظر و منظور الیه بقدر مجموع جرم هر دو شود و اغاز
اتصال بود چه در ینوقت نور ایشان بیکدیگر رسیده باشد و چون بقدر نصف جرمهای شود اغاز
قوت اتصال بود چه درین هنگام نور هر یک بمرکز آن دیگر واصل شده باشد لیکن معتبر و
معتمد بقول اول است و لهذا مصنف اثرا اختیار کرده و چون ازان درگذرد یعنی چون کوکب ناظر
بعد از تمامی اتصال از منظور الیه درگذرد و متوجه جنبه شود و چون بعد بقدر نصف جرم اقل الجرم شود
اغاز قوت انصراف بود اثرا هراینه قوی الانصراف خوانند و چون بقدر نصف مجموع
جرمهای شود غایت قوت انصراف بود و اثرا لاجرم تمام الانصراف گویند و چون کوکبی
ببرجی انتقال کند و در حال انتقال متصل بکوکبی دیگر نباشد پس اگر بعد ازان متصل بکوکبی دیگر

نشود تا دران

دیگر نشود تا دران برج باشد اثرا وحشی السیر خوانند چه درین حال کوکب مثل شخصی باشد که بشهری
درآید و هیچکس را نه بیند لاجرم وحشت بر طبیعت او غالب گردد و این موضع دلیل بود بر فرو
ماندن از کارها و نقصان اموال و پیش آمدن مهمات بی نفع و اگر چنانچه کوکب متصل شود و بعد
ازان انتقال بلا اتصال اسم دران برج بکوکبی که اثرا بعید الاتصال گویند و اگر بعد ازان اتصال بکوکبی
دیگر متصل نشود تا دران برج بود اثرا خالی السیر گویند نه بعید الاتصال و این احوال بیشتر اوقات
ماه را اتفاق افتد و بدترین حال که اثرا دران احوال سیما در تحت سیر دست دهد انست که در
برج قوس باشد و اسطه است میان هبوط و وبال او و چون کوکبی از حظوظ خمس متصل گردد بکوکبی دیگر
قوت خود اورا دهد و این را دفع قوت گویند و اگر هر یک درین حال محظوظ باشند دفع قوتین
گویند و اگر کوکبی از موضع حظ کوکبی دیگر باو متصل گردد و طبیعت خود اورا دهد و این را دفع طبیعت
گویند و اگر در اینحال هر یک در حظ ان دیگری باشد دفع طبیعتین خوانند و این دو وضع دلیل
بود بر محبت و مودت و اتمام کارها بلا جد و جهد و اگر کوکبی از وبال یا هبوط کوکبی دیگر باو
متصل شود اثرا انکار گویند و اگر هر یک در وبال و هبوط باشند انکار از طرفین باشد
و این دال باشد بر ضد انچه در دفع طبیعت مذکور شد و چون کوکبی منصرف شود از کوکبی

دیگر و هنوز آن انصراف تام نباشد متصل بکوکب ثالث شود آن اتصال بمنزلهٔ اتصال کوکب
اول باشد بکوکب ثالث هر چند بحسب ظاهر متصل نباشد و این وضع را نقل نور گویند و این دلیل هم
بر توسط کارها و رسالت میان مردم و اجنبی اگر دو کوکب بکوکب ثالث متصل شود آن اتصال بمنزلهٔ اتصال
کوکب اول باشد بکوکب ثالث و او را جمع نور گویند و شاید که زیاده از دو کوکب باشد و اگر از حالات
این جمعیت بهر مرحل شود و اگر کوکبی در حال رجعت یا احتراق یا در حیض و وبال و هبوط بود و کوکب دیگر
با او متصل شود متصل به او را غایت عجز و ضعف رو کند از آن رد گویند و شاید که این ضعفها یکبار
کوکب را دست دهد مثل رجوع عطارد در منتصف حوت و این وضع دلالت کند بر فساد کارها و تعویق
در امور و چون سه کوکب در برجی باشند چنانکه سبکرو آن در اول برج بود و میانه رو در میانه آن
برج و گران رو در آخر آن برج چون سبکرو خواهد که بگران رو متصل شود میان رو او را منع کند
اول خود متصل شود این را منع نور خوانند و گویند در این حال قوت مانع باشد و ضعف
ممنوع و اگر سبکرو در آخر برج بود و گران رو در میانه برج و آنکه میانه رو در اول برج و میانه
خواهد که بگران رو متصل شود و پیش از آن سبکرو راجع گردد و بگران رو متصل شود و از
آن در گذشته بمیانه رو نیز پیوندد و اتصال کوکب میانه رو را از گران رو باطل کند این را

اعراض گویند

اعراض گویند و این دلیل باطل شدن کارها و تدبیرها باشد و اگر سبکرو در اول برج باشد و
میانه روی در میانه آن برج و گران روی در آخر آن برج سبکرو خواهد که بمیانه رو رسد در این حال
میانه رو بگران رو متصل شود از او در گذرد و هر آینه گران رو قطع نور سبکرو از میانه رو کرده باشد یا آنکه سبکرو
در میانه برجی باشد و گران رو در میانه برج و میانه رو در اول برج دوم راجع و چون سبکرو خواهد
که بگران رو پیوندد و میانه رو راجع بازگشته متصل بگران رو شود و قطع نور سبکرو از گران رو کند
این دو حال را قطع نور گویند و این دلیل قطع امید است و چون کوکبی در وبال یا هبوط یا در رجعت باشد
متصل شود بکوکبی محظوظ قوی حال که از دوستان او بود چنان بود که کوکبی محظوظ با او انعام کرده باشد و این
حال را نعمت گویند و اگر آن کوکب قوی ضعیف شود و کوکب ضعیف قوی باشد و باز بیکدیگر متصل
شوند این را مکافات نعمت گویند و این هر دو دلیل باشد بر نجات از مهالک و چون کوکبی در میانه
انصراف کوکبی و اتصال کوکب دیگر منحرف بود بجرم یا شعاع یا کوکبی در برج دوم او بود دیگری در دوازدهم
این را حصار گویند اما قوی کواکب بر سه نوع است نوع اول آنست که کوکبی در حظی باشد از حظوظ خود که
بتغیر طوالع و ازمان متغیر نشود مثل بیت و شرف و حد و مثلثه و امثال آن که عنقریب مفصل

ومیل کردد و ابتهاج از قوای بودن کوکب در نطاق چهارم که ابراج صعود در افلاک و استعلا گویند
و سریع السیر و مستقیم الحرکه و نشان الفرح بهیق که صاعد بود و دیگر که چیزهای که زودتر بتجربه در آید بودن
کوکب در قوای ذاتی دلیل سعادتهای ذاتی بود چون عقل و فهم و ادراک کلیات و فراست و مانند
آن و نوع دوم عرضیست و آن آنست که تغیر آن مبنی بر تغیر طوالع و اوقات باشد مثل آنکه کوکب در
اوتاد باشد یا در مایل الاوتاد یا آنکه ناظر باشد بطالع یا در حد یا در فرح خود یا غیر آنها که عنقریب
موضح و مشروح شود و بودن کوکب در این حال در این موضع دلیل سعادتهای عرضی بود مثل جاه و مال و عزت
و حشمت و مانند آن و نوع سیم سعادتست و آن آنست که کوکب بنظر دوستی بکوکب سعد ناظر باشد
یا آنکه در برجی باشد که دو کوکب سعود از اشد بقوت ذاتی و عرضی محیط باشند بآن کوکب اعم از در
آن برج یا آنکه در دوم آن برج باشد و دیگری در دوازدهم و این دو وضع هر آینه از اقسام حفاظ
باشد پس آن کوکب را در این حال محصور السعدین گویند و مخفی نماند که همچنانکه قوتهای کواکب سه نوعست
ذاتی و عرضی و نحوسی و تمثیل هر یک عکس آنست که در انواع قوی مذکور شد کل النظره مجدها بباید
دانست که قوت و ضعف کواکب از آنچه اکابر این فن حصر فرموده اند صد و هفتاد و چهار ضعف است نود

عدد قوتها

عدد قوتهاست هشتاد و چهار عدد ضعفها و تفصیل هر یک در کتاب لطایف الکلام و دلیل المنجمین
باحسن وجوه نموده پس ما اظهار اعتبارتی مختصر و اشارتی موضح باین کتاب نقل نمائیم تا طالبان
این فن را متذکره و دستوری باشد والله الموفق والمعین پوشیده نماند که قوت و ضعف
کواکب را بحسب تأثیر سه مرتبه کرده اند عظیم الاثر و میانه الاثر و حقیر الاثر و باز هر یک ازین اقسام را
در سه مرتبه نهاده اند اعلا و اوسط و ادنی و ترکیب ثنائیه عقلیه میانه این اقسام هر آینه نه باشد
پس شهادات و مراتب این اصناف و از قوت و ضعف از یکی بود تا نه یعنی آنچه حقیر الاثر
ادنی مراتب باشد او را یک بهره بود یعنی یک شهادت و همچنین و بر تر آید یک یک بهره میرود
تا منتهی شود بآنچه عظیم الاثر اعلی مرتبت و او را هر آینه نه شهادت بود اما اصناف قوتها قسم
اول سی و یکیست از انجمله پنج عظیم الاثر اعلی مرتبت اول خانه دوم درجه سیم احتراز یعنی بودن
کواکب در اقوی بیوت از بیوتات اثنی عشریه چون طالع و عاشر و حادی عشر و سابع و تاسع
و رابع و خامس خاصه که مشتری از کواکب با و ناظر باشند و کمال احتراز آنگاه بود که با وجه
این حال در حظی از حظوظ ذاتیه خود باشد دور از رجعت و احتراق و بعضی با وجود ضعف
وبال و هبوط چون کوکب در یکی از اقوی این بیوت بود معتبر گیرند اما این ضعیفست چه

ایح عرض با ذات معارضه نتوانند کرد چهارم تقیم یعنی دوری کوکب از آفتاب بمقدار شانزده دقیقه
وبعضی بعنده گفته اند وتقیم عطارد از همه قویتر بود زیرا که کسب جوهر آفتاب کند لهذا او را درین
حال آفتاب ثانی خوانند وتعیم دلیل عزت وجاه وعظمت باشد پنجم جرم ثابته سعد یعنی درجه
ممرکوکبی از سیارات مثل درجه ممرکوکبی از سعود ثوابت شود وبهره هر یک از این اصناف
درین مرتبه باشد وشش عظم اثر اوسط مراتب اول برج دوم استقامت سیم استعلا یعنی فلک
آن کوکب از فلک آفتاب اعلی باشد چهارم دستوریه پنجم حلب ششم طریقه حیزه یعنی بودن کوکب
درمابین درجه شرف آفتاب وشرف قمر وبهره هر یک از این اصناف درین مرتبه هشت باشد
وهشت عظیم اثر وادنی مراتب اول تشریق علوی را وتغریب سفلی را دوم هیئت اقبال سیم درجه
طالع درجه عاشر پنجم عدم عرض ششم ذروه اوج هفتم ذروه تدویری وسطی هشتم جزو
نهم رفع قوت دهم رفع طبیعت یازدهم قبول در مکان یعنی بودن کوکب دوازدهم در حظوظ قوی حال
ذو الیمینی یعنی بودن کوکب در عاشر ومطرح شعاع بر دو تربیع او فوق الارض سیزدهم در قران یعنی آن
کوکب که در قران کوکب دیگر مستعلی باشد یعنی بعد او از مرکز عالم اکثر باشد از آن دیگری قمر او را ست
واین اکثریت بحسب اجزای نصف قطر حامل ذیته دیر هر کدام است نه فی نفسی [illegible] ۱۰۵ حد

سکان سهم

سکان سهم ۱۰۶ ظهور یعنی تحت الشعاع نباشد ۱۰۷ جمع نور ۱۰۸ نقل نور ۱۰۹ استیلا بر جزو وبهره هر
یکی از این اصناف درین مرتبه هفت باشد اما اصناف قوتهای قسم دوم چهل وچهار است ده میانه
اثر اعلی مراتب اول اقامت بجهة استقامت دوم سرعت سیر سیم حد سعد چهارم مثلثه اولی صعود
پنجم در فلک اوج ششم صعود در فلک تدویر هفتم صعود در شمال یعنی در شمال معدل النهار وصعود غایت
ارتفاع او روز بروز متزاید هشتم بودن کوکب فوق الارض نهم بودن کوکب مذکر در برج مذکر
ومؤنث در برج مؤنث بری از نحوس وبهره هر یکی از این اصناف درین مرتبه شش باشد ویازده
میانه اثر اوسط مراتب اول استعلا یعنی بودن کوکب در دهم ویازدهم دیگری دوم ربع مستقبل
سیم عرض شمالی چهارم زیادت نور پنجم زیادت قدر واین هر دو وقتی باشد که کوکب در نطاق دوم
وسیم باشد اما زیادت نور در قمر وقتی بود که از تربیع اول که او را با آفتاب افتد در گذشته بود بدر
نرسیده ششم زیادت سیر هفتم زیادت عدد هشتم زیادت حساب واین هر دو در متحیره وقتی بود
که کوکب حافظ بود از مدبر اما زیادت حساب قمر وقتی که [illegible] باشد نهم درجه سعادت اجزای دهم
مثلثه اولی یازدهم ربع مذکر مذکر را وربع مؤنث مؤنث را دوازدهم وجه سیزدهم نه بهر چهاردهم مثلثه ثانیه
پانزدهم دوازده بدر وبدره هر یکی از این اصناف در تربیع باشد والعنده میانه اثر ادنی مراتب

اول بیت وبال دوم بیت فرح سیم بیت قوت [illegible] بیت مذکر مذکر را و بیت مؤنث
ششم مثلثه بانیر سعد مؤنث را پنجم بیت سعد هفتم بوت یعنی قوت صاحب بیت چه خداوند خانه با هر کوکب حال در آن خانه
باشد و دلیل عاقبت آن هشتم اعانت یعنی هر کوکب در خانه خود صاحب شرف آن خانه را بیابد او را
اعانت کند چنانکه مریخ آفتاب را در حمل درین باب نظر شرط نیست نهم استعانت یعنی هر کوکبی که در
برج شرف خود بود هر آینه که از کوکبی صاحب بیت آن برج استعانت خواهد اما درین باب نظر
شرط است دهم بشمنا یازدهم مکافات بعت ۱۰۲ حصار میانه دو سعد ۱۰۳ بودن کوکب نهاری
بروز تحت و لیلی بشب و این قوت خاص آفتاب است چهاردهم تباعد از آفتاب یعنی در نصف اللیل
باشد از فلک پانزدهم در نحال شانزدهم از و حال هفت بدو بهره هر یکی از این اصناف درین
مرتبه چهار است اما اصناف قوتهای قسم سیم پانزده است پنج حقیر از اعلی مراتب اول وجه سعد
دوم نه بد سعد سیم انسی عنبر سعد چهارم درجه مزه پنجم درجه مظلمه زحل را فقط بجهت مناسبت و بهره
هر یکی از این اصناف درین مرتبه سه باشد و هفت حقیر از اوسط مراتب اول در نحال سعد دوم
از و حال سعد سیم اقتبال سعد چهارم درجه مذکر مذکر را و درجه مؤنث مؤنث را پنجم نصف اعلی از
طالع ششم برج موافق مزاج هفتم برج موافق بحزی و این هر دو از منسوبات بروج کواکب که در باب

سابق مبین شده

سابق مبین شده استنباط توان نمود بهره هر یک از این اصناف در این مرتبه دو باشد
و پنج حقیر از ادنی مراتب اول نیم بهره و این خاص است به نیرین و در دیگر کواکب چنان باشد که بروز
در نیم بهر آفتاب باشند و بشب در نیم بهر ماه دوم برج شمالی سیم برج دوست و تا بجهت معرفت
دوستی و دشمنی کواکب جدولی وضع کردیم تا مستحیان این را معینه باشد جدول اینست

عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	قمر	شمس	الکواکب
شمس ه	ل ی	سا مر د	حمر د	ی ه	مر ی	ح ح د	دوستان
د	ح مر د	ی	ی ه	مر ل	ل	ل ه	دشمنان
ل س ح	س	د ه	د	ح ح	ح ه ح	ی	میانه حال
س د	ح ی	ح ه	ـ	ی ه	ل	ل	[illegible]

چهارم مستقیم الطلوع پنجم ولایت و این خاص است به نیرین چنانکه در روز ولایت آفتاب را
بود و در شب ماه را و بهره هر یکی از این اصناف درین مرتبه یکی باشد اما اصناف ضعفهای
قسم اول سی و پنج است از الجمله هفت عظیم از اعلی مراتب اول وبال دوم درجه هبوط سیم احتراق
و حد آن از طرف شش درجه بود چهارم کسوف آفتاب را پنجم خسوف ماه را ششم کسوف
کواکب را یعنی مستور بقمر گردند هفتم جرم ثابته یعنی همان شرح که در ثابته سعد گفتیم و بهره هر یکی از

برج مستقیم الطلوع از [illegible]
برج معوج الطلوع [illegible]

این اصناف درین مرتبه نه باشد و شش عظم اثر اوسط مراتب اول برج هبوط دوم رجعت سوم تحت الشعاع

طریقه محترقه یعنی بودن کوکب در مابین درجه هبوط آفتاب و هبوط قمر پنجم انحطاط فلک یعنی فلک

کوکب از فلک آفتاب منحط باشد ششم جوزمقدم و دو تربیع او و بهره هریکی ازاین اصناف درین مرتبه

هشت باشد و هفت دو عظم اثر ادنی مراتب اول تغریب علوی را و تشریق سفلی را دوم دوری از منطقه

سوم استقبال فلک چهارم درجه هشتم از طالع در درجه رابع پنجم بیت ثامن ششم نقطه حقیقی اوج هفتم

نقطه حقیقی تدویر هشتم دو اسیار بعنی بودن کوکب در رابع و مطرح شعاع تربیعی او تحت الارض نهم انکار

دهم بیت ادبار یازدهم ممرحش بر دو قران دوازدهم ممازجت نحوس بنظر عداوت سیزدهم قطع نور چهاردهم منع نور

پانزدهم هتکات شانزدهم اعراض هفدهم عقدها جوزهر در راجاص هجدهم نحوست آفتاب بخیلی قبل از و

نحوست ماه بطلوع نحسی بعد از و نوزدهم حد نحس بیستم هزر یعنی هزر زحل مشتری و هزر مشتری عطارد

و هزر آفتاب و عطارد زهره و زهره را هزر بیت و هزر قمر در مریخ یکدیگر و این هنر و همت باآنکه کوکب غبار

در بیت کوکب معزور باشد و بر عکس مثل زحل در حوت یا مشتری در دلو بیست و یکم درجه ثابته نحس

درجه سهم قاطع و آن سهمی بود که از درجه مریخ و زحل و درجه طالع گیرند و بهره هریکی از این اصناف

درین مرتبه هفت باشد اما اصناف ضعفهای قسم دوم سی و یکیست نه میانه اثر اعلی مراتب

اول اما

اول اقامت بجهت رجعت دوم بطوء سیر سوم هبوط در فلک اوج چهارم هبوط در فلک تدویر پنجم هبوط

در جنوب یعنی در جنوب معدل النهار بود و مع هذا روز بروز غایت ارتفاع او متناقص بود ششم بودن کوکب

تحت الارض هفتم برج مذکر مؤنث را و برج مؤنث مذکر را هشتم مثلثه اولی نحس نهم غریب در

مکان یعنی در آن برج او را حظی نباشد از قوت و ضعف مثل آفتاب در سنبله و بهره هریکی ازین اصناف

درین مرتبه شش باشد و سیزده میانه اثر اوسط مراتب اول ربع مدبر دوم عرض جنوبیه سوم نقصان

نور چهارم نقصان قدر و این هر دو وقتی باشند که کوکب در نطاق اول و چهارم باشد اما نقصان نور

در قمر وقتی بود که میان تربیع دوم و اول نحس باشد پنجم نقصان عدد ششم نقصان حساب و این

وقتی بود که کوکب صاعد باشد از تدویر اما نقصان حساب در قمر وقتی بود که هابط باشد هفتم

نقصان سیر هشتم درجه بیر نهم مثلثه ثانیه نحس دهم ربع مذکر و مؤنث را و ربع مؤنث مذکر را

یازدهم خلاف محل یازدهم وحشت سیر سیزدهم خلاف سیر و بهره هریکی ازاین اصناف درین مرتبه پنج است

و ده میانه اثر ادنی مراتب اول بیت زایل غیر ساقط دوم بیت ترح سوم بیت ضعیف

چهارم بیت مذکر مؤنث را و بیت مؤنث مذکر را پنجم بیت نحس ششم ضعف خداوند خانه

هفتم مناکرت یعنی بودن کوکب نهاری در خانه کوکب لیلی و عکس هشتم حصار میان دو نحس

ششم عقده جوزهر تیره را دهم میتاسر بودن از افتاب یعنی در نیمروزی از فلک و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه چهار بود از ضعف اما ضعفهای قسم سیم بعیده است پنج حقیر اثر اعلی مراتب اول درجه حسن دوم نه بهر بخس سیم اثنی عشریه بخس چهارم درجه مظلم پنجم درجه بیره زحل را فقط و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه سه باشد و نه حقیر اثر اوسط مراتب اول درجات بخس دوم ارد جان بخس سیم هفت بهر بخس چهارم درجه قتمه پنجم درجه مونث مذکر را و در مذکر مونث ششم بودن بیرین در درجات داله علی العمی هفتم بودن کوکب در نصف هابط از طالع هشتم برج مخالف مزاج نهم برج مخالف خوی و بهره هر یک ازین اصناف درین مرتبه دو باشد و سه حقیر اثر ادنی مراتب اول برج جنوبی دوم برج دشمن سیم برج سوء المطلوع و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه یکی باشد اینست تمامی سخن در قوت وضعف کواکب و مراتب آن و اهل احکام گویند که اعجبانکه هیچ شقی نبود در هیچ وقتی که قوت وضعف او با هم امیخته نبود اعجبانی هیچ کوکبی نباشد در هیچ موضع که قوت او ممزوج نباشد بضعف وضعفش بقوتی پس چون خواهند که متوجه احکام نجومی شوند شرط آنست که ضعف قوت کواکب بتمام او اضبط کنند و بعد از ان بدرجهای قوت وضعف را با یکدیگر مقابله کرده اند از

الی میانه

ان میانه مزاجی خاص استنباط و استخراج نمایند تا بحسب امقدار قوت وضعف کواکب معلوم شود و حکمی که از آن کنند مستحکم و معتمد علیه شود والله الموفق والحکم الی الکمی باب بیستم در معرفت اصولی که در اختیارات بکار آید بر فطرت سلیمه مخفی نماند که انچه دانستن ان در اصول اختیارات از واجبات است پنج است اول معرفت حد اختیار دوم معرفت فایده اختیار سیم معرفت اشغالی که مستحق اختیار باشد یا نباشد چهارم ضروریات اختیار از اوضاع فلکی و ان دو قسم بود یکی انکه انچه در وسعت وقت ضروری باشد دوم انچه در ضیق وقت ضروری باشد پنجم محذورات اختیار از اوضاع علویات اما حد اختیار هر یک از اکابر اختیار را بنوعی تعریف کرده اند کوشیار در مجمل الاصول چنین اورده که الاختیار سعادت الوقت المختار وملایمة الوضع المطلوب ومعارضة الصاحب الطالع امتزاجا محمود او امام المدققین فخر الملة والدین الرازی در اختیارات علاییه برین حد اعتراضات کرده اند و بچند وجه انرا مردود ساخته و خود چنین تعریف کرده اند که اختیار عبارتست از گزیدن وقتی که بهترین وقتها باشد که یافته شود از ان وقتهای که موافق مقصود بود در امتداد الوقت در وی طلب کنند و مصنف در حواشی شرح بیست باب اسطرلاب اورده که تعریف امام منقوض است بانکه در مدت مفروض ممکن است که در وقت یافت شود که مناسبت ان با مقصود علی السویه باشد

دخود علی السویه چنین تعریف کرده اند که اختیار تعیین وقتیست که بهتر از آن وقت نباشد بزعم منجم از اوقاتی که مناسب امر مقصود بود درین مدت که شروع در آن امر مطلوب بود اما فایده اختیار مبنی بر مقدمه ایست که بطلمیوس که پیشوای اهل این صناعتست در ثمرة الفلک در کلمه ششم ایراد نموده و افضل الحکما المهندسین المحقق الطوسی علیه الرحمه در شرح این کلمه فرموده که هر طالع که همه دلایل او منحوس و ضعیف بود آنکس را که صاحب آن طالع بود در سعادات و خیرات حظی نبود و در شقاوت و شر بی نظیر بود و این غیر موجود بود یا نادر الوجود پس اکثر طوالع را دلایل از هر دو ضعف باشد و بعد از تکافی دلایل خیر و شر هر حال که بران قرار گیرد از اقوام آن دلایل خواسته و چون اختیاری کنند جهة شخصی که آنکس را طالع اصلی باشد و طالع تحویل یا دلیل خاصه در ایامی که اختیار در ان ایام کنند و هر یک را قوتی باشد پس اگر هر دو قوام در طرف سعادت اختیار موافق یا فاضل شود انتفاع الشخص بآن اختیار در غایت کمال بود و اگر در طرف سعادت متفاوت باشد سعادت اختیار از قدر تفاوت میان هر دو زیاده همچنان باشد که اول اما اگر در طرف سعادت متفاوت باشد و سعادت اختیاری متساوی قدر تفاوت بود از ان اختیار اثری زیادت و سعادتی محسوس نشود و همچنین اگر کمتر از آن بود اگرچه استعمال اختیار در

آن هردو صورت

ان هردو صورت مودی بصلاح باشد چه وجود آن اختیار فی نفس الامر از فایده خالی نباشد و بر ینقیاس باید کرد انجا که یک قوام در طرفی بود و دیگر قوام در دیگر طرف یا هر دو طرف نحوست باشند انتهی کلام پس بنابر آنچه محقق فرموده مشکل میشود با آنکه شخصی در نحوست وقت مشغول امری شود و اثر سعادت یابد در سعادت وقت بمهمی مشغول نماید و اثر نحوست یابد یا اثر اختیار واحد در دو شخص مشتغل در امر واحد متساوی نبود و همچنین وارد نیاید سخن کسی که گوید که اگر دلایل اصلی و تحویلی شخصی منحوس است سعادت اختیار رانفع بی حاصل اما معرفت اشغالی که مستحق اختیار نباشد نیست که میفرماید که هر شغلی که هر روزی یا هر هفته چند بار محتاج الیه باشد در آن شغل صاحب باختیار نیست زیرا که هر چه محتاج الیه هر روز یا هر هفته باشد عادت بران جاری شود و امور عادی قایم مقام امور طبیعی باشد کما یقال العادة طبیعة ثانیة الانسان و ظاهر است که در امور طبیعی اختیار را مدخل نیست اما در اشغال دیگر هر آینه مستحق و محتاج اختیار است و شرط اختیار را باید گزار که قمر و بیت قمر و صاحب بیت قمر و کوکبی که شغل معروض منسوب باو باشد مثل آنکه زراعت منسوب بزحل است و دعوی شرعیه منسوب بمشتری و علی هذا و طالع وقت اختیار و صاحب طالع و خانه منسوب الیه شغل مثل خانه نهم منسوب الیه سفر است و خانه چهارم منسوب الیه زراعت است و علی هذا و صاحب این خانه همه یا بیشتری صالح الحال باشند و ضروریات اختیار در وسعت وقت که در مقدمه موعود شد

همین است چنانست و بعضی بعضی گفته اند موافق آنچه امام در اختیارات علائیه آورده و محقق طوسی در
سلک نظم کشیده است بیت اختیار هرچه داری است چهار اوربجای تا بود کار نکو وین همه دان
معرض ٥ حال مه مسعود باید حال بیت و صاحبش ٥ حال طالع صاحبش بیت الوفی صاحب غرض
و رعایت حال قمر و متعلقات او درین امر دون دیگر کواکب بنابر آنست که قمر اقرب است بارض
از باقی اجرام پس تأثیر او در عالم سفلی اظهر باشد و انفعال سریع سایر سیارات است پس نسبت
او بتغیرات عالم عناصر اکثر باشد و نیز قمر از غایت سرعت انوار کواکب دیگر را ممزوج گرداند
و آن امتزاج سبب حدوث حوادث گردد کما قال البطلمیوس ان القمر هو المتوسط بین الاجرام السماویه
والارضیه و هو المودی من الاجرام العلویه الی الاجرام السفلیه اما رعایت طالع وقت و صاحب او
بنابر آنست که طالع را دلیل تن گرفته اند و صاحب طالع را دلیل نفس و رعایت نفس و
حفظ بدن عقلا و سمعا از واجبات است اما رعایت کوکب و بیت منسوب الیه شغل لایح
و ظاهر است رعایت کوکب و محتاج به بیان و برهان نیست و چون این است چیز که صلاح حال
ایشان در اختیارات واجب و لازم است بعضی گوکبند و بعضی بیوت و صلاح حال هر یک ازین
دو نوع غیر صلاح حال آن دیگر است پس به بیان هر یک جدا جدا در آمده میفرماید که صلاح حال

بوت است

بیوت آنست که از جرم یا شعاع نحس خالی باشد و سعدی بجرم یا بشعاع ناظر باشد بایشان و صلاح
حال کوکب آنست که مسعود باشد بنظر سعود و مع هذا بقوی دیگر که در اینه قوی داند وغیره است اسم
یا بعضی ارآسته باشد و فساد حال بیوت آنست و کواکب بقیاس بر آنکه مذکور شد معلوم شود یعنی فساد
حال بیوت آنست که از جرم یا شعاع سعدی خالی باشد و نحسی بجرم یا بنظر عداوت بخوس مع هذا
بضعفهای دیگر همه را یا بعضی مبتلا باشد و اگر صاحب قمر بیت قمر در وقت اختیار منحوس باشد یا بتقدیر
کمی منحوس باشد از او تا دزایل بود صلاح حال قمر فایده نرساند زیرا که قمر دلیل ابتدا بود و خداوند
قمر دلیل عاقبت و ظاهر است که حسن عمل حسن خاتمت و جمعی گویند چون خانه غرض و خداوندش منحوس بود
صلاحیت سایر دلایل فایده نرساند و بعضی از اصحاب تجربه درین باب مثالها ایراد نموده اند و
اگر صلاح حال قمر که در اختیار دلیل ابتدای امور است میسر نشود دلالت کند که آن امور مهم در ابتدا صعب
و دشوار باشد پس بجهت اصلاح این فساد دیگر از سعدی جهد باید کرد که در طالع یا عاشر باشد چه طالع
دلیل مبداء امور است و عاشر دلیل اعمال و اشغال و اگر صلح نیز میسر نشود لیکن صاحب بیت قمر
مسعود بود و عند الفروع جایز باشد غایتش آنکه آن مهم در ابتداء فاسد و ضایع گردد و انتها بصلاح باز آید

دفروریات موعوده اختیار عند ضیق الوقت همینست اما اموری که رعایت ان سبب کمال
اختیار بود بسیارست و مصنف از انجمله یک چیز الیق و انفع دانسته اختصار نموده میفرماید در اختیارات
نهاری اولی و انسب آن بود که طالع و برج قمر بروج نهاری بود و در لیلی بروج لیلی و بروج نهاری دلیل
قبل ازین درباب بست نوزدهم ذکر یافته اما محذورات اختیار بسیارست و آنچه جمهور بران متفقند آنست
که حذر باید که قمر تحت الشعاع و مجاسده کید و ذنب و در طریقه محترقه و محصور بین النحسین و خالی السیر و
وحشی السیر نباشد و خلاء سیر او چنانست که منصرف از نحسی باشد یا از سعدی الا آنکه انصراف از
نحس اتصال بسعدی باشد وبعضی نظر عداوت میان خداوند خانه قمر و قمر و همچنین نظر عداوت قمر با نحوس و سقوط او
از طالع و وقوع او در وبال و در اوج و هبوط برج که حدود نحس است و بطوء سیر و هبوط او در جنوب از جمله
محذورات شمرده اند و لیکن باید که تنین اجکام در طالع نباشد زیرا که طالع مشترکست میانه نور و
ظلمت پس هرگاه حلول تنین در طالع اتفاق افتد چون اضوء کواکبند هر آینه طالع بر حالت طبیعی نماند
و در اختیارات باعث عوارض مکروهه گردد و مخفی نماند که در مدخل این فن این منع درباب قمر بنظر رسیده
و امام رحمه الله سبب آن از ابو المظفر حکیم چنین نقل نموده که ماه رعایت رطوبتست پس تاثیرات غریبه
در وی بسهولت ظاهر شود و چون در طالع بود تغیرات عظیم در وی پدید آید بسبب آن اشتراک که مذکور شد

لیکن مولانا

لیکن مولانا کمال الدین حسین واعظ در لوایح القمر آورده که حق آنست که شمس نیز در طالع نباید و از
بعضی فضلا این دو بیت نقل نموده بیت از قول حکیمان بجهان در سمرست ٭ نیر که بود در طالع اندر خطرست ٭
این کار جهان از ان سبب با خطرست ٭ کاندر در برج طالع هر روزه خورست ٭ بهر تقدیر مصنف وقوع
نیرین را در طالع جمیع اختیارات جایز نداشته مگر در اختیار کاری که شهرت و دوام ان مطلوب بود
ظاهر این قید درباب آفتاب باشد چه دوام را بقمر که اسرع کواکبست نسبتی نباشد و در اکثر کتب در باب
که منع وقوع قمر از طالع کرده اند که الا در بیع و شری زیرا که در بیع و شری سرعت و تعجیل مطلوبست کما قال
کوشیار فی القمر الطالع مذموم فی جمیع الاختیارات الا فی الشری و البیع اذا کان مسعودا و در امور متعلق
بزراعت مثل تخریب حصون و قتل بلاد دفرد و استعمال سمومات و مهلکات باید که قمر منحوس باشد لیکن
بشرط آنکه از اوتاد معتبره و بیوت مقصوده زایل باشد تا حصول مطلوب خلل پذیر نشود احسن آنست که در
دوازدهم یا ششم باشد که بیت اعدا و خصومت و در اموری که مطلوب شهرت باشد باید که اشهر کواکبست
فوق الارض باشد تا شهرت ان امر کالشمس فی وسط النهار شود و همچنین باید که قمر بنظر دوستی متصل بکوکبی باشد که
شغل مفوض بربان کوکب انتساب باشد و چون این حکم خاص نیست با مور مطلوبه الشهرت بلکه عامست در
جمیع امور از انجهت اینرا با دیگر احکام ضم ساخته میفرماید که بالجمله در هر شغلی برج طالع و موضع قمر و لولی که قمر

متصل بآن باشد باید که مناسب ان شغل باشد و بعد از تقریر این اصول مشغول بامثله شده میفرماید که

مثلا از برای دیدن ملوک و اشراف قمر در مثلثه ابیه باید که سرطان و عقرب و حوت است چه اول علی برجست و خانه قمر

که کوکب ابنا و کوکب ملوک و ثانی خانه مریخ که کوکب امرا و سلاطین است و ثالث خانه مشتری که کوکب علما و اشراف است

و سه هرچند خانه افتاب اما بحسب صورت دال باشد بر توحش و تسلط پس مختار عدم اختیار ان باشد و ایضا باید

قمر ناظر با فتاب باشد یا بمشتری بنظر مودت تا صاحب اختیار بنظر عنایت و شفقت آن پادشاه یا بزرگ مفتخر و مستعد

گردد و اگر مراد از دیدن طلب عمل باشد باید که صاحب عاشر و ثانی از نحوس بری باشند و بیکدیگر متصل بنظر

مودت و اگر مراد طلب حاجت باشد باید که طالع برج اسد باشد و قمر در بیت عاشر مشرف و متصل بسعود و اگر

صاعد و زایدالنور باشد نور علی نور و از برای جلوس پادشاه بر سریر مملکت قمر در اسد یا عقرب باید که

دو برج ثابت اند چه ثبات درین امر محمودست و مع هذا اول خانه افتابست که کوکب ملوکست و ثانی

بیت مریخ که کوکب امرا و سلاطین است یا یکی از دو خانه مشتری چه مشتری سعد اکبرست و بطی السیر و هبوط او

غیر منقلب و محمد ایوب که یکی از علماء احکامست عقرب را درین امر جایز نداشته بسبب هبوط قمر و نحوست

و نزارت مریخ که صاحب قمرست و ایضا باید که طالع از اختیار از برج ثابته باشد مستقیم الطلوع و اوتاد آن

بری النحوس و ایضا قمر باید که زایدالنور باشد و ناظر با فتاب بنظر مودت چه افتاب کوکب ملوکست و اگر در

این حال افتاب در وتد السماء که ارفع بیوتست باشد احسن و اعلی بود و خاصه که وتد السماء درین احکام بیت الرفعه

او باشد

او باشد و از برای تعلیم علم و ابتدای کتابت قمر در برج آتشی باید زیرا که تعلیم علم و صنعت کتابت مخصوص برج

آتشی که مدرک کلیاتست ناظر بعطارد که کوکب او بیان کاتبانست یا مشتری که کوکب علما و حکمایست بنظر مودت

تا معلم بر متعلم مشفق و مهربان گردد و اولی آن بود که این دو کوکب نیز در حال استقامت سیر بیکدیگر متصل باشند

و حذر باید کرد از انکه مریخ و زحل در طالع باشند چه اول دلیل نفرت و ثانی دلیل نسیان متعلم بود و در تعلیم علم

موسیقی باید که قمر در خانه احد السفلیین متصل بآن دیگر باشد بنظر مودت و طالع برج هوایی بود چه حصول صورت و

صدا باستعانت هوا بود و از برای سفر نیز باید که قمر در برج ارضی بود بنابر مناسبت و منقلب باشد تا زود

جدیتر تا ان سفر بزودی بمنتهی رسد و نشاید که برج ثابت باشد خصوصا عقرب که دلیل گرانی سفر و مشقت و خوف

راه بود و در حدیث از حضرت سید عالم آمده که فرموده الى القمر فی العقرب درین باب شاهد صدقست و ایضا باید که

قمر متصل باشد بمریخ بنظر مودت تا خوف قطعان طریق نبود و رفقا و سپاهیان قافله مشفق و متفق باشند

و از ایشان امداد و اعانت برسد و اگر با افتاب یا مشتری متصل بود هم شاید و اولی آن بود که خداوند خانه

قمر متصل بقمر بود و سعود و طالع وقت درین اختیار برج منقلب باید سعود بنظر مودت از مریخ احتراز باید

باید کرد از انکه ماه در رابع بود و خداوند طالع از طالع ساقط این همه دلیل شقت و عسرت مسافر بود و از

برای سفر باید قمر در برج آبی بود بجهة مناسبت و محمد ایوب برج خاکی جایز داشته بنابر مناسبت مقصد و

خوف غرق چنانکه از سفر بر گرفتم باید که موضع قمر برج منقلب بود یا ذو جسدین و مبرا از نحوس و باید که متصل بیکی از

از سعود بود تا کشتی بسلامت بگذرد و مسعود بودن بیت تاسع در هر دو نوع سفر از جملهٔ اتفاقات حسنه
باشد و حذر باید کرد از اتصال قمر بزحل و بکوکبی که مقیم باشد و همچنین حذر باید کرد از حلول کوکب مقیم بطالع که اینها
همه دلیل سکون کشتی و فرو ماندن سکان آن باشد و از برای دخول بلد قمر در برج ثابته باید اگر مطلوب کثرت
اقامت باشد در آن بلد و الا برج ذو جسدین و باید که متصل بسعود بود و تحت الارض نباشد مگر آنکه مقصود
از دخول آن بلد اختفا باشد و ایضا نباید که خداوند خانه ماه تحت الارض بود و نظر ماه یا بطالع یا خداوند
طالع درین امر از جملهٔ اتفاقات حسنه باشد و از برای نو پوشیدن و بریدن باید که قمر در برج منقلب نبود یا ذو
جسدین زیرا که انقلاب عنه استدلال بود که در لباس همه کس را با آن رغبت است لیکن فقرا و مردم بی بضاعت را
برج ذو جسدین اولی است تا بدین لباس ایشان از اندراس محفوظ و مصون ماند و باید که قمر درین حال متصل
بزهره بود که کوکب زیب و زینت است و حذر باید کرد در برج ثابته که مستلزم ثبات و بقای لباس خصوصا
اسد که در این امر بسیار مذموم است چه ثبات ترین بروج جهت سبب کثرت مطالع و قرب سمت الرأس
و الفاصورت او دلالت بر توحش و تسلط و گویند هر که در حالت وقوع قمر در اسد ملتبس بلباس
نو شود آن لباس در بروی بسوزد بلکه مبتلا با فتنی شود که بهم تلف بودن بود و قمر درین حال بمقابله
یا مقارنه آفتاب بهم مشو باشد بر آنکه لابس یا همان ملبوس سر در گریبان خاک کشد کما ذکره الامام
فی اختیاراته و از برای نکاح قمر در برج ثابت باید خلاف الکوشیار و صاحب روضة المنجمین گوید زیرا که در این امر

دوام و ثبات

دوام و ثبات مطلوب و مرغوبست غیر نصف اول عقرب که هبوط قمر آنجا در غایت قوتست و بعضی تمامی برج
عقرب را مکروه داشته یا در میزان باید که خانه زهره است یا در قوس که خانه سعد اکبر است متصل بزهره که کوکب
عشق و عشرتست و اگر مشتری نیز ناظر باشد سعادت این اختیار مضاعف گردد خصوصا که قمر زاید النور
باشد و نشاید که در حمل و سرطان و جدی و دلو و موضع زحل و ذنب باشد که اینها همه سبب نفرت و تفریق
گردد و در زفاف باید که قمر در برج ثابت باشد چه در ثبات خوف طلاق و فراق نبود و غیر از عقرب
چه عقرب خانه مریخ و هبوط قمر است و باین سبب بازکاری و خصومت شود یا در یکی از خانهای عطارد
بنا بر مناسبت چه سنبله را بصورت جاریه بکر تصور کرده اند و لهذا او را عذرا گویند و جوزا بصورت دو کودک
متعانق و صاحب روضة المنجمین گوید این اختیار بنا برآنست که زن ثیبه باشد که اگر بکر بود از ازاله بکارت در توقف
افتد و ایضا باید که قمر متصل بزهره بود که کوکب عشق و سیما و سلیم و صالح الحال بود و در استحمام رفتن قمر در برج
آبی یا آتشی باید چه حمام مشتمل بر آب و آتش است متصل بیکی از سعدین تا آسایش حاصل شود و در روزه کردن باید که
قمر در برج آبی بود متصل با آفتاب یا کوکبی که محترق و هابط بود و بنظر مودت و در سر تراشیدن باید که
قمر در برج ذو جسدین باشد و کوشیار در برج آبی جایز داشته و باید که متصل بود بیکی از سعدین و حذر
باید کرد از آنکه قمر در حمل یا در طالع بود و در فصد قمر ناقص النور باید زیرا که نقصان نور قمر باعث رطوبت

ابه است چنانکه در طبایع کواکب مذکور شد و چون چنین باشد خون صالح صرف نشود و اگر اخراج آن بسیار
مطلوب باشد زیانی نرساند نیز بود و ایضا باید که قمر در برج آتشی نبود چه آتش دافع رطوبت است یا در برج هوائی
بنابر مناسبت طبیعت دم غیر جوزا زیرا که جوزا متعلق است به دست و حلول قمر در برج هر عضو باعث توجه
رطوبت بدن باشد بان عضو و این مقتضی تعفن مواد است پس با حصول رطوبات و تعفن مواد آهن
بان عضو رسانیدن مصلحت نباشد و در تاریخ روضة الصفا مذکور است که اتابک که یکی از امرای سلطان
مسعود سلجوقی بموجب فرمان متوجه آذربایجان رسیده وقتی که قمر در جوزا بود از قفا رگ دستش گسیخته شد
و در همان ایام رشته حیات او منقطع رسیده و نیز گفته اند که ملاقات آهن بعضوی که قمر در آن عضو باشد مصلحت
نبود و نسبت آن عضو در منسوبات بروج مذکور شده و برج هر عضوی از انقیاس توان نمود و هرگاه
بمنزله طالع گیرند و باقی بر ترتیب و احد عبد الجلیل سجزی که یکی از علماء احکام است ثبات بروج در فصد شرط
کرده است و بعضی دیگر برج مذکر شرط کرده اند و حذر باید کرد از آنکه نحسین یا قمر در طالع باشد که اگر باشد
موضع جراحت ناسور شود و ایضا حذر باید کرد از وقوع نحسین در هشتم طالع و هشتم موضع قمر که بیم
خطر باشد و در حجامت باید که موضع قمر برج هوائی باشد و متصل بقمر احد السعدین و حذر باید کرد از حلول
در نور و از بودن نحسین در ثانی یا ثامن بر زین و جوزهر الذنب و وقوع قمر در تحت الشعاع آفتاب نیز جایز ندانسته اند

در مسهل

در مسهل خوردن باید قمر ناقص النور و در
باید که قمر در برج آبی بود و فوق الارض و [illegible] السعدین بشرط آنکه متصل تحت الارض باشد
و حذر باید کرد از آنکه قمر در اسد باشد یا متصل باشد بعلویین که از اتصال زحل دیگر علتها عارض
شود و اتصال مشتری فعل و عمل دوا ضعیف گردد و در قی و غرغره کردن جوزهر الذنب و وقوع قمر در
حمل را اختیار داشته و کوشیار زهره را در حمل و ثور و بالخصوص برج آتشی لیکن بشرط نظر زهره سما که
خطبه کردن
فوق الارض باشد و در خطبه کردن باید که قمر ناقص النور باشد و در برج آتشی بسبب آنکه
در فصد گفتیم و متصل بزهره که کوکب سرور و تماشا است یا مشتری که کوکب شریعت و ملت اسلام است
و اگر مشتری در موقت بمشرق و فوق الارض باشد احسن اعلی بود و نشاید که قمر در عقرب
باشد که متعلق بآلت تناسل است که در این حال ملاقات آهن بآن عضو مصلحت نباشد
چنانکه در فصد گفتیم یا متصل بزحل باشد که این نیز مصلحت نباشد زیرا که دلالت کند بر تعفن
بنده خریدن
و نا بستن زخم و در برده خریدن قمر در برج آتشی باید و مناسبت و اگر طالع نیز از این
بروج باشد و ایضا باید که خداوند بیت سادس را با خداوند طالع اتصال محمود بود و اگر
خواهند که برده آزاد کنند باید که زاید النور بود و متصل بسعدی که مشرق باشد و ایضا باید که طالع

و صاحبش بری النحس باشد و در چهارپای خریدن گوشیار گوید قمر در برج ثابته باید وبذ
ایوب گوید در برج ذوجسدین جایز داشته اند و حق آنست که در برجی باید که بر صورت
ذوات الاظلاف باشد و بجهة چهارپای سواری و بارکش نیمه آخرین قوس بهترست و الفنا
باید که قمر متصل بکوکب مستقیم باشد و اوتاد و بیت سادس و صاحبش صالح الحال بود و در مطلق زریع
باید که قمر ناقص النور و الحساب بود و در بروج معوج الطلوع منصرف از سعدی و در مطلق شری و بر
عکس بیع باید که قمر زاید النور و الحساب بود و در برج مستقیم الطلوع متصل بسعدی بود و در زرعت
کردن در سرطان و حوت یا برج خاکی باید زیرا که حصول ارتفاعات باستقامت باشد — زرع کردن
والفنا باید که طالع برج ذوجسدین باشد و خداوندش در برج منقلب ناظر بطالع و مبرا از نحوس
و حذر باید کرد از آنکه قمر ناقص النور و ناقص العدد بود که آن دلیل فساد تخم باشد و نظر نحوس
بصاحب طالع اهم از جمله محذورات شمرده اند زیرا که افلامت آفت زرع و کشت باشد
و در اجارهٔ اراضی قمر در برج ترابی باید و محفوف بین السعدین بشرط نظر و الفنا باید که قمر ناظر باشد
بخداوند خانه خود و در اجرا قنوات قمر تحت الارض باید و در برج آبی و اولی آنکه در ثالث یا خامس

باشد ناظر

باشد ناظر بسعود سیما بمشتری و صلاح حال زحل و نظر مودت قمر با او و در این امر از جمله شرایط است
و در درخت نشاندن قمر در برج ثابت یا ذوجسدین باید نه منقلب یا درخت استوار نماید پیر بود — درخت نشاندن
و طالع نیز باید که از این بروج بود و الفنا باید که قمر متصل بسعدی باشد که آن سعد در طالع یا عاشر
یا شرف خود باشد و باید که زحل صالح الحال باشد و حذر باید کرد از اتصال کوکبی که در هبوط
باشد و در بنا نهادن باید که قمر زاید النور و الحساب بود و در برج ارضی باشد ثابت یا ذو
جسدین کما للجهة علی المتقطع و بنظر مودت متصل باشد بکوکبی که در شرف باشد تا آن بنا مبارک
و میمون باشد یا در برج هوایی فوق الارض و صاعد در عرض افلاک تا آن بنا زود مرتفع شود
و زحل که کوکب عمارتست باید که در این حال اختیار قوی حال باشد و الفنا باید که طالع یا موضع
صاحب طالع برج ارضی باشد و وتد رابع صالح الحال باشد و الفنا حذر باید کرد از وقوع زحل
بدحال در بیت رابع و سقوط خداوند خانه قمر از قمر و الفنا منحوس بودن صاحب طالع تحت
الشعاع یا مخارجت نحوس از جمله محذورات است و در بناهای زیر زمینی باید که قمر متصل بکوکبی
باشد که تحت الارض و هابط بود سیما در جنوب و بطلمیوس در بنای بلاد و قرای وقوع ثابته را که بر بروج
سعود باشد در اوتاد در رابعه شرط کرده است

از برای دعا کردن قمر در یکی از خانهای مشتری باید متصل بگوئی که او در مطلب معقود
اسانی بهم باشد و بعضی میباشد قمر و مشتری بعقده راس و قران عطارد
باکف الخضیب از این امراز جمله شرایط شمرده اند و وصول کف الخضیب بدایره
نصف النهار درین باب مشهور و معروفست و این قید که مصنف ایراد نموده با استحقاق
در معرفت اختیارات اینجا کافیست و زیاده ازین بتفصیل معرفت است

والله خیر الموفق. والحکم الکلی

تمام شد ...

... الکل

۱۳۰

از جمله چیزکه سینه قوت دهد

صمغ عربی | نشاسته | کثیرا | ...
ا درهم | ا درهم | ا درهم
کهربای معدنی | مغز بهدانه | تخم کاهو
۲ درم | ۵ درم | ا درهم
خشخاش سیاه | مغز تخم خطمی | صندل سفید
ا درهم | ۱ درهم | ۱ درم
شکر تیغال | طباشیر | گل سرخ | مغز تخم قثا
ا درم | ۲ درم | ۳ درم | ۱۷ ۹
تخم خرفه | مغز تخم خیارین | مغز تخم کدو | ...
۲ درم | ا درهم | یک مثقال
رب الجبل | کل حجون | گل ارمنی | کافور
ا درهم | ا درهم | ا درهم | ا درم
خرچنگ سوخته | کهندر | کاکنج | لاجبا | ...
عدد ۲ | ۲ درم | ۲ درم | ۲
رایه | رحاک | صمغ | مرارد | الاخوین | ...
۲ درم | ۲ درم | ۲ درم | ...

کهربای معدنی

ازبرای دعا کردن قمر در یکی از خانه
اسانی بهر باشد و بعضی جاب
باکف الخضیب از دیگر امراض
بنصف اللیل در این باب
در معرفت اختیارات

جمعه بیست ...

۱۸۸۱